رسالة المكاتيب

فی رویة الثعالب [illegible]

للفاضل الكامل زبدة الاماثل فخر الافاضل قدوة المحققين امام المتكلمين

مولانا مولوی حیدر علی صاحب لازالت ظلال عاطفته

على رؤس المستفيدين

در مطبع [illegible] المطابع [illegible] باهتمام خواجه علی حسن [illegible]

واقع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على حبيبه محمد خير البرية اجمعين وعلى آله واصحابه الطيبين الطاهرين

اما بعد میگوید کمترین انام سید علی تجاوز الله عن جناياته در وقتیکه کتاب مستمی الکلام

تهذیب و ترتیب تالیف صاحب قبله المتشرعین شاهسوق المتکلمین جلیل المراتب رفیع الشان سبحان علیخان

ادام ظلهم وعظم فتوحهم اندک اندک میسر شد در سال هفتم برین احقر اسکندر و شیخ نور الدین حسین نامی بن

کرد و بعد چندی معلوم شد که کتب فن یقین فی الکلام استقرار و تصحیح دارد و مباحث مذهب شیعه و

او رشیخ حاصل سبب آن اکثر و قصیر رد و نموده باستفاده معانی جوابات شکوک و اوهام امامیه

ایات قرآنی و احادیث رسول ربانی صلی الله علیه وسلم که بطریق شعار اهل حق مرویست از

با مخالفت اندیشی التقریر کنند حقیقت بنیاد انصاف را می کنند مشغول و کتاب کور دیگر

اکثر الناس اطلاع میفرموده و صحیحه آنچه از تحقیق میگفت با دیگر ... مناسب نابینا او ...

مشرقیه پیش آمد و کار و کار بنده را نظر بر احسان ناشکیبه تعجیل آورده بودم یاد میکرد و بعد چند سال

حالت بیماری با زیاده شد و تبدیل آب و هوا اجازتی از سرکار خود گرفته در بلده لکهنو رسید بحکم

پیر و الا برای دیدنش رفتم و در آنجا دریافتم که بسبب شدت تب از وقت فاقه دادی

می‌شناسد حال زارش رحم کردم و او را بمکان خود آوردم قضا را روزی نسخه خط رسانید و او

در تب لرزه مبتلا بود سرکار نظر من بر عنوانش افتاد چنان که خط خانصاحب الاسناف [illegible]

از خلص احباب شان است در نظر افتاد هم آواز دادم که خط خانصاحب است گفت بخوانید بار دوم

چون مکتوب گشادم بیقین معلوم شد که این شخص از شیعه ضعیف الایمان است و در تحصیل کتب و مهیا کردن

تصنیف برای احباب شان میکوشد و بر ذل الخلائق الیاس القمی میشود بمکاتب و خطی [illegible]

تا آنکه روزی بعنایت ازلی بآرزوی خود رسیدم یعنی بعض مکاتیب جناب مستطاب چند خطوط

خطوط شخص مذکور بدستم افتاد و بعد از مطالعه آن بوضوح انجامید که مضامین مکاتیب مکتوب الیه [illegible]

از سوابق حقوق [illegible] کرده شده اند و با اینهمه بسیار از مکنونات خاطر خود را در بعضی مکاتیب

و اگر صحبت و تعارف حاصل میشود چه قدر از مضامین اسرار قلوب ایشان که خبر علیم بذات الصدور

کسی ازین اطلاع نتواند شد بر منصه ظهور جلوه میشود و این هم بعرض شوق رسید که ملازمان

منابع المناصب بار دوم کتاب این فاقد الاستعداد زیاده از حد امکان [illegible]

رسانیده و دقیقه نامرعی نگذاشته لکن [illegible] متحیر و عده [illegible] چند [illegible]

الغرض حال آن کاتب بقول بزرگان گفتن چه حاجت که [illegible] هاي [illegible]

کند آشکار [illegible] سویدا شود و بر صاحبدلان قصه پس [illegible]

نفس مستتر مباد که فقیر در این وقت کربت و غربت با وصف کثرت مکروهات و شغل
تدریس طلبه علوم و انتخاب مطالب ضروریه از کتب شیعه و هم تصحیح و مقابله کتاب ازالة الغین
عن بصارة العین که برای بعضی از احباب می نویسانم به تبییض جواب بعضی از اوراق مختصر
خانصاحب کریم النفس و الآفاق که بمعنی لفظ اهلبیت و آنکه جناب شیخ قباب سیده نساء
بضعه خاتم المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین طبق احادیث کلینی امام الائمه طایفه شیعه
اهلبیت طیبین داخل یا از جماعت قادسه خارج اند تعلق وا مشغول بودم که بعماید این
واحباب و اصدقای بلده لکهنو و مضافاتش از حاملین آثار و حافظین اسرار که اطلاع
بر این خطوط داشتند عرصه را بر فقیر کثیر التقصیر تنگ ساختند و باصرار تمام و الحاح
کلام دست بدامن فقیر زدند و مبالغه را باکمال رسانیدند و گفتند که اگر
جناب هم عصر ما زین شهر خصومت فرمانید و فراوان حسرت و اسف اهل
اخلاص کیش افزاید بعد ازین طبع این مکاتیب احبا ناچیز ضرورت اتفاق خواهد
بجای خود نخواهد بود و تصدیق آن شفاها از خدمت مقدس شان پهلو بستانی خواهد
تا کنون بانجاح مرام شان با وصف فقدان فرصت دامن چیدم و بعجلت تمام بتحریر
این اوراق دست و در کوشیدم و از آنجا که بعد از ملاحظه این مکاتیب ناظرین
بدقایق کلید بهای امینه و ظلمت فساد نیت ایشان پی میبرند رساله المکاتب
فی ردیة الثعالب [illegible] باشند نهادم اکنون شروع [illegible] و دو
[illegible] که بعضی [illegible] بعضی از آن بعرض اختصاص [illegible]

عبارات بلاغت اساس که می آید علی قدر الضرورة بتوضیح آن خواهم پرداخت تا اوام و
احوال قلبی عجز و زبونی حضرت خان عالیشان و تمامی مستعدان شیعه از اصولیه و اخباریه مبلغ
کتاب منتهی الکلام واضح و لایح شود و الله ولی التوفیق و بعد از رسم التحقیق مکتوب و اکام
مولوی صاحب نسیج المناقب حاوی الفضائل و حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات نایب مناب النقد
الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکرم دامت رافتهم بعد سلام مسنون نیاز مشحون که از عهده
مواصلت کثیر الافادت که لا تناهی ولین حاد تعدیدش نتوان بود ابتهاج بضمیره دارید
منطبع مرات ضمیر شفقت تخمیر بسیار زنعمت عطای غیر مترقب یعنی بمنقبه عاطفانه که کرد
ساحت صدور که گردیده زمین منت در مند بهای ای مانی ساخت لا او استرکی توام
حقیقت منضم بصفا طینت عطا کرده اند میباید که فقط اتحاد نوعی برای الفت تحکیم کرده
کافی نسبت نکیت که دواعی اخر از قواصد صنعت دمات که بمقتضیات
متعاضد باشد و بالاتر از همه اثر صحیح نبوی ست الحمی الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف
ائتلفت که مثبت موالفت از بدو ازل ست و در جنب اینهمه علایق فقد عدم
اعتبار ساقط و متفرع برین ست این عنایات که از زمان بی سبق تعارف
مبذول شد سپاس این عاطفت خارج از حیز بیان و چگونه باشد که ادا الحمد
اخر حمد و همت باعلای کلمه حق ست و ثنا بانتساب جناب تحت علیین مآب سرکار
متین و ذریت عترت طیبین و طاهرین یعنی حضرت علامه محقق سید الیوم
شهید رابع المشار الیه بلسان اعلی درجاته فی فرادیس الجنان که متکفل

باب نامه القرآن قوت ایمان جناب را بمیراث مکرر رسیده و بنازم برای جنابت و ذهن ثاقب
جناب که در اندک مایه فرصت بکنه نفس الامری تحریر با صواب رسیدند مایه افتخار شد کمینه
هم بعد مطالعه تألیفش با فهم همین بیت کارشاد شده یعنی ولی النعمت که ذی مقدار نیست کتب
فریقین مشهور و غیر مشهور تحصیلی جمع کرده و این شخص مع معاونان عدیده با استقرار و تصفح او
اعتراض بر احادیث فرقه محقه بهم رسانیده و الا در جواب اصل اعضال طریق ضبط عفو اکر کرفته
و بزبان سلف اهل سنت کتب امامیه اکثر میدید حرب رافضی از جانب فرقه شیعه بود و انها
مجیب و منصب مانع و معترض نسبت بمستدل و مجیب قوی میباشد فضل ابن روزبهان فی الحکم
و ابطال الباطل ذی این طریقه شده که جد امجد جناب شهید و اسد الله غفرانه و باعث شست و شو
کما ینبغی بکتاب احقاق الحق فرمودند بعده نصر الله کابلی در صواقع این طریقه را تکمیل داده و قضایا
اثرش نکته انتحال و سرقه شاه عبد العزیز دهلوی در تحفه اکنون که تحفه نیم موت در جواب مانع طرف
هم میباید و علی هذا القیاس که اگر کتابش بجواب ماند عوام بالا خوانی هم نمیباشد یعنی مقتضیان از معاوضه
دفع اهل حق را پریشان خواهد کرد لکن حقیقت حال اینکه این شخص با وجود تتبع کتب مطلوبه و معاونان صد
در مدت قریب چهار سال این هفوات السکات بر تحریر کشیده و هنوز از جواب فقط رساله حدیث خود
فارغ نشده تا الیوم سی کتب خرد و کلان دیده و فرستاده و غالباً سوا مسلک ثانی کم از ده جزو
نباشد مسلک ثانی را هم خدام ده حصه می نویسند پس کتاب بیچاره خبر جواب را لکه جواب جمیع
بیش نیست خواهد بود جوابش که حامل المتن میباید لا اقل که صد جزو باشد و بنده تنها بی
معاون از عهده تالیف بر نمی توانم آمد و کتابها که بنده دارم کافی و بسنده برای تتبع نیست

و درین جواب ابا و حرف شناسی میسر نیست تا بکلی چه رسد و علی هذا القیاس سر دوام و

حضرات شفقا که بحسن ظن این هیچمدان را از عداد طلبه می‌شمرند با محکی عنه اصلا انطباق ندارد چه

علم خود هم اگر بیان سازم غالبا محمول بر تزکیهٔ نفس شود علم همین قدر رست که عربی علمی خود آگاه

اری اگر مثل [illegible] زبان که طول باع در فنون معقول و منقول از عنوان تحقیق بسطور [illegible] ثابت

دیدم مشتمل که جواب شود و این قدر الا دراکم بقدر استعداد و شریک شد البته از عهده

بدر آمدن ممکن و هزار آفرین علو همت سامی که حسبة لله للرسول عزم اعانت دارند

بر منهای تفسیح عزم برای انصرام انهم میسر باید لعل الله ابداکم و وفقکم لیکن چه سازم که

بسیار مقتضی تصمیم اراده اول الخلیقه سبب الاهمال از خاک تیره منبر بیرون نمی توانم

لیکن از انیز البته قصد بار سفر بی بمشیت ایزدی ضروری می بینم سهل ابر خود حتم کرده

که هر کجا و بهر حال که باشم از پی شغل خیر در امعد ندارم والله میسر کل عسیر با مجالیب

حال و مقال نیاز سگال صفا و شعر مشهور چار بیت شعر های اوج سعادت مدام فا افتاد اگر

گذری بر مقام ما افتد و هر چه از عواطف کریمانه که بصفا و انجبر جزاه و علامت [illegible]

اعنی شعر رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست کرم نما و فرود آکه خانه خانهٔ تست فرمایند

و انچه از ره گذر فرط شفقت در باب ملاقات مولوی سلامة الله قریب عصا فرموده اند

مشهور لا اصل له یکسال کامل شد با وجود که تهمای فی ثانی بنگریه کو اثر ملاقات

و بعد و که بعد واعی [illegible] که شعر [illegible] خطاب خواهد اتفاق [illegible] خورد و افتاد و تا الیوم

طرفین [illegible] بار اتفاق نشد و [illegible] اهل [illegible] باشد [illegible]

دیگر بسیار پسندیده شمار الیه را اهل مجلس ایشان بعلت ارتباط با بنده بدنام کرده اند بلکه شهره
ساخته اند که معزی الیه وعده اعانت در جواب مقولات ناصب کرده است و هرچند این معنی
بی اصل است لکن اگر معدات این امر و جبر قدرت شده تعجب نبود موعی الیه را خصوصیت
اسباب
بسیار بجناب تقدس مآب حضرت قبله و کعبه شیخنا لا انا و مقتدانا مجتهد العصر و الزمان بوده است
و اینهمه سوء ادب که ازاو واقع شده با تحریک بعض نواصب بوده اند و موعی الیه صوفی مشرب
و بنده هم صوفی لا مذهب را آیین بد دانم و کذالک فیما نحن فیه تعصب این قوم کثیر اللوم حسب
اقتضای وقت است و کذالک بالعکس غالبا سعی الصوفی ابن الوقت همین باشد و تفصیل این
مجمل که مقتضی با سهام است خبر مشافهه معروض نگارش نمی تواند رسید آنچه از سرکار فیض
حضرت مجتهد العصر و الزمان مد ظله العالی بسعایت بعض مقاتمکیده خاطر لطف رسیده بود
بالفعل حقیقت نشناسان اصول و اخبار را از قبیل متقابل با نقیضه میگیرند و باختلاف باعث
افترا
اثارت غبار خاطر یکدیگر میشوند جناب با [illegible] ارشادات فرمودند لهذا دست
در این چنین کشیده ام مگر جائی جارت دارم با جناب مستطاب حضرت قبله و کعبه ممدوح
و جناب شفیق شان اعنی قبله و کعبه دارین جناب سید حسین صاحب معروف بسید میر نصاحب
مد ظلهما العالی عرض ساز ام و [illegible] دارم که [illegible] و جناب افادت انتساب
[illegible] می شود [illegible] بخدمت جناب محمد حسین [illegible] ممنون بنده
از [illegible] از وصول [illegible] جناب [illegible] معلومات
[illegible] که تا [illegible] جناب [illegible] خواهم بود زیاده [illegible] فرط تمنا

حصول مواصلت وافر الافادت چه عرصه دهد زمانه بر وفق مرام ملازمان دوران باد
بالنبی المصطفی و آله الامجاد و علیه و علیهم صلوات رب العباد سبحان علی ۱۲۲۱ از نقل این مکتوب
چند فائده حاصل شد یکی آنکه در تصنیف منتهی الکلام تصحیح و تفحص تام بعمل آمده و چون مؤلفش
معارضات را پیش کرده و داد جدل و الزام داده مؤنت و مشقت در جوابش برابر اهم
واقع است دوم مخفی نماند که چون ازین مکتوب بحیث اسلوب هویدا شد که مکتوب الیه یعنی مولوی
نور الدین حسین اکبرآبادی با جناب خانصاحب منتهی نشسته و تعارف سابق جوهه یکدیگر داشته
بادی این وادی گشته پس ابتدای مورد بادی شعور که هنوز مسلک اول هم نزد خانصاحب
سپاه شوکت و ابهت دستگاه تمام نرسیده و نه جناب شان مطالب قدر وصول بعنوان رق(?) کرده
هم فایز گردیده اند و مسلک ثانی را بدر حسن و تعبیر نکسته (?) بهمین قدر اکتفا کردند که فقط جواب
اصل عضال را بخوبی نداده ولیکن جواب معارضاتش برا مینه کونه اشکال واقع است
در مکاتیب دیگر از بالیها بعمل خواهد آمد و بویل شوز خواستن کریست و سر مبارک را
گاهی بسنگ جراحت و زمانی بر سنگ هر خواهند شکست کما ستعرفه انشاء الله تعالی سوم
آنکه فضل و رهبان رحمة الله علیه سالک این طریق و سالک این حق گشته و ملامت نکرده
قدس سره العزیز سارق صواقع بوده اند امر اول بکمال تحیر جناب فضلای ب دلالت دارد
و از ملاحظه آن چنان مینماید که کتاب ابطال الباطل را مانند دیگر کتب حتی تحفه اثنا عشریه
کما سیجیء تفصیله انشاء الله المستعان کما ینبغی ندیده اند و مطالب آنرا بمیزان عقل و کتاب سنت(?)
سنجیده و حال امر ثانی از ورق گردانی منتهی الکلام خود واضح توانند شد حتی که

سامع و ناظرش از لاف و گزاف حضرت مدعی انصاف متحیر میشود و سیوم آنکه چنانچه
اینمعنی که جواب منتهی الکلام با وجود حامل المتن بودنش بصد جزو میشود اند شد دلیل بر آنست
که قطع نظر از تاریخ دانی در تالیف و تصنیف هم ملکه راسخ و دستگاه کامل حاصل کرده
از معمولات سلف تا خلف لا محدود و شاذی که کلام شان از قبیل لغز و معما است
که جواب شان نسبت بسوال اضعاف مضاعف میباشد نگاه نکنی بجواب کتاب الانصاف
که فضلای سابقین مثل ابو القاسم بلخی نوشته اند و مسترشد نامش گذاشته باز ابو جعفر صاحب
انصاف به ترتیب مسترشد داد و اعتراف بعض آن داده پس فاضل بلخی بتالیف النقض المسترشد
پرداخت آنگاه علمای امامیه قدس سرهم بر آن نیافته اند چنانچه از رسائل قدما حال صغیر و کبیر
سوال و جواب توانی یافت که درین گونه بمخواهند اکتفا باشد و علمای حال هم از قرنین ما صمصا
این حکایات نیز بتراجم این علما تعرض میکنند کما لا یخفی علی المتصفحین و اگر بابین کتب و رسائل ظفر نیابی
باری شافی سید مرتضی علم الهدی ثمانینی که جواب قاضی القضاة عبد الجبار تصنیف ساخته
رجوع کن که اصل کلام قاضی القضات بچه مقدار است و جوابش که شافی مسمی شده و تلخیص آن
کدال حق نوشتند گویا نسبت بمتون شتر بار و اگر اولیای فاضل معاصر گویند که
آقای ما این کتابها را بخواب هم ندیده اند باری از کتاب صدر الدین اصفهانی ابطال
الباطل و جوابش که قاضی نور الله شوشتری شهید ثالث امامیه در احقاق الحق نوشته
و حضرت فاقد النظیر تبع آن میکنند کما سیاتی انشاء الله تعالی هشیار باید شد
اینهمه یکطرف باز دیگر بتحفه اثنا عشریه مراجعت فرمایند و ببینند که سوال و اعتراض

اما سه در چند سطر می باشد و جوابش از کجا بکجا میرسد و مجلدات نزهه میرزا محمد هادی
که بر باب اول تحفه و ثالث و رابع و خامس و تاسع نوشته و صوارم و حسام حضرت مجتهد بسید
جائی هم بملاحظه در آمده باشد که باضافت متن بصد چندان رسیده و اینهمه نیز نکسیو جناب
تحریر بر تحریر خود را بجواب استفتای لا رشید المتکلمین شید المتاخرین نار الله برهانه الی یوم
الدین هم فراموش فرمودند و کتاب الصناج را که از بینات و واضحات است هیهم یاد نکرد
و از اینجا معلوم توان کرد که جواب منتهی الکلام بدون هزار جز و تصور نیست الا این
آنچه بر یک دو صفحه از منتهی الکلام درباره تخلف حضرت مرتضوی از بیعت صدیقی و مجیء و
ذهاب فاطمی و دخول و خروج انتخاب زمره اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین بحثش کرده اند در
چهار یا پنج جز و مرتب گشته پس بحکم شریعت و توقع منصف که جواب منتهی الکلام با وصف
حائل المتن بودن بصد جز و خواهد رسید نزد کمترین جز بکرامت و خرق عادت چیزی محمول
نتواند شد فرق این است که این مخلص معتقد بجهة حسن ظنی که دارم این امر را بر کمرو شعبده
بازی و حقه البته هرگز حمل نمیکنم و حضرت صدیق امامیه یعنی ابوذر غفاری رضی الله عنه
با آنکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین عقد مواخات او را با حضرت سلمان
فارسی بستند بدین سرنگون شدن قرقان فی بر تشیع را و چیزی که از دست حضرت
سلمان فارسی رسیده دریافت دیوانه وار گشتند و در ورطه تحیر و جنون افتادند و قریب بود
که گریبان دریده راه صحرا گیرند کما فی حیات القلوب وقد فصلته فی خاتمة المنتهی پس و از خصوص
صدیق خود را بر صدیق خود ترجیح می باید داد و هرگز نباید پرسید که در قول سلمان النقی

یعنی کرامت الاولیا حق چه اعتقاد داری چنانچه مطالعهٔ اوراق مذکور بر آن شاهد است
الغرض کلام اینکه قمقام هم در تحریر مباحث شیعه و سنی هم در مکاتیب غرایب اسالیب عجایب
روزگار می‌نماید و سر لفظ و معنی آن قلوب اهل بصیرت می‌گدازد بیکره بعد ادراک آن
خلق را زار زار میباید گریست و خاک حسرت و افسوس بمفارق خویش میباید ریخت
اکنه بشاید دفتر عارفین و سرعنه واصلین که بکمال زهد و توکل متصف گردیده بمرتبهٔ وحدة الوجود
عیانا و جهره فرا رسیده اند با وصف تنفر خانصاحب قدردان فیض رسان بکشاکشی و جهد
بلیغ ملاقات کردند و بعد مرور زمان بسیر نوبت بجائی رسید که اگر سعادت و اسباب
معاش مهیا میشد و خانصاحب عمیم الامتنان کیسه بصابون نمی زدند و مفلس نمی شدند
حضرت سرامد صوفیه با وصف عدم تبحر در کتب کلامیه چنانچه بر همگنان ظاهر است قصور
فرمودند مع ذلک در قلب مبارک مخاطب الامرات چنان بخشیدند و بسمع مقدس جناب
رسیدند که آنچه درباره حضرت امیر کرم الله وجهه در جواب مکتوب اخیر مجتهد الزمان علی
نوشته بودند و ذکرش مناسب نمی‌نماید باعث آن دیگر پشیمان بوده‌اند و دامن جناب تقدس
قباب این صوفی صافی ازین لوث پاک بود والعیاذ بالله هیچ نمیدانم که درین مقام حکم
که مراعات ادب قفل سکوت بر زبانم زده ساکنین لکهنؤ از علما و فضلا و طلبه شیعه و سنی
سنیان میدانند که چقدر عجلت بنابر خودنمائیها از جناب شان بوقوع آمده و بنده چقدر
از نوشتن آن الفاظ و لو کان نقلا و الزاما ایشان را منع کردم و رو برو سید ... علی
و غیره قلم از دست شان بودم ولیکن هرگز ممتنع نشدند و چنانچه بعد از تصنیف رساله

بعبارات العین که محض برای حفظ ناموس و رعایت الحاح و اصرار ایشان اتفاق افتاد
بتاکید طبع منع کردم که این رساله را الحکیم رئیس الحاذقین حسین الیه بخش صاحب که بجهت
وصول استفسار بودند از دست خود نباید داد بلکه بوساطت دیگران پیش الشان باجتهاد
مجتهد الزمان باید فرستاد و زنهار گوش باید ز رقیمه تنها و ندو شد آنچه شد و تحریر
الفاظ معلوم که عمل برای زین کمترین نمودند القصه چنین شنیده شد کلاسه قدر
اینون که در هر موسم بهار برای حضرت عارف کامل ارسال کرده بودند تا رخانه صاحب
میرسید کیفیتهای عجیب بر روی کار آورده و باستشمام رایحه خوش افزا باغ ارم را
بر اهل کشف کل کرده هر چند در عبارت جناب مستطاب اکمال اجمال سپرده
و بیان آنرا فقط بر مشافهه ملاقات موقوف داشته لیکن برای و آکدین جناب
شیخ الشیوخ بار دیگر جای تفصیل باقی ماند مکتوب دیگر مولوی صاحب جامع المناقب
حاوی الفضائل جامع الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان منظور قوم
ذو المجد و الکرم درست راقم شعر اشتیاقی بقرب حضور تکلم شرح لا ینتهی بالقلم
سلام نیاز انضمام را مقدمه کلام ساخته معروضات خاطر جامد را بمعرض گذارش
که در روزنامه رفته عنوان بلاغت توامان که خط ترشحی که با استعداد سابق و لاحق
می بخشند منشی دور سخن رقعه نشان گشته شعر سنگ باشم آنچه ز یار دادی روی تا
رسالت این معنی بخود حیرت همه حسب اتفاق متقارن آن بار دیگر جلیسته تا
هر بجای تیسیر از خود بسیر سیده بنده قال بخود دم چه عرض سازم که در این فرصت مان

وجع الفواد عارضم شده بود شافی حقیقی نجات بخشید مگر ضعف اعصاب رفع نشده و دیگر عوارض
الآلام که شرحش طویل علاوه مستطیع بدین تحریرش بالاستعجال نشستم چه وقت مطالعه عبقات و
دیگر دو سه جلد جسته جسته که دیدم جواب نقض متین مستحسن نوشته لیکن از انصاف نباید گذشت
که تحریرش تحریر سهل کرده تو حسب قرب این زمان یعنی مولف تحفه اثنا عشریه جسته جسته
چه تتبع و تصفح کتب فرقه حقه بسیار کرده و بعض احادیث چنان آورده که بطلانش محتاج الجواب
و این نیست که تقویت مذهب خود توانست کرد چه بطلان آن مذهب از اعدای حق بینات است
لکن وسوسه شیطانی در اذهان دیگر که متدین ملت سواد اعظم اسلام حال او دین ظاهر
و مرکا نقض روایت ملت حقه هم متعذر الجواب باشد چه توان کرد و این گمان یعنی جواب
بالاستیعاب کشیدن تنها بنده نیست و حضرات مجتهدین طلبهای شما سبب بجا لم داند
و درین باب که عنایت مخصوص حال من نیست بلکه واجب کفائی بذمه جناب ایشان و جمیع ما
واجب اگر من اینجا و جناب شان آنجا و مشاغل کثیر و ناصب کتب جمیع کرده و مشکلتر
این است که در معارضه بالمثل اگر بیان دلایل سابقه را اعاده کردیم هم مذهبان ناصب
اسلاف خود با استهزا میگویند که ان هذا الا اساطیر الاولین بدل الفاظ نیست کلامی
می آید و اولا سخن تازه از کجا توان آورد و تا بنا بنده فی الجمله سوادی که دارم تتبع
ناپیدا و اگر کسی از طلبه هست سلیقه استنباط ندارد و بسیار روایات بر می آید که
بادی الرای مفید نمی نماید و بعد امعان بسکت خصم مفید باشد علاوه ناصب که باعث این
تحریر است ذی مقدرت و بنده در نوا کیسه بصابون زدام مفلس عراقی در مراتب

وسفر هم در پیش گو سر کجا که خواهم بود دست ازین شغل بازنشستن نخواهم کشید و مواخذات
لفظی را بنده خوش ندارم حکایتی که بجناب رسید با محکی عنه تطابق ندارد و هنوز چنانکه
گذارش رفت کتابش را جز ورق گردانی ندیده ام دو جا بر دو ام نظر افتاده یکی نسبت
بعضی منسوب له نوشته که طلب مستعد یکی غالبا حضرت امام محمد باقر علیه و علی آبائه الصلوٰة
را محمد بن الحسن نگاشته و این از مستعد نیست بعد ملاحظه تفصیل باید دید و غلط شده و دربردوا
بخاری آورده هرگاه ملاحظه شود حقیقتش هویدا گردد و بنده در اوان تالیف این رسائل با همچنین
با مور دنیوی بوده ام و بابتلای مبتلا مولوی علیم الله نامی شخصی بوده اند که اوشان سعید بوده اند
بجناب مجتهدین عصر مدظلهما میفرستادم و آنچه مینوشتم باز بدقیق نظر می دیدم و حضرت
مجتهدین هم بنظر رضا دیده و بالعکس میبایست پس تعجبی نیست و با کسی ملاقات ندارم مگر
از مستعدان شنیده ام که چندان استعداد در علوم متداوله ندارد و تنها نوشتن او
خلاف عقل و نقل در امر تصحیح شکری بسیار دارد و معهذا چنانکه سابق عرض شده مدت
چهار سال نسخ این تالیف نموده بنده را بجوابش لااقل ده سال که میباید اینقدر عمر هم
باقی نیست و لهذا اراده دارم که اگر تحریر اتفاق افتد بر مقامیکه بختم رسید پیش مشار الیه
نفرستم مگر باید دید و دو سه ورق صفحه چند با سلوب جدید و تا ربتازه باسباب تحریر کشیده
نبودم و آنهم نزد موصی الیه فرستادم جناب اگر قباحتی نه بینند و کسی گردد از
بستانند و وجه فرستادن همین بود که بیشتر هم خلجان جواب تازه باقی ماند و امر
طول الملیه قابل اعتنا نیست او بانیه که سهها میکند و بنده دل سیه بهیا و معهذا از

دهانست و گول خوردنی هم هست رسیدم بر اینکه ملازمان دین ستر و کتمان حق فایده ای
اند کدام سر مکتوم هست که بذریعهٔ تقیه بر آن مطلع خواهند شد تألیفش را که خود نسبت بسند
معتبر ساختند پس اگر سببی از اسباب دنیوی باعث پاپا به گشودن پا در آن شهر است ناگزیر و الا
این آرزومند را بمقدم منت توام شادمان فرمایند حسب الایما حضرت مجتهدین
مدظلهما از حال ملازمان چیزی نوشتم و الاول محبوب است که مکتوم بودن کمالات ملازمان
ستم بر جان انصاف است رجا که با ارتفاع جلباب مفارقت همبرین نسق بیاد فرمایند شهود
زمین منت سپهر موده هشند زیاده بجهت باد و رب العباد سبحان علی ۱۲۳۱ انچه بر آن
مکتوب لقد وقت بدست آمد چند چیز است یکی آنکه تحریر فقیر را معاینه
بر تحریر حضرت استاد البریه صاحب قوت قدسیه مصنف تحفهٔ اثنا عشریه ترجیح میدهند
و سبب آن را تتبع کثیر و استقرار تام میبایند اظهار می نهند و احادیثی را که در معارضه نفیها
بالمثل بکتاب منتهی الکلام ایراد کرده ام بظاهر ممتنع الجواب میدانند و از ینجاست که آنچه
در رساله امامت بخیال خویش نوشته اند بکتاب این هیچمدان هیچ تعلق ندارد و مشغول
با وصف گذشتن مدت هفت سال قدرتی نیافته اند که چند جزو برا از کتاب این هیچمدان نقض
و آنچه درین چند ماه از شهر رمضان تا وقت تحریر این اوراق که هجدهم ماه صفر است سنه
دو صد و شصت و یک هجری و فقیر چند جزو فرستاده اند جواب یک ورق از کتاب
مذکور است و آنهم مبنی بر آنکه قیود عبارت بلکه سطور را از میان ساقط ساخته اند
چنانچه در رساله امامت حافظ علی بن حسن من اهل البیت فاطمه ست تحریر نقض در آن

گرفته و سوم هم مباد که خان المعنی مان از جواب مباحث تحفه عهده برآ شوند و از دار و گیر حضرت
علامه مولوی که در مباحث امامت بسلک تحریر کشیده اند نجات یابند چنانچه انمعنی هم از مکاتیب
دیگر سپرا به ظهور رسیده و قلوب طالبین اطمینان کلی می بخشد دوم آنکه بعد از دیدن منتهی الکلام
متذبذب و متردد افتاده اند که کدام یکی از مذهب اسلام حق است اگر اهل سنت بر باطل اند
پس مذهب شیعیان ایشان که در نهایت فساد و بارها یافته و جواب آنجا دیده که در منتهی الکلام
بمعارضات و قلب کلام تقریرات شیعه مندرج است از قدرت علمای شیعه بیرون است اکنون
چه می باید کردن هرچند جناب مجتهدین ال متوجه اند و عنایت کمال مبذول داشته اند و لیکن در
معارضات بالمثل سوادی چه بنظر کسی نیامده و دست کوشش هیچکس بجواب کتاب نرسید
سوم آنکه بعض اغلاط لفظی را بنا کرده در عبارت کتاب منتهی الکلام گرفته اعتراض
نموده اند مثل آنکه جزو دوم هم و لفظ دیگر صیح مغالطه نمودند یکی آنکه بعض منسوب نوشته و غلط
کاتب سهل تر دانسته اند که نام بزرگی را از ائمه هدی علیهم السلام بجای نام دیگری گرفته اند وانمود
که کتاب کون ابادی امامیه یعنی رموز الصالحین که مباحث کلامیه هم در آن مندرج یافته
بر صحت او دلیل روشن است چنانچه آنکه لفظ مستخلف در منتهی الکلام واقع شده یا
کما لا یخفی با لفظی که بزعم خود صحیح پنداشته اند یعنی لفظ منسوب آن هم غلط می پندارد و در
ضمن لفظ مذکور بنیاد را هم استعمال نمی باید چنانچه بعد از این مکاتیب دیگر خود جناب سید
اولی الالباب اعتراف بدان کرده اند و راه شش جهت را برای تأویل مسدود یافته اند
معرکه علم و برهان را باخته اند و مکتوب الیه یعنی ملا نور الدین حسین ایشان را برین مغلطه

که صادر شد و درین تخطئه که خود در راه خطا پیمودند آگاه نمودهٔ الحمد لله که هرگاه بامخالفات
لفظ نتوانند گشود و بحث در عبارت خاکسار که فن انشا را نمیدانم چنانچه در مقدمات
منتهی الکلام به بسط و تفصیل نوشته‌ام نمی‌توانند کرد در مباحث کلامیه که بالیقین مستقل
ندارند و اسامی کتب ضروریه هم ندانند و تا تحفهٔ اثنا عشریه نیز ندیده اند تقصیر که اندک
ممارستی در فن کلام دارم بر من باشد بلکه عهده برائی از تسهیلات سیفانه که لا یخفی چهار
آنچه چون مغلطه خود را در روایت صحیح بخاری که در آخر مسلک اول است بعنوانی یافته اند
که عذری بار ده هم بمقتضای داب خود تقریری نتوانند کرد و مضطرست خواسته اند که
ذریعهٔ دیگران مثل مولوی علیم الله صاحب و حضرت مجتهد الزمانی اندازند و ذات والا صفات
خویش را ازین تقصیر منزه و مبرا سازند و ازینجا متحقق شد که هر کس درین رسائل خصوص
رساله حدیث الحوض که متن منتهی الکلام است شریک بوده اند و با اینهمه اتفاق و اجماع
علمای امامیه حال رساله معلوم معلوم همگنان گشته و خود جناب حکیم الملوک و غیر زبدهٔ علما فیمابین
ایشان بعین اتحاد است معتمدهم و عطوفتهم و دیگر بزرگان از ثقات امامیه بشرکت علمای شیعه
تفحصات کرده اند و شیخ مهان و آقا بر همین حضرت سرآمد مناظرین هم ... گفته
ولیکن اقرار حضرت خالف صاحب را دلیل توان گفت اما دعوی اینمعنی که بند تتبع کتب ائمه
بمعاونت دیگران کرده ام پس حاشا که مطابق واقع باشد بلی عند ایشان همین بیش است ان
المرء یقیس علی نفسه در تصحیح روایات و مطالعهٔ کتب امامیه ... بعض عبارات و
کتاب با احدی از علما که حال اشتغال شان معلوم زمانیانست شوری نکرده ام و ازین ...

که کسی تا امروز دعوی نکرده و نتواند کرد که فلانی در امری از این امور استعانت از من کرد
بلی کاتبین و مصححین نگاه داشته بودم ولیکن همگنان میدانند که تصحیح کتاب منتهی الکلام نیز بدون
شرکت بنده باوصف فقدان فرصت نبود از نماز عصر تا شام وقت تصحیح آن قدر کرده بودم
و اوراق را که خوشنویس اول مینویسد و بعد از مقابله و صحت مطبوع میشود میدیدم
و بعد طبع کتاب آنچه از سوانح گذشته نیز بر تمامی علما و فضلا آشکار است ترتیب اشتهار
مطبوع تا دو سه ماه در تراخی افتاده بود و چون اندک نایره غیظ و غضب حکام فرو نشست چند
در مکانی خالی از اغیار فراهم آمدند و دیگر روز که از چاشت تا عصر صد نسخه از ترتیب دادند
چون این کار بکمال عجلت انصرام یافت بسیاری از نسخ کتاب مسطور باعتبار اوراق بیاض
و ناقص بر می آمد بعد از این سانحه آن نیز بدست بنده واقع شد و قریب چهل نسخه را
از آغاز تا انجام من دیده ام و زواید را بیرون کشیدم و تکمیل نقصان کوشیده ام
اکثری از کاتبان که آخر سکنه لکهنو بودند در تخلف آنچه فیما بین مقرر گشته بود تهیا
حتی که بار محنت آنها نیز در بقایای کتاب بر من می افتاد الغرض هیچ مصنفی قبول
در این محنت و مشقت گرفتار و مبتلا نشده آنچه مرا پیش آمد و حال ابنای روزگار خود
آنچه هست پوشیده نیست که اگر باعانت کسی می پردازند در اطراف عالم و ساکنین
مشهور میسازند که تحریر فلان از نتایج افکار راست بینی که سید حسین
ثقات چه گفتند گفتند که خان فاضل خوب نکرده که بملا خلیل قزوینی که در ...
طولی داشته خطا نسبت نموده بهتر آنکه آنچه برادر من سید اله حسین اصلاح داده

و محاورات و اطلاقات لفظ اهلیت نوشته‌اند از غصه تقصیر خویش کرده‌اند
و برای محدث مذکور عذری نهند چنانچه در جواب اوراق مرسوله جناب والاقبال
به تفصیل تمام واضح کرده‌اند و از بهای آن بزرگان که وقت این حکایت حاضر بوده
خبر داده‌ام والمنة لله تبارک و تقدس که درین مکتوب که در مبادی حال نفس اختتام
پذیرفته است اعتراف دارند که بدون اعانت معاونین کاری از پیش نمی‌برند و از عهده
جواب پیش نمی‌آیند و این هم اعانات ایزدی عنقریب است وضوح می‌یابد که اتهام جناب
خاتم المجتهدین و نقش بر بستن بهتان است از مکاتیب دیگر عنقریب معلوم می‌شود که با وصف عموم
وحدت شتی شرکت فاضل اخباری اخی میرزا محمد صاحب که درین روزها بعتبه بوسی مشاهد
مشرفه ائمه هدی تشریف برده‌اند و ملا نور الدین حسین حضرات مجتهدین با ایشان هم نقش شده
صورت نبسته والحمد لله علی اتمام الحجة ششم آنکه آنچه باسلوب جاهلیه بزعم خود کشیده نزد
بنده فرستاده بودند با کتاب منتهی الکلام علاقه ندارند بلکه آن رساله صغیره بجهت
دیگر است چنانچه معلوم نشود که جناب ایشان تقریری از منتهی الکلام رد کرده و بنده تمسکا
باشند هفتم آنکه حضرت شیخ المشایخ این ماند را جناب قدرت مخلصین بل اللطیف المحسن
تعبیر می‌کنند و ابدا از ین بلفظ رئیسا نمیل ملقب می‌سازند و مشهور جناب ایشان از
کمال فطانت و هوشیاری اعتقاد آن دارند که جناب مستطاب نسبت با ایشان
حسن ظنی تمام دارند و در علوم قدوه ارباب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق می‌شمارند و در
کردها مراعتقاد و شان همین است که درین کتاب ضبط کرده‌اند یعنی در مباحث کلامیه کتاب

حاصل نکرده‌اند و قتل و کشتن ایشان هم فقط اظهار و دست نکنند چون اصل ایشان
از قصبات است فریب نخورند و بسته طریقی پی نمی‌برند ششم آنکه مولوی فخرالدین حسین
لباس تقیه پوشیده ساخته بود و جناب سرایشتین او را منع نکنند و بگویند که اگر سببی
از معاش برای تقیه بوده باشد تاکه بنفاق بپردازند کما ستعرف قرینه و دیگر آنکه سر
چیست که برای آن تقیه چنین اختیار می‌فرمایند مولف کتاب منتهی الکلام آنچه تصنیف نکرده بود
من بعد هرچند بس مکتوم و مستور نیست که باعث تقیه گردد مکتوب دیگر مولوی حسن
منبع المناقب حاوی الفضائل حائز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان
مجد و مکرم ذو المجد والکرم وحسنت رفقتهم آرزوهای غیر متناهی بجا صرف [illegible] و فرط
تمجید لهیب ابتدا تبلیغ مدارج نیاز زائد مر کلام ساخته بگذارش منویات ضمیر مودت
تخمیر می‌پردازد دو دیده کلیه چشم بانتظار و دست جانقه و نگران [illegible] بود و از فرط انتظار
عرضیه حالا هم حال خیال زمان کرده بود و نزول عاطفت شمول نیت عطوفت التیام که حاوی
بلاغت و آزاری سرچشمه فیض سیل برجهت در جوش بود و تلالو شعاع مضامین آن چشم
سامان و بیان بشگفت آب رفته بجو آورد یعنی باطلاع صحت و سلامت ذات فیض الکل
فتح الباب مسرت و بشاشت نمود آنچه از ماجرای هنگامه طوفان بلا خیر حواله خامه بیان
بود باعث عبرت گشت و حکایت غرابت زای حفظ خدا نفس بشری که مصداق [illegible]
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد باید دانست سبب حیرت و تفصیل حال باحسن [illegible]
تا [illegible] گرفت حقیقه احتمال اینکه بنده پیشتر ها بوده اختلاف مضامین احادیث

و قصور فهم امثال ما بیچارگان از رسیدن به تفسیر اکثر آیات مصحف مجید مروی بطریق فرقه

حقه اثنا عشریه بر خود می لرزید که اگر مخافت دست تشبث بذیل این مرویات میزند

تفسیر مشکل خواهد بود همان پیش آمد و بر مناقض روایات وجه تالیف کتاب مستطاب استقصاء

شاهد عدل معهد است بلا زمان در ایشان پیراستن نیست که بطلان مذهب تسنن که مبتنی بر حقیقت

خلاف خلفای ثلثه رسیده از جلای بدیهیات و با این حال دست از قبل که کسی از مذهب حق امامیه

تحول کرده بمذهب تسنن رجوع کند لکن اشکال عظیم اینکه چون همین و فرقه سواد اعظم اسلام

شیطان از اضلال سعی وسیع میکرد وسوسه در اصل دین انداز د با جمله تا امروز از جهل و

هشت جزء از کتاب مسطور در نزد بنده رسیده هر چند از ضعف قلب که در این اختلاط

از عوارض عرضی قریب این ایام زیاده شده بنده مستطیع آن نشده که آنرا توانند دید که بلا

شک حال بنا بر این غیظ و غضب در میگیرد که خواب و خور ناگوار میشود و لهذا اجزاء دیگر نزد هست و

اوائل بعد از این که اجزا رسید فقط ورق گردانی نمودم و پس بعد بحضور حضرت

قبله و کعبه ثالثین مجتهدین عصر و زمان مطلعها فرستادم چنانچه پیشتر و دو جزو منور

بمناسبت معهد انچه نظر کمترین متعلق بآن شد جواب اصل مدعا و هی این احادیث

یعنی لاتدری یا احد تو العدل ولا دری تجدون بعدی لا تدری احد بعدی اند

سمت نوشته حتی که قایل نکنی در بعض اصحاب با رجال سی از ان خلاف فی حقه جمهور

و رد در روایات مثل فخر رازی نموده و انچه بر احادیث ثانیه نقض نموده تا و پیش نظر

حضرت ان عصبیت و سواد جواب بعضی منقضیات برسانید ام احتمال حال سکوت ثانیا

که جناب عزت مآب آن رفیق شفیق فرموده اند باید دید و ادعای ابطال مذهب امامیه از حدیث
ثقلین بس مستبعد غالبا کرافی پیش نباشد بالجمله بنده و مناصحی بهتر از سیاحتهای نواب ابراهیم
خان مغفور میسر نیافته ام و چنانکه در عریضه سابق گذارش پذیرفته بالتقاط روایات مشتغل
و چنان بخاطر جا گرفته که اول کتابی در باب خلافت بجای مقدمه ترتیب داده بنحو ایجاز
هفوات شیخ پرداخته آید و چنانکه کتابی مبسوط تالیف کرده شود تا ورای مغفی فهمان نزد
عوام هم قدری تا مقدور باشد لیکن سخت مشکل که عمر کجا و مساعدت قوی کو و از تنها بنده چه شده میتواند
و حال بنده عجیب است که با وجود تعطل بحث آنقدر کم فرصت ام که در زمان تعطیلها هم نبود
صرف شغل جواب خطوط احباب و اشغال معمولی بیست و چهار ساعت لیل و نهار منقضی
میشود و کار باقی میماند و این کار بی اعانت رؤسا درست نمی آید آن دین بانند با تحصیل [?]
آری اگر مساعدت طالع یاری میکرد و حضور خدمت مشکل جناب سید مرتضی احمد و مسلم ایشان میسر میشد
که بجواب آن شان لکن برک گردش مینمایم خیر بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بعد التقاط صفحه‌ها
که شبها دراز سرما هم میرسد شروع جهاد میسازم والله المیسر لکل عسیر از حال کتاب
ابرام بعبارة العین کجا پیدائی [?] رفته ارجی التفصیل که موضوع کتاب عبارة العین ابرام سفاهة المبتدع
حیثیت و مولف هر دو کتاب کیست و ایمعنی هر دو رقمی شود تا تکثیر پیش نماید هم محصور
اعلام حال خیر مآل بالتفصیل مستدعی که جناب دین پناه را چند گاه وارد و مسئله ساختن
کجا و نتیجه سر رشته بود و حالیا مقصود از پیایان تورد گرمی و چیست تا کی معقا [?]
معقر باشند و آن مول روح افزای یعنی قدر رقیمه بجلب حسن تا کی مرجوع الکرم ادام تعطفه الفوا [?]

اتفاق شود و از تفتیش هم اخبار زود و جواب هر دو عرضه یعنی این مسطوره سابق بر این هم
ارسال خدمت فیض درجت بملاحظه جوالمناسب باعث رقم کردن و انفاذ خدمت گذاشته اتفاق
تاریخ گفتن غلط است تمام مختلف نیست بلکه موقع منسوب لیه بوده هست استماع از کلام
خاتم العلماء المتکلمین جناب مستطاب مولانا سید دلدار علی صاحب اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان کرده
مسموع شده اینکه جناب مغفور سپهر و رعلامه زمان خود بوده اند و متکلمی با این طول باع و بسط ید در این تا
کمتر بلکه کسی نبوده است لکن از علوم ادبیه کلیة اغماض نظر داشته اند و کتب ایشان خاصه
عماد الاسلام که تصنیف و تالیف معنوی کتابی همپایه آن نیست اغلاط لفظیه بسیار که خصم را
از لداد و عناد محل استهزا اند بحضور قبله و کعبه مجتهدین برای اصلاح آن عرض کرده بود
مگر بجهت مشاغل کثیره صورت نه بست همچنین اغلاط لفظیه در مولفات شاه عبدالعزیز
دهلوی هم که اصل مایه افتخار ایشان مهارت علوم ادبیه است بسیار و چند و باب مؤاخذه
لفظیه مفتوح کردن نمی پسندم که سوای فضلای سنت و یاران ازین تصنیف کمتر کسی
خالیست تکلیف امثال بنده مردم فاقد الادراک دیگر عرض خدمت و دیگر اینکه اگر عرایض بنا
بخطوط مختلف بخدمت رسد باعث دو دلی نگردد که اگر بجهت کسل ملال از دست خود
نبشته نباشد انشای ایشان است هیچ سهو کاتب معتمد که توهم انشای کار ندارد و نخواهد بود
زیاده بجز تمنای لقای انور چه گذارش رود ایام دوست کام بهار بکام ملازمان باد
انتهی سبحان الله عجب از این مکتوب بر اهل دانش و بینش مکشوف شد که
اکنون جناب فیضمآب را سخت مشکل پیش آمده زیرا که بملاحظه کند و روایت دو

برخوردی لزرسید بدحالیا که هزاران هزار نظیر آن از در شنیدی دیده باشند حال قلب مبارک چها شده
باشد و هنوز خبر ورق گردانی امری دیگر نیست لعنه بسعدان و غیره چه خواهد شد که فقط یکدو صید
باعث ارتعاد قلب و جگر گردیده بود دیگر سخن همین است که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه
فرموده که از گفتن امهات المؤمنین و اصحاب اهل بیت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
دست بر نمیدارند اگرچه ایمان ایشان بخدا و رسول از دست رفته باشد آری کار بردن همین است
شما باش و صد آفرین هر چند غیظ و غضب که دلیل عجز شما ثابت و تکبر و خور و خواب غایت قلق
و اضطراب حرام میشود دیگر رجوع بمذهب اهل حق نمایند و برای دیگران نیز عموما همین حکم میرود
که محال است که کسی از مذهب تشیع عدول کرده و ازین طریق عدول کند و حال کسانیکه نفس سرشان بر این
حکم را نکرد و این است که چون تفحص اخبار غیر متناهیه نمایند اصلا و قطعا دیده و عدم
تطبیق آن بکمال عقل مستقیم بمذهب اهل حق ثابت شود و غیره چنانچه حال ابوالحسن مارنی
و دیگران از علمای امامیه و بایعه تهذیب الاحکام باعتراف امام اعظم خویش بانی مذهب شیعه شده
باشند و در همین تفصیلش می آید ان شاء الله تعالی افسوس که مسودات جمیع خطوط ملا نورالدین
فقیر نماند و آنچه دستیاب شد بسبب عجلتیکه میداینجانب رفت فرصت هم روانه که درگذشته
خبر دادنهای قدیم و جدید و طالبها و ضمائم تجسس کنم ورنه مانند آفتاب نصف النهار هویدا
که خود مولوی کور که فاقد النظیر و متبحر و نحریر است از ملاحظه روایات و خصوصیات این
مسوده شان آمده و خواسته که عهد و میثاق تشیع را مانند حضرات علیهم بخصوص حسنا و الاولاد
بشکند القصه حال ارتعاد قلب مبارک را و تزلزل قلب مخاطب و عجز مجتهدین از جواب کتاب

منتهی الکلام قیاس باید کرد که با وصف تنزیل به بدین چند روایت باز اطلاع بر مجموع آن
در کتاب منتهی الکلام بکجا رسیده باشد فکیف که این هم در افادات خود ارشاد کنند
که بر مذهب شیعه فیض صحبت رحمة للعالمین ناتمام است که جز دو چند فرد باقی نماند و تمام
اصحاب و ملازمش را ارتداد و احداث اختیار نمودند و معاذ الله حطب جهنم گردیدند
بینهم در رسائل غیر مطبوع اقرار نمایند که مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با فاروق لاجواب
که هر چند هر کس از علمای ما مساعی خود را بتقدیم رسانیده ولیکن رد و قبول نمیرسد و قلب
باور نمیکند باز هم در مذهب خود راسخ باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و ازینجا گفته اند
که امیران سخن بصلابت گویند و باشد که در نهان صلح جویند و عجب کاریست که از دیدنش اولوالالباب
را فراوان حیرت بلکه وحشت در میگیرد و آنکه جناب تقدس مآب را هنوز معلوم نگشته که در مقام
که بحث زلزله قلوب و اختلاج صدور بجهت معائنه احادیث ائمه در منتهی کو رست رفته
و آنکه ناظرین کتب بسطور طریق نکول از مذهب شیعه پیش گرفته اند نام تهذیب الاحکام منشا
نوشت که شیخ و مرشد شیعه آن کتاب برای همین و رسیاه بزعم خود تصنیف کرده تا علمای
شیعه بدین این ضیاء دهی اختلاف و تناقض اخبار و مضامین منکره در احادیث ائمه اطهار
که بلا تناهی اعدا و بیرسد از جا نروند و اختیار مذهب حق مائل نشوند نام کتاب استبصار
که باعث بر جدا گردیدنش از اصل کتاب تهذیب اشتیاق مردم باختصار است اکنون محصل و
هر دو کتاب را بفارسی نوشته بمطالعه اولیای دولتش رسید هم و این مغلطه را هم بدر رود عجم
می نهم تا بار دیگر لغزش و اشتباه رو ندهد بدانکه امام اعظم نحله قوم بعد تحریر سطری چند و لغت

سیفرماید که بعضی از احباب که حقوق ایشان بذمهٔ من از واجبات است احادیث ائمه را بیاد

من دادند و اختلاف و تباین و منافات و تضاد در ایشان بیان کردند که بحدی در این احادیث اختلاف

واقع است که هیچ خبری مروی نیست که مخالف و منافی آن وارد نگشته باشد و هیچ حدیث

مسلم از معارض یافته نمیشود تا آنکه علمای مخالفین با دست طعن دراز کنند و میگویند که علمای

قدیم و جدید شما همیشه چنین میگفتند که سنیان در فروع اختلاف دارند و چگونه عقل تجویز کند که خدا

عزوجل اینمعنی را مباح سازد و حکیم مطلق عبادت را باین اختلاف جایز دارد و بعد از تحقیق اینها هم

در اشد اختلافات گرفتار هستیم پس مذهب خود را بجهت طعن که بر خود داماست باطل کردند و این طعن

و تشنیع سنیان عجیبی در قلوب شیعه موثر شد که هم بعضی از علما در شبها افتادند و بسیاری

از اعتقاد تشیع دست بر داشتند از شیخ و استاد خود شنیدم که [illegible] تا

که ابو الحسن هارونی علوی مذهب شیعه داشت چون اختلاف و تضاد اخبار در مذهب امامیه

او هم بهمین رجوع کرد از اعتقاد امامت ائمه بطور شیعه اجتناب ورزید و ازین رجوع چنان معلوم

میشود که او مذهب سابق را بتقلید فرا گرفته بود و بصیرتی نداشت زیرا که اختلاف فروعی

باعث ترک اصول که بادله ثابت باشند نمیشود پس از مهمات و اعظم مهمات است که تاویل

اخبار مختلفه بیان کرده شود و احادیث متنافیه را جمع کرده آید انتهی خلاصته بقدر الحاجة

و انشاء الله تعالی حال دعای شیخ که ابو الحسن هارونی در علمای شیعه اعتقاد امامت ائمه و

دیگر عقائد مقلد بود و بصیرتی نداشت بعد ازین معلوم خواهد شد فانتظر ولا تستعجل و تحصیل

عنوان استبصار بعد سطری از حمد و صلوة اینست که چون جماعتی کتاب کبیر که نامش تهذیب الاحکام

است و بر اکثری از اخبار و ابواب که تعلق بمسائل فقه عبیده دارد شامل است رجوع کرده
انفوسش انتها باختصار کردنش اشتیاق تمام پیدا کرد الی آخره قال کما هو دأب العلماء عند
الاختصار پس بجای استبصار نام تهذیب الاحکام میباید گرفت و لا عیبک شکل خبر و عجوز
انمعنی که جواب احادیث بلند انداخته است بدو بر دو کسی است که او حیات تقید
نصاب را از بس المتکلمین مینویسد تا آنکه آبروی تقریرات خود را بر قیمت دارند یا آنکه نظر بر
باعث برین امر شده و الا بعد نظر غائر ممکن نیست که کسی از عقلا چنین یاوه گوئی نماید علاوه اقرار
علی انفسهم حجة فقط من تعب بر ساختن نظا کتاب کما لا یخفی است تفسیر ابن فاضل کرمانی
کواکب دراری در شرح و دیگران از شراح صحیح بخاری که حضرات طلبا و سیادت خود را
بران انتهیه بلفظ باید و رسالة الجواب تعبیر ساخته اند نموده و اهم دعوی مخالفت جمهور
و هیها فی بیش نیست و اگر از کتاب این لالی ثابت خواهند کرد که روایت امام فخر المتکلمین
برها نه زارد نموده ام جوابش همان مقام خواهند یافت و بذهن این اقل الانام چنان رائج
است که عبارت آن مقام که پای غیرت این سید علمای اعلام در فهم آن لغزیده این
که جواب از ناشی آنکه فاضل جایی در اجرای بحث امامت که بهزار مشقت و محنت بوا
فاضل معاصر صاحب تفسیر منهج السداد و لطالب الرشاد نزد و سند رسیده بر روایات صحیحه
و مانند آن که با اثبات رسانیده که حضرت زهرا دعوی هبه فدک نمود و حسنین
شهادت داده اند و مخفی نماند که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگر چه نزد اهل سنت
امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف و نقد آن ماهر مسلم نیست چنانچه در کتاب

قرة العینین بتفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته تا بعلامه شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح
عقاید علامه سعد الدین تفتازانی چه رسد و این اعتقاد از آن قبیل است که نصیر الدین طوسی را
که حضرات امامیه بسلطان المحققین یاد میکنند و بکمال عظمت و جبروت نامش می برند لیکن کلام
او را در انکار شهرت احادیث بد اکمال الاتقی علی بن نظر فی دیباجه نبراس الضیاء بجوی نمیخرند
بلکه در وقت تزییف مقال او کلمات درشت زبان قلم سپرد میکنند آری فرق همین است
که در تدین امام و نصرت او در باره شریعت غرای مصطفوی و عدم تدین منجم طوسی مورد
قول حضرت شیخ سعدی رح شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست چون ندانی که در سرای تو کیست
باعتراف علمای امامیه هم شکی و ریبی پیرامون خواطر نمیگردد چنانکه از رساله مختصره برادر مهین
مؤلف که در تائید اخباریه و تفضیح اصولیه نوشته واضح میشود حیث قال و منهم انکه
با چندکس را از عظمای علمای امامیه هم متقدمین و هم متأخرین می بینیم که از عبارات و اقوال
ایشان میلان کلی بتصوف بلکه بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و از انجمله خواجه نصیر الدین
طوسی است که مصنفات ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین طریقه
متصوفین و متفلسفین مملو است علاوه در فلسفیت و حکمت یونانیه بمرتبه غلو میدارند که در مقابل امام
فخر الدین رازی در شرح اشارات داد تائید و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او داد و از حکما
و درین خصوص جمیت ایمان را از دست داده و از آن افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی
بودن ایشان هر دو بر می اید انتهی مع ذلک در عبارات بزرگان مرقوم الصدر بنقل
مخالفین که تشنیع و تلبیس الشان بتعبیه شده نیز قریب الیقین است که بنای جوابهای شان از طعن

فدک بر تنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع مستقیم بالجمله محدثین ثقات هرگز
بر دعوی هبه اعتماد نمیکنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی که تبحر او در فن منیف حدیث
شریف مسلم الثبوت است صراحةً دعوی مزبور رد و استشهاد مسطور را قابل اعتبار نشمرده
و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین فرموده که باطل
محض است هیچ جا روایتی بآن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه گمان برده فکیف که برخلاف احادیث صحیحه سلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره
دست اندازند چه جای آنکه روایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده بمناظره اهل حق
مرتب سازند اعاذنا الله عن ذلک و هذا الذی اشرنا الیه ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع
فی طعن الرماح اعجب امور آنکه هبه فدک را که سراسر خلاف اصول ثابت است وسیله الزام
پندارند و جوابهای علما را ولو تسلیماً سرمایه استدلال گردانند و درباره حدیث تهدید مرتضوی
بر مفضولیت شیخین که بر اصول امامیه منطبق است کیف تجلی با مجدد احداث نمایند و شکر گزاری
آرند و هرگز اقوال قدمای خود را یاد نمیدارند انتهی و قال ادعای بهم رسانیدن جواب بعضی از
اشکالات منتهی باعتراف خود این فاضل مدعی سداد و انصاف و نور الدین حسین که مولی
و آقای شان است منتهی بعلم الیقین بلکه عین الیقین خواهی دید که سیر ابیش منیب چنانچه مکاید
دیگر می آید و این تبجح درا از خواطر میکشاید و هر یکی را از ناظرین و سامعین اطمینان تام می افزاید
که اول چه بشارت و سرور که دعوی آن می نماید بعد ترجیه اشتهار و القعاقع الامر لا بعد
و لا یتجاوز که نمیکشند الغرض حال ثبات عقل از هر جمله و هر سطری تحدی بیان و عیان است که لا یحتاج

الی البیان در حال غفلت و ذهول بجهت مذکور بحدی رسید که رساله بصارة العین را که بنای
مناظره و قیل و قال شیعه و سنی بعد از آنکه مولانا رشید المتکلمین رحمة الله علیه داعی اجل را لبیک
گفتند بر آنست و تا مدتی تمامی علمای بلده لکهنؤ از حضرات مجتهدین در خود این سلسله مجادلین
در شبکه کبر و دار ابحاثش گرفتار بودند هم یاد ندارند تا بابرامش ازالة الغین عن بصارة العین نام
نهاده ام و چند سطر از اجزای آنهم دیده مانند بید لرزیده اند چنانچه مدلول بعضی از مکاتبات است
و سیجیء ان شاء الله تعالی چه رسد و لله المنة لله عز و جل که در کتاب فقیر غیر از لفظی و آنهم بزعم خود غلط پنداشته اند
که بجای آن لفظ منسوب له قرار داده اند و عنقریب خواهی دانست که خود نور الدین مسطور
و جناب کرامت ظهور اقرار بخطا در لفظ منسوب له خواهند کرد و از خاتمه این مکتوب عیان شد
که حضرت مجتهد ثانی و الد مجتهد زمانی در علوم ادبیه بصیرتی نداشته اند و از ینجاست که
چون آن بزرگ سخت بی دست است و از دادن دشنام مادر و خواهر که باعتراف ذو الفقار
بحق هیچ مسلم و کافر درست نیست دریغ نکرده و بکلمات سخیفه کتاب خود را پرساخته کلامش
لایق استناد نمانده و از سواد خطوط نوری چنان جلوه ظهور داده که او برین دعوی
که بعد لفظ منسوب حرف عن میباید نه لام کلام مجتهد ثانی نقلا عن الفقیر تشبث کرده بود
جناب افادت مآب عبارت این مجتهد قمقام را بسبب سلب علوم ادبیه قبول نکرده در ولایت
دیگر بعد گذرانیدن سند از قاموس و غیره یقین بخطای خود نمود و تا دعوی اغلاط لفظی صاحب تحفه
پس باظهار متکلمین امامیه که طریقه جدل و جدال را موجد گشته اند و من اتباعهم المخاطب بالضاد
اقامت ادله و براهین قابل اصغا نیست چنانکه گفته اند مصرع باطل است آنچه مدعی گوید

والحمد لله علی اتمام الحجة و شاید که مراد کاتب عالی مراتب که بحضرات مجتهدین عرض کرده
بودم که اصلاح اغلاط والد ماجد خود بالضرورت باید نمود و رنه موجب استهزا و تضحیک
اولو الالباب خواهد شد و آنها بجهت انهماک مشاغل کار برین نصیحت نه بسته نسبت سعادتمند
باین رکانست که چنان بمشاغل دنیوی فرو رفته اند که باین امور ضرور به دینیه نمی پردازند
و حقوق واجبه الدخور را دانی سازند والعاقل تکفیه الاشارة والغافل لا یجدیه الف العبارة

مکتوب دیگر مولوی صاحب جمیع المناقب حاوی الفضائل عالی دودمان جامع الکمالات
الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد والکرم دامت نعمتهم شرح تمناهای بی‌غیر منتهای
در حاصرین خامه قرطاسی کی توان گنجید لهذا التبلیغ سلام مسنون بنا بر شحون منویات ضمیر
تخمیر را منسلک اظهار می آرد در عین نگرانی بعد ارسال عرضه استعلام وجه نشاط ورود قسیمه
کریمه رفت عنبیمه حاوی صنوف عواطف سرمه کش چشمه وصول گردیده انواع ارتیاح
و انبساط ارزانی داشت مگر از ادراک عروض عارضه عنب اعدای جناب سرخوش لبریزیدم و اگر
مساوق آن مژده صحت تمامیت بخشش خاطر خیر طلب نمیبود با آسیمه سر بها دست و گریبانم
میساخت که بحکم القلوب مرایا عاطفت ملازمان بحال این منکسر البال به رابعه میباحثی انفقد
در کرو موانست و ایتلاف ملازمان کشیده است که تفصیلش اگر وجدان ملازمان
واثق ترین اشهاد نمیبود دمانا باغراق میبود مدبر کائنات ذات مجمع الحسنات را دائما از
عوارض جسمانی و نوائب زمانی مصئون داشته قرون بسیار بالقای ساحی فانه را تا
اند و زنجار دارد و دیگر انجم مقرون خیر که از زبان لائی صاحب قسم صحاح عالی گردد اگر

خدمت گذاریهای این بزرگ آنچه از دست مرتعش این هیچکاره صورت ظهور گرفته اندکی هم
برنگارم اطناب بسیار میخواهد ولهذا برای اظهار شرافت نفسانی پیشتر به ترزبانی نشست
خشک برگردنم می‌گذارد والا تخالف مشرب معامله اتحاد در آتی میدارد و رسیدم بگذار
نامحن فیه که بنده بتفصیل بعرض سابق کتابش را که چهل و هشت جزو سابق و دوازده جزو
حالیا از مسلک ثانی رسیده جزو ده دوازده جزو اوایل دیده ام که بعجب و عرض عام رضیه
متحمل آن شده ام و همچنان نادیده بجناب مستطاب قبله و کعبه دارین حضرت مولانا و مقتدانا
سید حسین صاحب خلف سید میر نصاحب ظله العالی فرستادم که اوشان سواد مسوده از
واحاله بران کردم که وقت تحریر جواب باسعان نسبت و دران و از جزو دیده ام
استفسار دریافتم که احیانا جاییکه جواب عقلی مینویسد کلامش بسیار سست است لهذا همین صواب دید
افتاد که اول کتابی در مبحث خلافت بدلایل عقلی مستندا بالنقلیات مبسوط بسلک تحریر
کشیده شود و هر قدر اسباب ممکن باشد بکار رود و ماخذ آن اکثر روایات باشد
دیگر هم تا خصم را در جواب مجال سخن نباشد و هم بنده را اکثر فی دست است بعده بجواب منقول آن
پردازم و دران اشکالی نیست لا تعارض و تناقض احادیث مروی بطریق فرق اسلامیه
که نهایت ندارد دیگر خدایش آسان کند و ملاک امر همانست که از قلم اصابت رقم سمت گذارش یافت
ملاحظه تطابق روایات عامه با مرویات خاصه شد حضور رحمانچه بنده در رساله تحفه
وزارت شیخین خیلی تشنیع کرده ام مگر میشنوم که حدیث وزارت فی السماء مفتیه
بحضرت امیر المؤمنین در کتاب مستطاب بحار الانوار هم منقول است پس المنقول سامی نقله

منقطع میگردد و این مطلب بر متتبعین دشوار گذار که احاطه بمرویات جانبین امثال ما مردم کم بضاعت
را کجا میسر مگر حتی الوسع ملاحظه این امور خواهد داشت و غالب که در روایت مناقب
آل ابیطالب شاید زمره غاصبین مجال معارضه بالمثل نباشد و برای این مرام خوشتر از
بیاض مزبور کتابی مستقل بوجود نشده اشکال فقط همین که در آن کتاب مستطاب روایات
متجاوز از هفتاد کتاب باشد در آن قریب بیست و پنج کتاب میسر شده است قریب صد روایت
با محکی عنها الفاظاً یا للفظ مطابق برآمده و دیگر هم تطبیق میدهیم و تفحص مابقی کتب هم افتاده ام
لعل الله میسر لنا ایاها مع هذا مثل ملا زمان طویل الباع مستتر نیست که افحام خصم بدون
ظهور حضرت صاحب الامر و الزمان علیه و علی اجداده الصلوة ممکن نیست چه هرگاه
در جواب حدیث قرطاس و فدک و حدیث منزلت و من کنت مولاه که دلالتش از
آفتاب اظهر است سکوت نکرده اند بر دیگر روایات که همسنگ اینها کجا سکوت
می ورزند کسی زبان کسی نمیتواند گرفت آری اگر متمذهب بمذهب دیگر استعدادی داشته
باشد و بسنجد ضعف و قوت کلام ظاهر شود بالجمله بعضی روایات تنشیطا للخاطر اعاظم
بطریق انموذج مسطور و مرسل بکر خدام زینهار زینهار بجز لیف دیگری از آن نخواهند فرمود
آری یک سخن گفتنی است که او در جای نوشته که تکذیب روایت خطبه شقشقیه از کتب
شیعه بهم رسانیده ام ذلک عجب عجاب پس این را باید پرسید و باید فرمود که صاحب
قاموس در لغت شقشقه نوشته که بهان خطبة علی ع و هنده لقیه در نهایه ابن اثیر
از لغات خطبه موصوفه بانضمام لفظ فی حدیث علی موجود و دیگر سند هم دارد

و مضمون آن خطبه چنانست که تا امروز آنچه روافض دلایل بر بطلان خلافت خلفای راشدین
می‌آرند گویا جمله از آن خطبه مستفاد و شاه عبدالعزیز میگویند که مقر صحت آن بوده‌اند
هم خطبهٔ سیدة النساء العالمین در مخاطبت با ابی بکر که اهل سنت مایهٔ تضحیک می‌انگارند
و مصنوع و مختلق روافض میدانند و حال آنکه در دو سه لغت آنهم بقید لفظ فی حدیث فاطمه در
نهایه ثبت پس جوابش چیست و هرچه بگویم از آن اشعار رود و تاب مواخذات اهل
پس تا زیبا با مردم ملک غیر و اجنبی را که ما یعنی ممارست با زبان عرب و فارسی کجا میسر
غلط خواهیم کرد و امر صله از زبان عرب بی بس متعسر بلکه متعذر است که با ارادهٔ معنی انحراف از صله
انحراف میسازند مگر این امریست اهل لسان سنت نه با مردم و واقفی که صله
بعن آمده مگر بنده را چنان متخیل است که در محاوره فارسیان بجای آقا و نایب لفظ
دیده‌ام که در همین مقام فارسیان منسوب عنه بر شخص کو اطلاق نمی‌سازند مگر وثوق
نیست و اتحاد الناس بسیار مستعمل غالباً که اوساط الناس هم برآید و اینجمله تصرفات
فارسیان است محاوره عرب که معلوم چنانچه لفظ معاف که عوض که بمعنی اعفو
عربیان من حیث لسان العرب غلط محض و ارشاد سید محمد باقر صاحب که کسی بسمع عالی
رسانیده غالباً مطابق نفس الامر نباشد چه جناب ممدوح از عرصه علیل شده
از همقوله حرفی خدمت شان نوشته‌ام آری از جناب مستطاب قبله و کعبه سید
استعلام بعض روایات کرده‌ام و استعانت از جناب ممدوح عاریتاً
اگر چیزی از ارشاد شان تضمین میکنم اشعار هم میکنم چه در ایقان شباب اگر در

از کنجفه دزدیده با ورق مخفی را دیده بازی کرده ام دل خوش نشد هست با هر چه برطرف
یاس می آید از نتایج قریحه قریحه حال خیر طراز مان نهایت تفصیل درین اجمال یا فهم خدا او
بسیار بخش اسباب تیسیر فلاح حسب خواه خیر اندیشان برای جناب معدود مهیا فرمایند
کمال کرسه بعد تشریف بردن بگورکهپور از نشان مکان سکنی آگهی خواهند بخشید که تسهیل
اگر بزی مقتضیات مساعدت را درساخته ورجای از عمدة الوصب بنجم
مقصود نیست واگر پرده از روی سر مکتوم برخیزد احتمال قرولی شدن صحبت الی
سهند اخذ اکند که امری درین شبانه برای آن زمان صورت پذیرد که فی الجمله قریب مکان
برای بنده متحصل باشد کتاب قرة العینین و ازالة الخفا عن خلافة الخلفا تصنیف مصنف
کرده لی امنیت الی آخره بنده دارم در اولین داد ناصیت زیاده از حد داده وامری
شکست خصم نیست مگر در ازالة الخفا با آنکه قلم نسب را اضکر دست بسیار امور قطع لسان
توضیحت انشاء الله المستعان چنانچه تمام خط که لقطعه دیگر بوده وقت تحریر
نیامد از نتایج این مکتوب با تمام بهم رسید کوشش کن که موقوف داشتن مطالعه
کتاب فقیر را بر وقت جوشش خبر از کمال انصاف می دهد زیرا که معمول اهل انصاف
و فطانت منا بر ارشاد حکمای سلامین و فلسفین این است که اول بمطالعه کلام خصم می
پردازند و تعصب مذهب خود را باعث کور رنگی او راکی می سازند هرگاه بر خطایای وی
واثق و اذعان تام بهم می رسد متوجه نقض آن میشوند نه برعکس آن اول اسباب مهیا
میکنند باز در وقت رد و جرح کلام شروع بمطالعه او مینمایند و غالب که چو

مدت هفت سال سپری شد اکنون با ذعان حقیت مذهب تسنن و بطلان تشیع محدث پی
برده باشند ولیکن مکاتیبیکه نزد بنده بگناه شرمنده فرستاده اند و بعضی از اوراق اعتراضیه
نگاشتند کما مرت الیه الاشارة برخلاف آن دلالت دارد دیگر قبل ازین گذشت که پیروی نفس
آدمی را از سعادت جاودانی محروم میدارد و طالب حق در رجوع و انابت زنهار درنگ نمیکند
من بعد مخفی نماند که من در کتابت خود دلائل عقلی را هیچ جا اکنون دخل نمی دهم و جناب سرمدین در مشکلین
مکاتیب خود اعتراف بدان دارند که در عقلیات الزام خصم مشکل میشود و بصعوبت میکشد که
آخر او هم چیزی میجیاود و طریق مرسوم حضرت صاحب تحفه رئیس المتبحرین قدس الله سره العزیز بهمین نسق است
الا شند و دا و ندره کاش بیان میکردند که آن دلیل عقلی کجاست افتاده تا جواب آن نوشته میکردم
که هرگز آن دلیل ضعیف نیست و بعنایت ایزدی ادله عقلی هم بر مذهب اهل سنت تمام است کو دلیل
مقربیه این دلائل بر مذهب تشیع تمام نباشد چنانچه از بیان بلاغت بیان لمعان و ضوح وادو
ملازمان والا شان هر قدر که اسباب ممکن باشد بکار برود الخ دلیل بر آنست که عوام فریبی نظر
دارند چنانچه در مثل سایر آمده که القرعه خواه مخواه مرد آدمی یعنی معمول عوام همین است که نظر
ایشان بر تن و توش میباشد پس طول کلام بیش از بیش درین کتاب با تفاق افتد و آنچه بعد ازین مقصود
انجمناکه برای شیعه عموما و جناب والا خصوصا واجب عظمی توان گفت که هرچه برای الزام
اهل سنت جمع میکنند بقدرت آفریدگار بر ایشان منقلب میگردد و بحضور شما هم باید بهم جمع
حدیث وزارت فی السماء در اصول امامیه خود مرویست و مجلسی در بحار نقل می فرماید چنانچه
ارشاد نموده اند دعائم و ارکان افادات که تعلق بتشنیعات محدثین اهل حق داشت با عطر

ایشان منهدم کردید و ذکر عبارت آنمقام هرچند موجب اطناب است لکن معجب اولی الالباب

که به برآمدن چه شئی تمامی تار و پود بر هم درهم شد ازین نوع احادیث کثیره برای قلب این بنا

از کتب شیعه بهم رسانیده نگاه میدارم لیکن این رساله حامل آن مباحث نیست لهذا بطریق نمونه

عبارت سراسر بلاغت را ایراد نمودم تا سامعین و ناظرین بوجه تفصیل یقین کنند که آنهمه

بلند آهنگی و بالاخوانیها که بکار رفت همه از شش مهمل و بی معنی است اگر اجل مهلت میدهد و بنده

از بادیه کربت و مصیبت نجات می یابد جواب نقض این رساله را نیز مردود و مسکت جوابی و انقلابی منز

میکنم و داد معارضات بالمثل میدهم اهل حق را باید که از ته دل و صمیم قلب دعای سحر

و نیم شبی مشغول باشند اکنون آن عبارت که در رساله رابعه است مفصلا باید شنید که

خالیا **حسب الموعود** موضوعیت احادیث مزبوره را ثابت میسازم فاما حدیث

الوزراء الاربعة فکفی بما افاد بعض اذکیاء الافاضل من المعاصرین وضعه و بطلانه برهانا و

حیث قال لا یخفی علی من له حظ من الانصاف و تمیز عن الاعتساف ان سمة الوضع تلوح

من ناصیة هذا الحدیث منها اثبات الوزیرین من اهل الارض لکل نبی من آدم الی عیسی بن مریم

علی نبینا و علیهم السلام کما یدل علیه الحصر المستفاد استفادة صریحة من عنوان الحدیث اعنی قوله

ما من نبی الا وله وزیران الخ و هذا الاستقراء نبی صعب من خرط القتاد فلا بد ان یسال من القائلین

بصحة هذا الحدیث ای الرجلین من رجال الامة کانا وزیرین لاسمعیل و لاسحق و یعقوب علیهم السلام

فعلیهم ان یثبتوا اسماءهم و اوصافهم و هذا فی غایة الخفاء بل اخفی من العنقاء و منها ان وزارة

جبرئیل بای معنی هو و هو امر مشترک بین الانبیاء قاطبة فلا وجه لتخصیصه بنفسه المقدسة کما

من الاضافة فی قوله واما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل لا یکتال بمکیال
العقل فضلا عن النقل نعم لو قال ما من ملک الا وله وزیران لکان له وجه ولکان هذا الخبر المقتضی الی
استقرار ناقص فضلا عن استقرار تام فما هذا الا قیاس النبوة علی المملکة وفساده بین لا یخفی
وفیما افاده هذا الفاضل الالمعی مندوحة عن بیان موضوعیة هذا الحدیث لکن چون نحیف این اوراق را
بزبان فارسی بجهة عموم نفع نوشته مناسب است که چیزی بنگارد که در حقیقت ماخوذ از
افاده فاضل ممدوح و بمنزله تفسیر کلام شان باشد پس مستتر مباد که کما اشرنا الیه سابقا در امر
رسالت و کار سلطنت فرق ما بین السماء والارض است بادشاه بسبب تعلق زیاد دیگر
محتاج است بمعین و مشیر چه اگر بالفرض شخصی سیاه و سفید روزگار دیده و گرم و سرد زمانه
چشیده بادشاه شود بعد حصول منصب سلطنت او را معاشرت با فرق متفرقه خلق و
هر صاحب مطلبی با و نمیرسد در کوه و برزن هم دمیگردد تا از زبان مردم حالات مختلفه بشنود
و بچشم خود وقایع سانحه ببیند و باعث بصیرت گردد و تجربه که موقوف علیه انتظام امور
دنیاست حاصل سازد فما زعمک بابناء الملوک الذین یطلعون السلطنة بالمیراث ولا یعلمون الخیر
من الشر یرون ما یرون باعین ندمائهم ویسمعون ما یسمعون بسماع امنائهم و ملاک امر اینکه بادشاه
بهر صفت که باشد بشر محض است و بمشاغل شتی مبتلا و بمقتضیات طبع از شهوت و غضب در
غایت طبعی از قسم مناکح و ماکل و ملابس یاد و از احاد الناس ممتاز نیست لهذا از وزراء و مشیران
صاحب رای و با دیانت گزیری نیست اگر نباشند کارش رونق نمیگیرد بلکه تمشیت نمی پذیرد
بخلاف انبیا و رسل که ملهم اند بوحی ربانی و موید اند بتایید یزدانی هر معضله که رو میدهد و هر

که در پیش میکرد و حل آن بوحی ایزدی میشود و قانونی مستقیم یعنی شرایع دین قویم درست
نبی میباشد که بصیانت ربانی ازان تجاوز نمیکند پس رسول نیز مهما محتاج وزیر و مشیر نیست
اگر مصلحت ایزدی مقتضی آن نگردد که دعوت بالسیف باشد این همه حاجت کثرت و جماعت
نیست چنانکه از قصص انبیا ظاهر است که انبیائیکه مامور بجهاد نبودند و سلطنت ظاهری هم
نداشتند مثل ابراهیم و اسحق و یعقوب و عیسی صلوات الله علی نبینا و علیهم اجمعین انبوهی و خلقی
همراه خود نمیداشتند و حضرات سنیه نیز بهمین سبب در این باب ندارند بکرایت وشاورهم
فی الامر و سیظهر لک عن قریب جلیة الحال فی ذلک ایضا مگر چون گفته اند که حب الشیء یعمی و یصم
جلباب محبت شیخین بنحوی غشاوه ابصار بصیرت شان شده است که برای پس انبیا چها که از آن
بشان نجست نکرده اند با آنکه بی مبالات شیخین خصوصا ثانی هذین الاثنین را رهنمای جناب
رسالت مآب قرار داده اند حتی که در کنز العمال دیدم که عمر همیشه بجناب رسالتمآب خطاب
افعل و لا تفعل میکرد و حضرت همچنان میکردند خاک بدهنم مگر رسول مختار کاربردار او بوده
اند نعوذ بالله من ذلک و حیرانم که اگر یهود و نصاری این اقوال را سند کلام خود آورده
اینها را بضیق خناق گرفتار سازند و ملزم کنند که ازینها معلوم میشود که معاذ الله حضرت ختم المرسلین
عاقلی و ریاست طلبی بوده اند که بحسن تدبیر ابن الخطاب که طبعا بسیاست مدنیه طبیعتش مخمر بوده است
کما یقولون بر دیار عرب تسلط یافتند و بعد وفات شان بسطت مملکت در زمان خلافت شیخین النجیبه
شد بجهت ثانی شد که بعضی در عهد اولین هم همین خلیفه بود چنانچه حدیث مروی فی کنز العمال
بران دلالت دارد و هو هذا جاء الاقرع والزبرقان الی ابی بکر فقالا اجعل لنا خراج البحرین

ان لا یرجع من قومنا احد ففعل وکتب الکتاب وکان الذی تخلف عنهم طلحة بن عبد الله واشهدوا
شهودا منهم عمر فلما اتی عمر بالکتاب ونظر فیه لم یشهد ثم قال ولا کرامة ثم مزق الکتاب ومحاه فغضب طلحة
واتی ابابکر فقال انت الامیر ام عمر فقال غیر ان الطاعة لی فسکت انتهی وهذه الحکایت نظیره قصه
تمزیق کتابة لسیدة النساء فی امر فدک فلا استبعاد فیها بعد ادعای تألیفی عمر جواب این سخنها را
نمیتواند داد بالجمله محل انصاف است که هرگاه حال این باشد که برگفتگوی یکی زنی مسکین که شکایت
شوهرش وحی ایزدی چنانچه نص قرآنی دال است یعنی قد سمع الله قول التی تجادلک فی
زوجها وتشتکی الی الله الایه نازل شود وعلی هذا القیاس پس چرا امور معظمه که بنای شرع اسلام
بران خواهد بود دیگر وحی نازل نمیشد که حاجت بوزیر و مشیر باشد و ازین است که برای انبیا خلافت
فحوای این حدیث مفتری وزرا نبوده اند و متوهم نگردد که ادعای عدم وجود وزرا بمنزله شهادت
نفی غیر مسموع است زیراکه در وقایع ماضیه هرگاه اصلا روایتی متضمن وقوع امری نیامده باشد کافه
عقلا و منهم الملیون ادعای عدم وقوع آن میکنند فقط حضرت موسی و حضرت سلیمان علی نبینا و علیهما السلام
وزرا داشتند بلکه چون حضرت سلیمان سلطنت ظاهری همه عالم هم داشتند وزارت آصف بن برخیا رضی
الله عنه متعلق بسلطنت بود و پیش ازین فقط برای جناب موسی بود و بس که جناب هارون را خدای
جلیل باین لفظ ذکر فرموده مگر کسانیکه اندک ترفع از مرتبه عامیه کرده اند ظاهر است که وزارت
حضرت هارون مثل وزارت سلاطین نبود بلکه وزارتیکه حاصل وزارت مذکوره سفیان برای شخص ثابت
میساختند نبوده است جناب هارون نبی و مبعوث من الله و شریک امر بنص قرآنی بوده اند
کما یدل علیه قوله تعالی واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردا یصدقنی انی اخاف ان

یکذبون قال سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا انتما ومن اتبعکما
الغالبون غایتش اینکه اینهمه بخواهش جناب موسی بود و حضرت موسی متبوع وجناب هارون
تابع بودند درحقیقت این وزارت بمعنی اعانت واشتراک درحیات وقایم مقامی جانشینی
بعد الممات ان لم یتوف هارون علیه السلام قبل موسی بوده است پس اگر بخلاف سنیان
حین وضع هذا الحدیث وزارت شیخین را مثل وزارت حضرت هارون میگرفتند تنصیص علی
درباب خلافت شیخین میشد بلکه همین حدیث نص بوده است بر قایم مقامی اینها واشتراک
الیهما بامر نبوت که حالیا در پرده میگویند و دهل زیر گلیم میکوبند بجهر و اعلان میگفتند بالجمله
بحکم والله متم نوره هزار حدیث سنیان وضع کنند مگر باز حق بر زبان جاری میشود که
بنقل حدیث منزلت اختصاص این منصب جلیل را باستثنای خصوصیت نبوت برای وارث
مرتبه هارونی اعتراف کردند ولا یشعرون لکسا و تجاهلوا از آنچه گذارش پذیرفت معلوم
میگردد که جواب امر وزارت که سید نور الله شوشتری در احقاق الحق باین نمط داده که وزیر
یکی میباشد و این منصب مخصوص امیر کل امیر است علی حسب النظر الجلی است والا بین العزیز
اشتراک لفظی است لا غیر ویدل علی ما عرضت علیک من کون وزارة امیر المؤمنین علیه السلام مباین
لوزارة السلاطین التی یدعونها لشیخیهم القاسطین رحمة الله علیهم یوم الدین ما فی التفسیر الکبیر للامام
الرازی فی تفسیر آیة انما ولیکم الله استدعا الرسول من ربه لاخیه المنادی بجملة سلونی قبل ان
تفقدونی اعطاء منصب الهارونی وحیرتم میسر باید که آخر علمای سنیه هم فضلا و کملا شده
تعصب اثبات فضیلت شیخین چه قدر ایشان را از راه میبرد که مفقود بکلمات میشوند که اکثر

سوفسطائیه نسبت داده آید غرق عرق و مقر ثبوت حقیقت خجالت گردد کسی از این
حضرات از جانب این مسکین پرسد که بر آسمان کدام سلطنت و حکومت متعلق بجناب رسالت
مآب ثابت و متثبت است سوا نهم بی وزرا امکان داشت که جبرئیل و میکائیل سلام الله
علیهما وزارت نبوی داشتند و کارگذاری میکردند و کدام کدام کارفرمائی نیابة عن الرسول
متعلق بملکین مقربین در امور آسمانی است و در ذات جبرئیل علیه السلام علی خلاف دستور الوزرا
عهدهٔ سفارت و وزارت هر دو چگونه جمع شده مگر اینکه سفیر از جانب شهنشاه علی الاطلاق
جلت قدرته و وزیر سرور انبیا بوده باشند و بعد وفات النبی صلی الله علیه آیا شیخین جبرئیل و
میکائیل هم بر منصب آسمانی متعلق بجناب رسالت مآب بالاصالت فایز شدند یا چون شیخین منصب
قائم مقامی مصطفوی یافتند از راه قدیم پروری جبرئیل و میکائیل را بدستور بر عهدهٔ وزارت
در سماوات از طرف خود منصوب و سرافراز فرمودند گو شیعه از سوی اعتقاد خود بگفته
باشند بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی و اگر کسی تشابه الفضول
صوفیه بر دستمسک خود ساخته بگوید که جناب سرور کائنات مظهر اتم خالق عالم و ما کان
ارضین و سماوات اند یا عضای نظر از این که این قول معتقد هیچکس از رتبه شریعت مصطفوی
نیست اشکال اینست که اینجا تخصیص جناب سرور عالم نیست بلکه هیچ نبی نبوده است
که دو وزیر در آسمان داشته باشد پس انبیای بنی اسرائیل که رسالت شان مخصوص بعضی
اقطار ارض بوده است و در یک زمانه متعدد هم بوده اند آیا هر واحد سلطنت کل سماوات
داشتند پس طرفه تنازع در انبیای یک زمانه لازم می آید و الا قایل به تجزی السلطنه

باید شد وحدود مملکت مقرر باید ساخت ونیز معلوم نیست که بعد انتقال از دار فنا سلطنت
سماوی باقیست یا نه اگر گویند باقی است عجب اجتماع سلاطین میشود که عرصه سماوات تنگی
میکند واگر گویند که بعد وفات از عهده سماوی هم معزول میشوند این خیلی بدیع است
که تا بدار دنیا باشند سلطان سماوات هم باشند وهرگاه بسماوات برسند گرفتار عزل گردند
واگر بضیق خناق مبتلا گشته بگویند که نه انبیا سلطنت افلاک دارند ونه وزرای شان
تشبث آسمانی می نمایند پس همه این شور وشغب لغو میشود واین سلطنت ووزارت مثل
سلطنت بادشاه حالی و وزرا اش میگردد نعوذ بالله من هذه الهفوات التی یلزم مضمون
هذا الحدیث المختلق المفتری بل هذه الاضحوکات یلیق ان تضحک علیه الثکلی الی آخر العبارة
بطولها بعد نقل این ترهات که هنوز ناتمام است ابحاث بسیار واعتراضات بی شمار
از خاطر خاکسار جوش میزند و شبدیز قلم هم توسنی میکند مگر بهر حال خود را از لوث ریان
حقانی وادهم خامه را از جولانی باز داشته برچند حرف قصر میکنم که منتهای مضمون اعتقاد
ما ثبوت وزارت برای ملائکه مقربین و خلفای راشدین است که قدوه اسلام ومسلمین بوده
اند و منزلت ایشان تالی مرتبه نبوت شده واتصاف بشروط معلومه امامت درجه کمترین
ایشان گشته بخلاف احادیث رفضه واقوال قدمای ایشان که دلالت بران دارد که ائمه
اعتقاد بوزارت حضرت خدیجه کبری برای جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله واهلبیته
داشتند ووزارت انجناب مقصور بر ذکورت و دیگر شروط نمی پنداشتند بلکه بعد از
اندک استقرار هویدا میشود که در وزارت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسلام هم شرط نبود

اگر کتب قد یا بهم رسد حیات القلوب مجلسی از مقام هجرت شریف باید گشاد بهر دو وزارت
مذکور تصریح کرده و روایات شیعه را در عدم ایمان حضرت ابوطالب وقتیکه وزیر پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بوده اند نقض قطعی خواهی یافت اینک تفاسیر شیعه خصوصا تفسیر ابو الجارود که
شیخ کلینی اعور اثرا علی تفسیر قسم است و موجب الطهارت والتبصیر کمان کرده رجوع کن و بیش ازین استدعا
الاطناب فاعتبروا یا اولی الالباب حالیا تعرض نتایج این مکتوب و نقل دیگر مکاتیب با انضمام تصمیم اهم
نپرداخته باصل مطلب میکرایم و میگویم انچه در باره خطبه شقشقیه ارشاد نموده اند کما حقها عن غلط خلفا
ازین خطبه مستفاد است و در ینباب منتهای تمامی امور همان خطبه واقع شده انتهی اینجنس الامر است
ولیکن عنقریب می آید که اگر فقط نقل لغاتش در کتب غرایب حدیث بکار شیعه اید بنیاد دین و مذهب
امامیه مستاصل گردد چنانچه از کلام نورالدین حسین که از مطالعه کتاب منتهی الکلام این نتایج
سراغ برده و خود را در ورطه حیرت سپرده خواهی انست انشا الله تعالی سبحان الله کلام حضرت
علامه دهلوی قدس سره العزیز جابجا تکذیب صحت این خطبه میکند و ایشان میخواهند که باین زور
زبانی انجناب صحتش را باثبات رسانند جز آنکه اختلال حواس را نسبت تمام چاره دیگر نظر نمی آید
وازین است که قاید و سایق ایشان یعنی نورالدین حسین که ذمه خود را باین عوی مشغول ساخته
که خدام والا منزلت را از مغلطات نجات کلی بخشد بر ین امر بدیهی اگاه خواهد گردید و تاکید است
بلیغ خواهد نمود و تحذیر و تذکیر تعجیل خواهد آورد و کیفیت خطبه فاطمی رضی الله عنها که در کتاب
فقیر بعنوانی مسرود است که اگر اندک انصاف را مستعار کنند کاهی منش بزبان نیارند
واز عطایا و عنایات خالق کائنات که بمحال اذل مکونات مبذول است آنکه با وصف عدم قابلیت

عن انشاء عبارت کتاب مذکور را با اینهمه ضخامت بعنوانی بسلک تحریر کشیدم که با وصف دعوی
شدن اهل خلاف بنقص و تصحیح آن لفظاً و معنیً جز لفظ منیب چیزی درین مکاتیب که سلسله
آن تا چند سال متحرک بود بنظر مخالفین نیامده و حالانکه در انجا لفظ مستخلف مطبوع است و مستخلف
کسی هست که کسی بجای خویش نشانده پس حیرانم که انکار از استعمال این لفظ و آنکه در مقام مستخلف
مناسب نیست چه معنی داشته باشد و حالانکه مراد از مستخلف ذات حضرت سرور عالم و
مراد از نائب حضرت امیر المومنین اند و سند لفظ منیب جا بجا از کتاب موز الصالحین خود پیدا ست
والمنة لله تعالی که بعد از تعرض بغلط فقیر بخطای خود اقرار کردند و گفتند که واقعی صله لفظ
نیابت بعن آمده فقد کفر و آنکه در باره ازالة الخفا فرمودند که بسیاری از امور در آن موجود که کار
الزام سنیان می آید تحکم بحت و ادعای محض است بسم الله همین گو و همین میدان بالجمله بعد از
تتبع کتب امامیه که در چند سال نمودم تمامی اشکالات اولین و آخرین قوم که مانند جذر اصم و عقده
لاینحل قرار داده اند در نظر احقر اوهن من نسج العناکب مینماید هرگز مجال ندارند که هیچ یکی را
حدیثی سنیان را الزام دهند و بشمول عنایت لم یزلی بهر حال بر قلب اعتراض اهل قلب قادرم
و اگر فاضل جامع معقول و منقول خود را از مباحث سابقه کلیه متغافل نموده باشند باز از سر حساب
کنند و بمیدان مصارعت در آیند و از اینجا معلوم شد که مصراع مثنوی بر آتش قمش مراجع است و
چگونه رجوع نکند که باتفاق احادیث فریقین لعن و طعن بجای خود میرسد و بر مستحق خویش که نام
بر عارضش پیدا رساند و قرار میگیرد مکتوب دیگر مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل
و حاوی الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکرم

دست رفعتهم طلبت اشتیاقی لقرب حضرتکم شرح لا یتم بالقلم لهذا لعجالة تبلیغ مراتب نیاز
بگذارش مدعا می پردازد در حینیکه داعی آثم بانگرانیها و چار و چند صباح بسر میشد
باستعلام حال خیرمآل به لکهنؤ ارسال داشته مفیده رافت اشتمال معه ورود فکنده خاطر
افسرده را باقتباس و انبساط آشنا ساخت و وجه تنبط در شفقت جواب دریافت اگر مژده صحت
از عارضه الحقه طمانیت بخش میکرد و تسلی آمیز میشدم که هر چند دولت ملازمت بلا زبان
هنوز نصیب من حرمان نصیب شده مگر بذریعه چکیده خامه فادت زا بلاغت پیرا باجمال لیکن
هزار تفصیل را از نظر می افکند یافته ام که جناب را ایزد بسیار بخش مجمع حسنات و جامع
کمالات ساخته و وجود مفیض البرکات در پنج ما از مغتنمات و برای خیر طلبیها صرف
اشتراک نوعی کافی و بسند فکیف که دواعی شتی از وحدت صنف و اتحاد ملت با آن ذات
لازمه انتساب شجره نبوت و امامت جمع باشد فزاد الله عمرکم و اقبالکم و تشریف بردن
بگورکهپور هر چند بعد از مسافت ناگوار گذشت مگر تصور کامیابیهای ملازمان که مدبر کائنات
از منه لطف زر دلخواه پیرایه ظهور بخشد باعث سرور تحیفنا زچند صباح ثبات و سکون را خیر باد
گفته ام که تعلقه مانده در ضلع اله آباد سه سال است که نیلام گرفتم و چون لحوقی بقایا فوتی مقدمات
و از سر شتخان مشهور است در مصارف قبض و دخل کیسه بابون زدم و از قلیل و کثیر هیچ نماند
حالیا حج تازه وارد ضلع صراحته خلاف قوانین مخترعه آن سرکار حکم فسخ نیلام کرده
رجوع بصدر عدالت نظامت کرده میشود اگر خدا نا کرده فیصله اش بحال ماند دم و دودی
در تخفیف نمی ماند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین رسیدم بر جوابات ارشادات سامی

که بنده از مدتها از کوری دیدگان نابینا گشته‌ام که اشکال جواب تحریر ناصب درنیافته باشم و از این نسبت
که بنده ابتدا تحریر دلائل خلافت امام مطلق و خلیفه برحق علیه الصلوة والسلام کرده‌ام
و هنوز در کلامش راه نیافته و لاکن مقاسات آلام روحانی که جسته جسته
بسمع سامی رسیده باشد ضعف قلب بهم رسید و بسبب مطالعهٔ کتابش اگر اعضا لرزان و
خفقان اگر بیکبار بسبب غیظ و غضب با عجز و زبونی دیگر و این امر مانع نسج کلام
کما ینبغی می‌افتد و درین تحریر که امری حاصل میشود و بعد ازین تشمیر ذیل بجوابش کوشیده انشاء
و ثانیا هرگاه کتابی مبسوط متضمن دلائل و مناقب مرتضوی که دال بر وجوب خلافت و امامت ایشان است
و معایب خلفای جور که مبطل صلوح آنها بخلافت باشد تالیف شد و نظر بینندگان [illegible]
و حریف را بتجشم نوشتن درکار میشود و بعده اگر جواب ضعیف هم بهم رسد سبب ضحکه میشود و ازین
هم متردد بودم که خصم امور جدید بالتمام نوشته من اگر افسانه گفته را اعاده کنم کسی متوجه نمیشود
باری بالقای باری جلت قدرته بخاطر رسید که رجوع به بیاض ابراهیمی نمودم و پنج جلد [illegible]
بعد حذف مکررات که بمقدار [illegible] باشد در آن بیاض سخنی که هرگز تداول نگرفته بنظر آمد جمع شد
شدم و زمانی در انتخاب و فهرست گذشت چندی میگذرد که از آن فارغ شدم و مستعینا
دست بخامه زدم تا موفق بمقابله بعرض طول تحریر ناصب بجد و کوشش و جهد قلم
بملاحظه ترتیب کرده باشم و چون هوا دل بسیار است [illegible] چه عجب که بهیچ [illegible]
و انشاء الله المستعان کتابی خواهد شد که در بادی النظر خود [illegible] بنظر خواهد آمد
مگر حسرت و افسوس بسیار دارم که اگر قرب خدمت مستخلص ذوی المعالی میسر میشد بافادات

و اعانت خدام ازین عهده کما ینبغی بیرون نمی آیدم چه آنچه من می جستم در جناب یافتم و مزید
تاسف که مسافت هم بعید شد والا آنچه تبعض سیر رسید و تا سال پنج شش جز بنظر ثانی نرسیده
ثانی رسیده باشد و پیشتر تمهید است اول بخدمت فرستاده و بعد اصلاح ملازمان سامی
مینمودم و وجه ارسال در جناب قبله و کعبه سید میر صاحب مد ظله العالی یکی حسن عقیدت دوم
استناد بعض روایات سوم رجای تنبیه بر اغلاط و واقعی که جناب ممدوح توجه بمباحث کلام
که بالفعل عبارت از بحث امامت مانده است کمتر دارند فقیه اصولی بی نظیر و از هیچ صناعت
غافل نیستند لیکن چون بسبب عدیم الفرصت که مشاغل هزارها با آنکه در عنایت جواب که از ذات
خاص معمول است دریغ نمیرود مگر در حصول مقصود دیر میشود و هنوز که از تحریر کلیه هیچ
ارسال نداشته ام و بعض مقامات که بخدمت عالی فرستادن اراده دارم بعینی حتی کاتبی
صحیح نویس موجود نیست و عشره محرم هم عنان کشته رسید بعد ازین ان شاء الله المستعان
ارسال میدارم ملا دلاور را منصب نزهم نبود مشابه تاریخ گو یا آنست که اعداد الفاظ موجود
این اشخاص پیدا نمیکنند مگر ترتیب دادن و تاریخ گفتن از دگر نمی آید این امور در کتب ما
همه موجود شده که چیزی بجزیی بوده بودم برخود مسطر دیدم که برعلم اثم بعض اعضا لات
چنان بوده اند که بجز معصوم علیه الصلوة والسلام هیچکس از عهده جواب بر نمی تواند آمد
معهذا اهل السنن مذهبی است انچنان باطل الاصول که آنها اثبات مذهب خود زینهار نمیتوانند کرد
آری نقض بر مذهب ما از کتب ما که شروع شده است عجب نیست که اغوای شیطانی نقض مذهب
و مشترک لعین از مطلق دین بیگانه سازد چه سواد اعظم اسلام همین کیش و همین دین و مسائل اسلام را

در کتب لا ثانی لهما و بحمدالله که دلائل عقلیه و نقلیه بر ثبوت حقیت مذهب ما قائم است اعتضادی که
در مضامین بعضی احادیث و تطابق بعضی از مرویات شان واقع شود انچه خدام از زبان
ناصب نوشتند مایه اطمینان شد که تاویلاتش همان نسق اسلافش دارد و هم معلوم شد
که عادت تکذیب هم دارد که از روی دفاتر محفل عضدالدوله مغفور رسیده و بیش از پنج
شش سال شده باشد هم شنیده ام المختصر انچه در جواب حدیث یا علی کیف انت اذا زهد
الناس فی الاخرة و رغبوا فی الدنیا و اکلوا التراث اکلا لما و احبوا المال حبا جما و اتخذوا
دین الله دغلا و مال الله دولا قلت اترکهم و ما اختاروا و اختار الله و رسوله و الدار الاخرة
و اصبر علی مصیبات الدنیا و بلواها حتی الحق بک ان شاء الله تعالی فقال صدقت اللهم افعل ذلک
کذا فی ... نامر بود که معنی صبر کف نفس مسلم مگر از حضرت غالب کل غالب در مقابله ناکثین و مارقین
و قاسطین کدام امر کف نفس واقع شده که صبر را کف نفس تعبیر میکنید و انقدر هم ندیده که
حضرت اترکهم و ما اختاروا فرموده اند مگر ترک همین سبب که معرکه جمل و صفین واقع شده و بعد
معرکه نهروان باز در صدد جمع عساکر و مهیای نهضت بر سر معاویه بودند و انچه در باب
خطبه شقشقیه گفته شد برای همین عرض کرده بودم که همچنین جواب شنیده بودم ثقات محدثین
اثبات حدیث منقولیند و سند و صحت لغت از حدیث دیگر میسازند لیس میباید که انچه
مستند از اصل حدیث صحیح تر باشد و کسی نمیتواند گفت که مثل ابن اثیر در پانزده لغت استناد
بکلام منقول سید رضی یعنی خطبه شقشقیه نموده و همه جا گفته باشد که فی حدیث علی فی خطبه
علی و همچنین تمام کتاب فی حدیث فلان و فی حدیث فلان و اکثر آن احادیث در کتب موجود

هم موجود و مجد الدین فیروزآبادی که در توثیقش کلامی نیست مطلق خطبهٔ شقشقیه را در لغت شقشقه
خطبهٔ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفته و بنده که اعتراف شاه عبدالعزیز دهلوی بصحت این خطبه
نوشته یعنی از اسلاف خود که مخدومی عاشق علیخان صاحب خودش و تلمیذ رشیدش مکرر گفته
بودند و اوشان هم معهذا از زبان آنها دعوی آن میکردند که اشکالی ندارد لیکن خبر احاد را
در چنین مقام خصم کی قبول میکند فکیف که مشارالیه چندروز است که قضا کردند لیکن ما را
بعد گواهی ابن اثیر و مجد الدین حاجت گواهی کسی دیگر نیست و قول فیصل این است که اگر پای انصاف
در میان باشد از حدیث غدیر و قرطاس و فدک کدام دلیلی بدیهی الدلالة زیاده خواهد بود
و هرگاه در جواب اینها از دراز نفسی باز نماندند باز در کدام سخن توقع سکوت توان داشت
آری اگر سخن تجددی دارد موجب رغبت موافق و ملال مخالف می گشتند باقی ماند تا حکم
بعض علمای ما که خلیع العذار راه میروند خیر بعد اثبات صحت حدیث شهادت علمای خود را
نیز انجام کرده خواهد شد مگر بالضرور ارشاد شود که میرزا محمد مازندرانی کیستند و چه
بوده‌اند و کدام کدام تصنیف دارند و حدیثی از نهایه مسطور است در تحقیق باید فرمود
که مگر این گونه تدقیق در معنی حدیث معمول از علما می‌آید و آیا این حدیث بر مدعای ما دلیل کافی
و مساوق بعض مضامین خطبهٔ شقشقیه هست یا نه و بحمدالله که بنده کم کم ذکر روایات تفضیل
از دیگر کتب سوای بعض غیر مشهور هم آورده‌ام چنانچه روایتی از واقدی که حال و توثیق
و تعصبش غیر مستتر بس عجیب بنظر آمده نیز برای تطییب خاطر ملازمان ملفوف ملاحظه
که بعد چنین روایت در غصب خلافت چه شبهه آمد مگر اینکه بعد اثبات تشیع مثل الثعلبی

وصاحب مودة القربی باز بسبب ما بایراد مرویات آنها بیکار است و خدام نصف ابطال
تسنن ثبوت تسنن آنها را قرار داده اندیس مژده باد که بنده تسنن و وثوق ثعلبی مشابه
بر آوردم که انکار بدیهی را که چاره نیست والا جمله مرویات آنرا سمعنا و اطعنا گویان
قبول سازند چنانچه در قرطاس علیحده مندرج از این تخصیص وثوق محمد غیب و مصنفیت
او ثابت که باصطلاح محدثین حافظ عبارت از محدث است المختصر حرف خدام که اسامی کتب
عرضه دهد تا شاید بسعی ملازمان حضرت میسر شود بنده را القدر ما باثبات رسیده و ثبت
کرده است که بدر بیرون نمی‌گنجم و نه شرحش در قرطاس حسب الایما عرضه میدهم که اولا جناب
هرچه تا مقدور است مرتضی بنده دهند که سندی برای صحت نسبت کتاب امامت و سیاست
با بن قتیبه بهم رسانند هرچند از مشهورات است مگر بعد انکار منکر روایتی می باید و اجد اثبات
همچنین علاوه بر اینکه نصف مذهب سنیان از نسبت ثعلبی باطل میشود تمامه ملت سنیان از وجوه
اینکه کتاب امامت و سیاست تالیف ابن قتیبه است باطل انگارند و در وثوق ابن قتیبه هیچ
محال که کسی حرفی زند مگر چون ملجا و مجبور خواهند شد انکار نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه خواهند
کرد چه در آن کتاب باصرح بیانات جور و ظلم اول و ثانی و اخذ بیعت بجبر و عنف مندرج است
و غالبا شاه عبدالعزیز ابن قتیبه را شیعه نوشته اگر روایت کتاب امامت و سیاست شیعه شمرده
گفته و انکار نسبت این کتاب باو کرده باشند تا بالالتزام دلیلی بر می آید در تحفه و غیره تالیف السنه مشابه
تجسس فرمایند و همچنین احادیث بسیار مفید در مودة القربی که کتابیست مختصر و بنده نسخه مستنسخ شده
درج و مصنفش را شیعه نتوانند گفت که در نفحات الانس مولوی جامی مشار الیه را از اولیای کامل

وجامع علوم ظاهر و باطن و ملاقاتش با چهار صد ولی نوشته است مکر اکر در ثبت کتاب سوی او
کلامی سازند شاید قوی دست نیست و در بیاض براهیمی مینویسید که علی اکبر اردستانی
برای شاه جهان تاریخی تالیف کرده دران ذکر مودة القربی است مکر تعلیق المحال بالمحال انتهی
نایاب ترین تفحص این معنی هم ضرور اکر برآید نعم الاتفاق و در باب سند صحیفه کامله شده انقدر
متمنی است که جای بروایات شیعه برآید که کدام معصوم ما بعد سید الساجدین صلوات الله
علیهم بروایت ابن عمیر ذکر صحیفه فرموده اند و اکر نباشد اینقدر هم مغتنم که در تالیفات
شیخ مفید و سید مرتضی ذکری ازین کتاب مستطاب باشد تا جوابی تواند شد و بعد ذکر کتب مطلوب
نوشته اند و کلام فخر رازی در عدم انعقاد بیعت تا موت سعد بن عباده پس مفید است کو بنای
خلافت بر بیعت اهل حل و عقد نهاده باشند مکر مدعی حقیت خلافت بکری بر اجماع مستند است
این را بالفعل عرضه نمیتوانم داد بموقع خود مینویسیم و امر حزقیل انست که سیوطی و مجد الدین فیروزابادی
مشار الیه را نبی از انبیای بنی اسرائیل و هم نام مومن آل فرعون حزقیل بجای حای مهمله و زای
معجمه و قاف نوشته اند و غالبا روایتی دیده ام که ازان مستفاد است که همین یک شخص است
مکر تا که آنمقام باز بنظر نمی آید جرات بر اندراج نمیکنم مع هذا روایات فضیلت نفس رسول
بر انبیا و رسل دیکر هم بهم رسیده است تکلیف بر عمر و بکر و انچه از بودن حکایت تلاوت تلک الغرا
نیق العلی در کتاب فضل بن شاذان رقمی بود چه عرضه دهم که بنده یکشب روز زخود نبودم
و بمبالغه رنجی که از فسخ نیلام مانده داشته ام این رنج بنده را کم ازان رنج نبود و فرزند
ملال نه آن بود که با هیچ بر سنیان نمی توانیم کرد اکر یک اعتراض مشترک الورود باشد

باشد بلکه رنج و ملال ازین است که چنین روایت قطع و تفضیح در کتب امامیه نسبت بخاتم
الانبیا یافته نشود که بنای این امر برهم میزند و اگر جناب کار بتفریع عصا منکر شوند بنده و
مبسوط متضمن این اعضال نوشته بودم لکن شخصی از ارباب صحبت مرزا کاظم علی صاحب جنت
مغفور که پیش بنده اند نقل کردند که این ناصب مدتهای دراز خود را شیعه قرار داده
با سید نجف علی مغفور فیض آبادی و غیره علمای شیعه در فیض آباد و لکهنو صحبت تلمذ اش
داشت و با مرزا صاحب مغفور نیز روزی فقیر محمد خان بهادر از نزد جناب مغفور مرید آورده
و سوال ازین روایت کرد که مرزا صاحب مرحوم از کتب خود جوابی دادند که طرف ثانی
محل شد و جواب مزبور ناقل را یاد نبود مگر اینقدر که این حرف بطریق استفهام انکاری
از زبان نبوی بر آمده و در حدیث آورده مذکور است که نبی در دست نبوی بود که بر زمین افکنند
اگر اینست جواب قویست والا سخت مشکل اگر نام مردم مفصل نقل کرده باشد بالضرور
اشعار رود که بنده خیلی تلواسه ام و فرستادن عرضه از راه لکهنو موجب وصول بدیر
دیده بخط مستقیم روانه کردم که بر ڈاک انگریزی احتمال تلف نیست خدا کند که بحضور سید
و راجی آنم که دو کلمه رسید یوم الوصول رقمی کردد و هر چند اضاعت اوقات بابرکات
است مگر اکنون که این استبهام را خو کرده عنایات فرموده اند اینقدر یاد دید در عنایت
رقایم عنایت ضمایم مجوز نباشد تخصیص که بنده محتاج اعانت نشده است هستم از راه هضم
نفس نمیگویم بلکه جناب را در دیدن مسند دیده حقیقت و واقعی عرضه میدهم که بنده علمی ندارم
مسائل ضروریه صوم و صلوة محفوظ نیست از علم اصول فقه کلیه نابلد آری بحکم اما

رنگ فحو بشانید الهی که سلیقه تحریری بمن بخشیده اند که مطلب را برنگینی و شوخی ادا میتوانم
کرد و گاهست که سخن از سخن حریف برمی آرم و دیگر هیچ زیاده بجز آن زو ومنسد بیهاچه عرضه
دهم ظل رافت ممدود دوام از التماس باقیمانده یکی آنکه از نتایج افکار عالی آنچه بعین بکار نحوه
فیه باشد اگر صحائفی داشته باشد بر اینکی ذاک والا در ذیل مراسلات تنقحت شود و در
بنده بروایت ثقه شنیده بودم که مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل یعنی یکی از اینها بر منبر
روایت در دهن انداختن امام حسن علیه السلام تمر صدقه را و ارشاد نبوی کخ کخ
اما تعلم ان الصدقة حرام علینا خواند و مقصودش بیان فضائل مکر دیشن اده بود دیگر شخصی
سوال کرد که درین چه فضیلت ست بر نمحنی مجبورانه جواب داد که انه علیه السلام کان لطفا
فی سن الصبی اللوح المحفوظ و در بیاض ابن عباس عبارت مستند الی فتح الباری مندرج مگر
درینمقام که دیده شد بر نیامد و بنده را گمان می افتد که بکتابی دیده ام مگر نام و مقام
از فکر افتاده اگر در وعای خیال ملازمان باشد بالضرور اشعار رود که اعتراضی بس
دندان شکن برین حدیث متفرع میتواند شد انچه فواید عظیم ازین مکتوب
حید بدید پدید آمد بر اهل فطانت و هوشیاری پوشیده نیست مگر برای عوام
بعضی ازان فواید را بعبارت واضح شرح میکنم باید شنید که مرزا مذهب محدث
بنص قطعی فرمودند که جواب کلام فقیر سخت مشکل است و ازانجا که حال کتاب منتهی الکلام
نیز بافیوما زیاده تر منجلی میشود بعجز و زبونی هم ... بعد از مطالعه آن تحیرانی هم اعتراف
میشوند و این بیچارگی و عاجزی عموماً بر همه کس شامل فقط حضرات ائمه معصومین خدا

علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی شده اند و اخر رای صواب انتما حضرت سلالة الراسخین را
باین وادی کشیده که جواب کمترین خلایق را موقوف دارند و اول تصنیف رسالهٔ در اثبات
امامت بلافصل حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه مشق سخن و تکمیل این فن نمایند تا در نظر
عوام که لیاقت فهم و ادراک ندارند ثابت شود که کتابی ازین طرف هم تصنیف شده و نزد
مصنف منتهی الکلام رسید بعد ازان اگر فرصت دست دهد و زندگی وفا کند بجواب آیات
ضعیف سر دارند و مشهور سازند که جواب کتاب تصنیف کردیم و از مدلول کلام آن سید اند
علمای علام انیهم هویدا گشته که استقرار ناقص ان کامل العیار تا به بیاض بر اهمی است و
بعد ازین انشاء الله تعالی انیهم بدریافت میرسد که جامعین سوالش سوادی نداشتند و
فطن نبوده اند فاعتبروا یا اولی الابصار و از ملاحظه این مکتوب حال حضرات مجتهدین
لاهور نیز طشت از بام است که اقدم و اول ایشان هیچ دلیاقتی ندارند که در عداد مولفین و متکلمین
محسوب شوند گو در خاطر جناب والد ماجد ایشان فی وقت تالیف آئینه حق نما چنین منطبع بود
نیست نه تنها ملائک ثناخوان او که جن و بشر جمله قربان او و سید میر نصاحت را که
شهرت ایشان از کجا بکجا رسیده مرد انمیدان نمیدانند و در شیر ذمه خود برابر مولوی
نور الدین حسین که نور الدین جهانگیر بادشاه دهلی جزاه الله باحسن اعماله بعضی از بزرگان
شان را عبرتگاه خلایق ساخته بود کسی انمی پندارند و درباره تالیف منتهی معتقد ایشان
اینست که از اغاز تا انجام مباحث جدیده و امور تازه دران بقید قلم امده که کتابهای
سلف ازان خالی است و مساعی دیگران از علمای شیعیان متاخرین اساطیر اولین مگر

مجلدات بیاض بسیار کار آمدنی است و همه حیرتم که هرگاه حال جامعین آن تا لغایت است چنانچه
بعد ازین مفصل می آید انشاء الله تعالی اهل دانش و بینش بالیقین دانسته باشند که اکثر ازان
مخدومین ایشان برای دکتاب کمترین کافی می بود تا هفت سال بشک و عار ... نفس خود
علی رؤس الاشهاد قبول نمیکردند کما لا یخفی و انهم از بیان علامی فهامی یاد داشت کار آن
که مقامات اعضال و اشکال که در کتاب منتهی الکلام بر زمرهٔ امامیه وارد کرده دیده هم آن
در کتب ایشان موجود است و لافی و گزافی در مطاوی آن توقع نیافته و الحمد لله علی هذه الامور
کر الشهور و مر الدهور و اکثر حرفی را ازان روایات و حدیثی را ازان مرویات در
اسفار خویش کالمتقبل قبل از رسیدن کتاب مسطور رسیده بر ناموس مذهب خود می لرزیدند
انصاف باید کرد که بعد از دیدن کتاب این هیچمدان چه اعتقاد و تقلب اظهر من مشرق شده
باشد که صاف صاف آن را بیان نمیفرمایند و چگونه حقیقت حال را اظهار نمایند و بکشف استار
میپردازند که مکتوب الیه مردی از جانب است که نه او را دیده اند و نه با او هیچ معامله
در سابق و لو بالوسائط بهم رسیده و او هم از خصائص نفس شیعه بحیان آمده از تمامی
مضمرات قلب چگونه او را خبر توان داد و ازینجا قیاس کن که بازمرهٔ مخلصین خود که اکثر
معاملات دینی و دنیوی با او ایشان دارند چها گفته باشند پس بعضی از مذبذبین که حال
شان نوشته اند یکی از افراد بلکه رأس رئیس ایشان جناب صاحب سید الخصال خواهند
بود و الحمد لله که ازین تحریر انهم نمیکرد که سامعین جا میکرد که برای خطبه شقشقیه غیر از
بکت لغت دست زنند یکی بتوسلی ندارند و حال این خطبه را در کتاب ازالة الغین

عین الابصار العین بعنوانی نوشته ام که بعد از ملاحظه تمامش این خطب خطبا نام آن خطبه سهوا
هم بر زبان نخواهند آورد تا باستدلال و تمسک باین دلیل ضعیف هم رسد و از استفسار تراجم
علمای خویش و آنکه برای خدا شنیده درباره صحیفه کامله کاش بکتاب شیخ و سید طائفهم بسیاسانند
صاف عیانست که در استناد آن با امامی از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم هم بعجز و حیرانی دست
و گریبان میباشند این سست حالی نیز بور و انجیل اهل بیت علیهم السلام تا کتب دیگر که از سنن تا با
بر اسامی ائمه هدی بستند چه رسد و معلوم شد که در مطاعن برابر قصه فدک و مساوی قرطاس
و در امامت بلافصل حضرت مرتضوی مانند حدیث موالاة که قصه غدیر خم عبارت از انست
بزعم امامیه دلیلی نیست و از کتاب کبیر کمترین که نامش آنقا بر زبانها اندم حال اینهمه امور
بد السنان باید فهمید که مخالفین را بعد از دیدنش ذکر مطاعن و احادیث برای اثبات دعاوی
خویش و ابطال جانب اصحاب باری از باب سرباریست کما لا یخفی و هرگاه شیخ ثعلبی از کتاب
بحار در ظهور سستی این تحقیق او بنا بر استتار و تقیه وقوع یافته باشد و بعد از تتبع و تفحص
اقوال علما در تراجم او قول فیصل آنست که مرویاتش اگر مطابق اصول و اجماع افتد فبها و الا
فلا یعبأ بها و حال پیدا کردن شیخی برای کتاب امامت و سیاست از کتب اهل سنت
بعد ازین معلوم خواهد شد که هر چند در جهات سته هر کسی را برای این امر مامور نموده لیکن
سخن همین است که انتساب گز زمین را با آسمان دوری نه هند است زیاده از دوری و درباره
کتاب مودة القربی بحمد الله که دلیلی قوی باعتراف خود ندارند و انچه از نفحات مولوی
جامی بر می آرند زینهار بکار نمی آید و از خاتمه مکتوب عیان شد که خود کتب امامیه و ابا

بلکه الغرانیق العلی شامل است و رواة و اصحاب ائمه این قصه را بعنوانیکه طعن و تشنیع
قدما و متاخرین شیعه بر آن تا فیو ما زیاده میکردد وارد کرده اند و بر تقیه حمل نتوان
کرد و فقیر هم ازین جنس عزیز الوجود در رسائل قدمای شیعه چیزهای بسیار دیده ام
انشاء الله تعالی در رد رسائل دیگر جمیع کرده بخدمت حضرت مخاطب پیشکش میکنیم
والله ولی التوفیق باقی ماند امر حدیث که بواسطه ملا نورالدین حسین از بنده پرسیدند
و بنده را از حال تقیه او در انوقت خبر نبود و این مرحله بعنایت ایزدی بنا برآنکه
باید درهمین وقت بدون محنت انتظار طی میشود و انشاء الله تعالی پس ازآنکه از عطیات
مجدده الهی که برحال این مخلص است آنکه بعضی از کتب که از سرکار دولتمدار استعار
گرفتم یکی از مکاتیب نورالدین حسین برآمد و چنان میدانم که آن مکتوب جواب همین
خط است از ملاحظه اش عیان خواهد شد که آنچه جناب متوقد ضمیر بجواب فقیر گفته اند
بجوی نمی ارزد و تقریر این حقیر هیچ تقدیر رد نمیشود نقل تمامی مکتوب می نمائیم بنظر
و امعان نظر باید کرد و بگوش اصغا باید شنید مکتوب نورالدین حسین
اکبرابادی بعالیجناب خانصاحب قبله رئیس المتکلمین انیس المخلصین المستغنی
عن التوصیف و التبیین دام الله اقبالهم بعد از تسلیمات فراوان و نیازهای بی پایان
که حرفی ازان کتاب را در دفاتر طوال نتوان گنجانید تا بمکاتبت عریضه چه رسد
داستان اشتیاق را در نور دیده بگذارش مختصری از مهمات امور که خاطر ملال ما
بلاریب با دراک آن تعلق دارد بلکه با کثر آنها هم آغوش است اکتفا می نمایم که تا استدعا

بیت حروفش چهره آرای گلستان سطورش رونمای سنبلستان درویشی
درین سواد رسید که از جعفرآباد از انتقال مکانی رو داده بود بعد دو روز که بخانه دوستی
به بعضی از تقریبات رفتم شخصی از احباب دران محفل ذکر تجسس قاصد و برگشتن او بی نیل
مطلب میکرد دست بر زانو زدم ولیکن با اینهمه تحسر و افسوس تشویشهای دیگر که پیرامون
خاطر بجهت استداد زمان میگردید بتسکین مبدل شد و دریافتم که شاید جناب را آنچه در
باره فرستادن حلایل صحیفه ها اطلاعی کرده بودم از یاد رفته بالجمله تا که این نخل دولت را
بکنار فقیر نشانیدند چه گویم که چه اشتیاق با مطالعه آن داشتم باری بتفضل ایزدی
تکدر اینها بجمعیت و کامرانیها مبدل شد و معلوم گردید که بعنایات ایزدی بهترین صحت و
اعتدال اند لیکن بجهت بعضی از امور که متعلق بعلاقه مانده باشد نظر بمقتضای بشریت پریشانیها
دارند اصل حقیقت این است که جمعیت خاطر و اطمینان باطن و ظاهر در دار دنیا که محل هزار
تکلیف و ابتلاست از قسم محالاتست و چه خوش گفته هر که گفته بیت مطلبی گر بود
از هستی همین آزار بود ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود چون از نیرین کتاب و سنت
تافته و در کتب قدیمه حکمای مشائین و اشراقین اندراج یافته که هرگاه پریشانیها از هر
طرف هجوم نماید و ابتلا و کلفت نهایت قصوی کشد منتظر رافت ایزدی و تائید سماوی
زیاده تر باید شد و بالیقین باید دانست که اکنون آب رفته جو می آید بیت بهنگام سختی
مشو ناامید کز ابر سیه بارد آب سفید فقیر هم بارها تجربه کرده بلکه بقول حافظ شیرازی
بیت هرچند آزمودم ازوی نبود سودم من جرب المجرب حلت به الندامه

برداشته و اینهم چند بار بر فقیر گذشته که چون مسرت و جمعیت از حد گذشته کوه غم
و الم در خاطر با فشرده اکنون چون ایام جمعیت از دقی رفته و انتهای بلا و ابتلا رسید نمود
بنص قطعی و آنهم با بن تاکید و تکرار فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا امیدوار مسرت
و ابتهاج باید بود شعر رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
آمدم بر مطلب دیگر که اهم مهمات است لله الحمد که آنچه بخاطر جناب مرکوز گشته از صورت علمیه
فقیر بود که تا کتابی طویل و عریض در اثبات اصل امامت جناب امیر کل امیر علیه السلام
بکمال بسط و تفصیل بعنوان شایسته مرتب نشود در رد کتاب ناصب بجهت امور معلوم مصلحت نیست
ثم الحمد لله علی ذلک که چندی از اجزای آن فراهم شده اکنون که این مژده جان بخش غم
زدا بفقیر رسانیدند فرستادن آن اجزا بهمین طریق متعسر بر ضرور مینماید بجهت چند کتابت
آن ندارم که با حصول مطلب هم توانم رسید مگر انشاء الله تعالی مهمات ضروریه اهم گذاشته
بنظر مناظره از آغاز تا انجام خواهم دید و در هر مقامیکه تردد راه خواهد یافت از جناب
مخالفین با بحاث و اعتراضات اعلام خواهم نمود مطمئن باشند و چنان خیال نفرمایند
که سابق ازین اجابت پیش آمد و موجب تمرن و غلبه حریف گردید خدا را زودتر از کاغذ
نویسانیده در هر هفته بهمین طریق در لکهنؤ ابلاغ نموده باشند که وقت فقیر در کمال تنگی
بسر میشود دیگر آنکه مصرع بارها گفته ام و بار دگر میگویم که بخیال فقیر بیاض ابرار
مشتمل بر هفت مجلد صغیر و کبیر است و معلوم نیست که کدام جلد نزد جناب است و کدام
مقصود ازین استفسار همین قدر است که شاید بمقتضای من جد وجد فقیر را دستیاب شود

تا هرچه از نظر سامی باقی ماند فقیر بمطالعه آن پردازد که موجب مثوبات و ترقیات درین
سفر و از نتایج اعلام از اسامی کتب حضر و سفر درین روزها یکی آنکه معارف ابن قتیبه
درین شهر از بهمان روز که نامه والاثر بفقیر رسید تلاش کردم و بخیال آمد که درین شهر
همچو ابه عنقا خواهد بود دیگر چون شب و روز اسامی کتب مطلوبه با هر کسی از خواص و عوام
و خویش و بیگانه بطوریکه کلام منحصر شد تحفه از سکنه مضافات اعظم گذه قبول کرد و گفت که
من برای تو این کتاب را طلب میکنم بخیال آمد که تا جوابش نزد بنده برسد رسید نامه نامی
نوشت منت خدا را که درین روزها جواب خطی که خود نوشته بود بفقیر نمود و محصلش آنکه
معتمد بیگ نامی معتمد اراده گورکهپور دارد کتاب معارف که در صحت چشم فلک مثل آن
ندیده درین زودی خواهم فرستاد این روزی که کتاب مزبور را برای مطالعه فقیر طلبید
اگر اجازت داد کتاب را بعینه نزد جناب خواهم فرستاد و الا آنچه مطلوب خواهد بود
خواهم نوشت و تصحیح روایات بیاض که تعلق باین نسخه دارد بسیار آسان خواهد شد من بعد
آنچه از حال ناصب موجود بودن تمامی مواد کتابش در روایات ناصبیه که خاطر جناب از
ادراک حقیقتش مسلیر زید سخن رفته حق و صواب است بسیاری از امور بهمان نهج واقع
شده که جز معصوم علیه السلام کسی کشف تلمیعاتش نتواند کرد و کتاب ناصب درین شهر
بر روایات ثقات سکنه این بلاد از دو سال رسیده معلوم شد که مقصود او چنانچه روزی
بمن اشارتی کرده بود از فرستادن اجزا در مدت یک سال آن بود که جناب بزودی
بمطالعه اجزای صدر مشغول شوند و هم بر آیند و زودتر جزء نویسند و باعث تحریر اجل

علم نشود الحمد لله که ناصب کما ینبغی بمراد خویش نرسید و این طریق از استاد خود
یعنی فاضل عزیز آموخته چه او هم کتاب خود را بواسطه احباب خویش اندک اندک در لکهنؤ
فرستاده بود و اصل کتابش اول نزد شخصی از تلامذه اش آمده بود و اینها در پی بهمرسانیدن
این کتاب اند چنانچه طالب کتاب معارف که مذهب امامیه دارند و بجهت قلت ایشان
درین اضلاع راه توریه میروند نقل میکردند که اکثر اجزای کتاب ناصب دیده و در مذهب
افتاده و در حقیقت مذهب شیعه علیها نهانها بخاطرش راه یافته بالجمله در فرستادن اجزای
کتاب امامت هر قدر که عجلت رود بر جای خویش خواهد بود دیگر آنچه از قصور فهم ناصب
وضعف تاویل او ذکر فرموده اند مستبعد نیست زیرا که او حدیثی ذکر کرده بود که این قسم
محاورات دران واقع ست بسبب نسیان از فکر افتاد و لقیه تقریرش هم بسبب ضیق وقت
باینجا مختل واکردم حالیا بعد از دیدن تمام الفاظ حدیث و اعتراض جناب مجتهد دام بعضی
از مطالب یاد آمد و بظاهر چنان نمود که تاویلش قوی شد هر چند سر سری ادبست بلکه بتحکم
ضرورت خود را از دیگران معذور نمیدارد که آنچه بذهن مقدس آمده بران نیز اعتراض کرا
متوجه است زیرا که حریف خواهد پرسید که غایت با مجموع تعلق دارد یا فقط بصبر در شق اول
تمامی تقریر منقلب میشود که از حضرت امیر علیه السلام در مقابله ناکثین و مارقین و قاسطین کدام
امر که نقض واقع شده که صبر را نکث نقض تعبیر میکنند و انقدر هم ندیده اند که حضرت اتیکم
الخ فرموده اند بلکه ترک همین ست که در معرکه جمل و صفین واقع شده و در شق ثانی لیکن کجا
و چون حریف متوجه هست و مرا احتمالی کافی بخلاف جناب که منصب استدلال دارند علاوه

خواهد گفت که در وقت معاویه این امور بالاتفاق صدور یافته بلکه در احادیث بعض فقره
این چیزها را از خصایص بنی امیه گردانیده اند بخلاف خلفا از فلان و فلان که از دنیا
بی رغبت درگذشتند پس حمل آن بر معاویه باید نمود فان الاتفاق خیر من الاختلاف
بلکه درباره تعلق غایت بمجموع دلیلی خواهد آورد که اگر فقط بصبر متعلق شود لازم آید که حضرت
امیر علیه السلام برادر صفاف سابقه یعنی ترک آن مردم و طریقه شان اختیار بخدا
و رسول تا بشهادت خود باقی نباشند و هو خلاف مذهب الفریقین پس مطلب حدیث شریف
بر تقریر ناصب آنست که جناب امیر جواب دادند که درین وقت با آنها کاری نخواهم داشت
و اجتناب از طریق شان خواهم نمود و خدا و رسول و دار آخرت را خواهم گزید و صبر بر مصائب
دنیا و هوای آن خواهم ساخت تا آنکه بجناب نبوی لاحق شوم بالجمله از جانب مخالف اینهمه
عرض کردم امید که اگر در این تقریر متانت در ذهن سامی گذرد دریغ از آن نفرمایند
و انچه هم تقاریر که از بنده صادر میشود فقط بامر عالیست بی طبیعت چشم دارم که همه روزه
کرم کریمت عذرخواه من باشند و آنچه درباره اثبات خطبه شقشقیه بطور الزام اهل خلاف
استناد صاحب نهایه و قاموس را اول دلیل میشمارند بر منظر استحسان جلوه ظهور مینماید
ولیکن خدشه که در آن از جانب شان میگذرد همین است که صاحب مجمع البحرین و مانند او
از شارحین غرائب احادیث ائمه طاهرین مینویسند که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم چنین واقع شده و حالانکه آن حدیث اگر در مذهب ما معتمد باشد اساس مذهب
متزلزل گردد مثلا حدیث انکن صواحب یوسف را بجناب نبوی نسبت داده اند

و محصولش در ذهن شریف باشد که آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم تاکید فرمود که تا ابوبکر
نگویید که امامت کند عایشه گفت که او رقیق است تاب نخواهد آورد دیگری بگر فرمایید فرمود
آنکه احادیث صحیحه از ینباب گذارش کردم حریف در کتاب مطول وانهمه را مفصل آورده
پس اگر راه نجات پیدا فرمایید استدلال بخطبه مذکوره بهتر از هزار دلیل است والا سکوت اولی
درین اوان ترجمه سید مرتضی در کتابی از رجال سنیه دیدم در نهج البلاغه در
قول نوشته یعنی شیعه مختلف اند که جامع آن مرتضی یا رضی است اهلسنت میگویند
که بر جناب مرتضی وضع کرده اند بلکه دعوی اجماع فرقه خود مینماید چون صدر اول
این کتاب خراب است معلوم نشد که از کیست مگر در فن خود ماهر و عارف است و بدین فقیر
متکرر است که قاضی در وفیات این تفصیل را مجملا ذکر نموده وقت ذکر قول سنیه لفظ قد قیل
که دال بر تحقیق است افزوده غرضکه متعصبین جفا پیشه را حق تعالی بذایقه عدل خود رسانیده
که ازین تعصبات میدان مناظره بسیار تنگ شده و تناقض اخبار رگ جان را میخراشد
از مدتی درین خیال میبودم که جناب ائمه هدی اصحاب خویش را مثل مومن الطاق که درین
فن نظیرش معدوم بود چرا از جدل و جدال و قیل و قال علم کلام منع فرموده اند و احادیث مشهوره
بلکه متواتر المعنی درینباب وارد دیافته اکنون خاطر فقیر مطمئن شد و دریافت کرد که طی این
مرحله کار کسی نیست جز امام معصوم حق تعالی دستگیری جناب فرماید که ازین منازل بکمال
آسانی بگذرند و چنان طور اتفاق فتد که کلام سامی از منع و معارضات و نقوض
خالی غبار ترتیب یابد والمنة لله که حال انتساب صحت خطبه مذکور بعزیز دهلوی منقح شده

در قلق و اضطراب بودم که اگر اینقسم استناد بکار خواهد رفت حریف نصوص قطعیه غزیره
در رد آن اقامت خواهد کرد و جناب را باقرار نسبت خواهد نمود اکنون مطمئن شدم
انصاف همین است که جناب فرمودند که بعد از قیل و قال در حدیث غدیر و قرطاس از
اشاعره چشم انصاف نباید داشت و تا کی جواب مهملات ایشان باید نوشت و آنچه از
میرزا محمد مازندرانی استفساری رفته تحقیق اینست که ایشان از متاخرین اند در
کتب رجال و کتاب صغیر و کبیر و بسیاری از رسائل فقه و تحقیق احادیث از ایشان
یادگار مانده است کتاب ضخیم منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال نام دارد چنین کتابی
ضخیم در فن رجال در مذهب خویش ندیده ام بعد از اثبات تسنن ثعلبی چه قدر مسرتها
یافتم که عبارت و اشارت از تعبیر آن کوتاه است اکنون مژده فتح و ظفر بجناب خدام
عالیمقام مبارک باد معلوم نیست که ناصب در کتاب خویش تشیع او را از کدام کتاب
ثابت میکند جناب در مسلک اول کتاب معتقد ثانی تجسس فرمایند و آنکه درباره ابن قتیبه
حرفی چند از قلم تحقیق چکیده حقا که بمغز سخن رسیده اند و گوهر تحقیق سفته نیز اگر بعد و
بودنش در فرقه متسننین تمامی مذهب و ملت ایشان از پا درآید و خشک و تر ایشان همه بسوخت
زیرا که در کتاب امامت و سیاست که فقیر در زمان سابق بمطالعه خویش آورده ابن قتیبه
در این کتاب بعد مناقب بسیار فلان و فلان در صدرش بتقریب انکار بیعت اول از جناب امیر مورد
نص غدیر فصلی قرار داده و آنچه در آن ذکر کرده است بهای از روی اهل حق و سر آمد روایات
ایشان است حتی که اینهم در آن مندرج است که چون آنجناب ازین گروه مایوس شد شب هنگام

جناب سیده و حسنین علیهم السلام را همراه گرفته و نزد انصار برای طلب اعانت برد
العیاذ بالله که اهل قساوت همه متفق الکلمه گفتند که اکنون کار از دست و دست از کار
رفته الی غیر ذلک من الروایات پس در بطلان تمامی مذهب مستحدث آنها بعد ثبوت امور
معلوم شکی و ریبی نیست لیکن بیاد فقیر می آید که قدمای سنیان در توثیق ابن قتیبه خلاف دارند
بعضی به تشیع و بعضی به نصب لیکن مذهب منصور همین تحقیق است که بکار جناب می آید که عزیز
دهلوی او را شیعه قرار داده گفته باشد که این کتاب ابن قتیبه دیگر است که ناشش ابراهیم خلط
کرده اند و اصل معارف نزد او با ابن قتیبه سنی متعلق است و مزعوم ناطلش آنکه ابراهیم برای
التباس مردم کتابی تصنیف کرده و معارفش نام نهاده و آنچه در باب تجسس کتب فقیر نموده
اند نصب العین است اکنون آن روایات که تصحیح آن از معارف مطلوب است همراه نقل
اجزای مطلوب بالضرورت عنایت فرمایند که در رسیدن معارف نزد فقیر هیچ تردد
و غالبا که آنچه محمد در منثور سیوطی نسبت کرده بودند بر نیاید و آنچه بر آید خلاف تصریح جناب
باشد پس در گذشتن از آن بهتر است بلکه واجب و آن روایات دیگر که در تفضیل جناب مرتضی
علیه السلام از انبیا بکار آید هم نزد فقیر مرسل شود تا در وجه دلالتش تامل کنم مبادا از یمن
قسم باشد و آنچه در باب تلک الغرانیق قصه سوال ولی نعمتا صاحب جواب مرزا مهدی مغفور
میر ور نگاشته اند این روایت دیگر باشد و معلوم نیست که جناب هم این روایت را
در کتابی از کتب امامیه دیده اند یا فقط زبانی ناقل شنیده و آنچه بمن رسیده
آن روایت هم پهلوی روایت طبری است که علمای ثقه نقل کرده اند پس تا که حواب

دندان شکن هم نرسد در بعض مقامات دست بر لقمه نزنند که هر چند نزد اولوا الالباب مضایقه
ندارد دیگر عوام متزلزل میشوند و این را از جمله وصایای فقیر دانند و انشاء الله تعالی اگر
فرصت دست میدهد حدیث تمر را از کتب تلاش کرده بخدمت سامی مرسل میکنیم
که بر آوردنش مطابق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب است بعد از نماز عصر از هجوم کار و بار ضروری
دست بر داشته بنوشتن این سطور مشغول شدم مطالب بسیار هنوز باقی ولیکن وقت
مغرب در رسید لهذا کلام را ختم کردم و جناب را از استماع این خرافات باز داشتم از قلت
فرصت خود چگویم و چه نویسم که گفتنی نسبت گاهی گورکهپور و گاهی دیگر اضلاع آن میباشم
زیاده ازین چه کلفت افزایم حق تعالی وساده آرای بهجت و اجلال فرمایاد بالنبی الامی
و آله الامجاد سلخ صفر نوشته شد دیگر آنکه در خطوط و عرضه های سابقه که در سیوم شوال
اتفاق افتاد گذارش داده بودم که اکنون نشان خاص بازار و حویلی داروغه معلوم و نام
شخص معلوم مرقوم شده باشد جناب هنوز نشان کولا گنج مینویسند و از خطوط احباب
معلوم شده که قاصد اندک بمقرین حیرانی میشود و هرگز نامه والا بر خط مستقیم سوی گورکهپور
ابلاغ نفرمایند زیاده ازین چه کلفت افزاید از عنوان این مکتوب غرابت اسلوب
نیز کالنور علی الطور است که رد کتاب منتهی چون امری صعب و مستصعب است خوب کردند
که موقوف داشتند اول استعداد و قوت خود را بتالیف رساله امامت باید آزمود من بعد
بجوابش جرات باید نمود و عبارتش که سابق ازین احباب را پیش آمد الخ خود ببانگ بلند
اینها بگوش خاص و عام میرساند که دستگیران قدیم مثل مجتهد الزمانی و مولوی علیهم الله اجمعها

انچه کرده‌اند باعث غلبه مؤلف منتهی و موجب مغلوبیت بانی صاحب جامع فضایل بی انتها
والحمد لله که ملا نور الدین هم بتصدیق جناب شان لب گشود و گفت که از دیدن قلب و سکرانش
دیدن حیرت فی ازان روایات که در کتب ما منتهی مختفی و مستتر بود و تماشای در منتهی درج شده
حق و صواب است و خبر معصوم علیه السلام کسیکه برد کلام صاحب منتهی مقدور ندارد و هر کس که
کتاب او را می بیند دست از مذهب تشیع میشوید و از مضمون آن احادیث و روایات طریق
نجات میجوید و درباره حدیث معلوم تقریر جناب ملا ذو العلیا عقلاً و نقلاً وفا نمیکند چنانکه
مفصلا درین مکتوب دانستی و ازین مقام و مقامات دیگر چنان بالیقین معلوم شد که انچه صاحب
مجمع الفضایل برای مسالهٔ امامت جمع کرده بودند و همه متمسکات خود را که از اکبرآباد به
فرستادند و خواستند که ملای مذکور قوت و ضعف دلالت آنرا دریابد قابل آن نیست
که در رسالهٔ مذکور ذکر کنند در جواب منتهی کسی بس عوض بیست زنهار وفا نتواند کرد والمنة لمظهر
الحق علی لسان نور الدین که بر تقدیر ذکر خطبهٔ شقشقیه ابتنای آن اگر لفظ آنش بکتب اخوین سنت
بروایت محدثین اشکال عظیم مذهب شیعه را برهم میکند و آن اینکه در صورت احادیث
مجمع البحرین را بر سر و چشم میباید نهاد و حال آنکه حدیث آن کتب صحاح سنیه منبع و بنیاد
مسلک شیعه را استیصال میکند و ازینجا معلوم توان کرد که او کتاب منتهی الکلام را بتمام نفهمیده اند
فهمید و بمضامین آن نتوانند رسید بخلاف کهف الفضلا که بطلبش هرگز پی نمی برند احادیث
حال خطبهٔ شقشقیه که مخالفین ما دربارهٔ غصب خلافت سند و برهانی بهتر ازان
ندارند چنانکه دانستی و هرکس ازین فرقه بافتخار تمام بران می نازد و واحد و اتش بر خود

می بالد با بدلایل دیگر که پای چوبین و سخت بی تمکین است چه رسد بهر حال اما سیه اصدق

مجال و تنگی میدان قیل و قال خیلی سراسیمه ساخته که ره بجای نمی برند فلسفه گان و ناز بی

ولن ترانی و بلند پروازی ازینجاست که خود حضرات ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا

مومن الطاق را که باعتراف علمای رجال در شیطنت شهره آفاق بود و نظیر خود در زمره

اثنا عشریه نداشت بروایت مجلسی در بحار از مناظره سنیان منع کردند و نورالدین بدان اقرار

کردند با این ارکان که از معاصرین کمترین اند و لبهای ایشان لیاقت بعضه بوسی مومن الطاق

ندارد چه گفته آید و در ادراک حال صاحب منهج المقال و مانند او و استفسار اسامی کتب و امور

دیگر که شرح آن بعد ازین خواهی دانست خاصه صاحب رئیس المتبحرین نام خود را بدست نورالدین

اکبرابادی سپرده اند پس مثل اهل هند راست آمد که حق تعالی و پاک ذات الله تعالی هی خدا او

خدا کا رسول غافل نهو خدا کو بهول یعنی زبان حال و مقال این عدیم المثال باین بیت مترنم است

بیت در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم و مختصر

از نقل مکاتیب دیگر اشاره و صراحةً بخواطر ناظرین و سامعین حالی میشود که هر چند بتفتیش جهت

ندا کردند و منادی گردانیدند و لیکن کسی از خویش و بیگانه و نزدیک و دور ازین عهد و بنا

که کتاب امامت و سیاست از ابن قتیبه سنی است و شرح نهج معنی میدانی یا نه که حضرت ذو المجد

والامتنان چرا اینهمه در بهم رسانیدن معارف بی بها دارند و هر کسی را به بهم رسانیدن نشیم

می گمارند و آن سر مکتوم هم درین نزدیکی بر هر کس آشکارا میشود که میخواهند که قدما

تشیع محدث را که اغاز تشیع از عبدالله بن سبا بود است کما فی رجال الکشی ثابت کنند

و نام چندی از اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم تبای بعضی از اکابر علمای حق و فضلای اهل سنت
بر زبان آرند و نشان دهند که آنها شیعه و مومن پاک بوده اند و این امر تا قیامت ثابت شدنی
نیست که کسی ذکر کرده اهل بیت اطهار و اصحاب کبار این مذهب مستحدث داشته باشند کیف
با اعتراف علمای اهل حق همچنین انتساب کتاب امامت و سیاست بسوی کسی که در کبار علما
محسوب بوده و ثبوت قصه سقیفه بر نهجی که مکنون خاطر عاطر است از کجا و تاسف در طلب عدم
ثبوت این چیزها از مکاتیب دیگر هم بوضوح می انجامد انشاء الله تعالی و آنچه درباره قتل
سجل شریف گذشت آنهم مطابق واقع نیست فهو کانیاب الاغوال کما عرفت من المکتوب
بحیث لا مجال لهم ولا مقال والحمد لله الکبیر المتعال نور الدین بمقتضای فهم رسا تمام خود
اندک فطانتی و حدس انتقال دارد که جناب مستطاب را بسبب کمال اشتغال خواهش آن دیده
شنیده لایق آن نمی پندارد که قوت و ضعف ادله دریابند بنابران آیات و احادیث
داله را بر افضلیت امیر المومنین از انبیا و مرسلین خود طلبیده اند و صاف صاف نمیگوید
که بر ذهن و ذکای خود دشوار می نماید شد و انهم از کلامش مثل نیم روز روشن است که قصه
تلک الغرانیق العلی در اسفار شیعه بعضها موجود است و حمل بر تقیه هرگز مناسب شان
منزل شیعه خواهد شد و از ینجا حال تبحر و تحقیق ائمه عظام امامیه مثل علامه حلی و غیر او
بعد نقل قصه مذکور علمای اهل سنت را با وجود یکه جمهور ایشان حکم بضعف بلکه حکم بوضع آن
کرده اند بر تشنیع و تهجین گرفته اند مانند صبح صادق عیان میگردد و انتهای که شنیده
نتایج مقوله اکبرآبادی بود که غنیمت دانسته برای تفصیل اجمال اصل خط ایراد کرده هم خیالیها

بقیه و خاتمه حاصل مکتوب گوش کن که از طرائف امور و غرایب دهور آنکه علامه زمان و ا
بعضی از دروغ زنان که مثل دیده و دیدن خیچ و خطا میکنند و در لاف و گزاف مشهور است و
او را از ثقات می داند و من یکدو بار در باره و پاشیدن چند روپیه که منتهای آرزوی آن بود
سفارش او بخدمت مرزا صاحب موصوف بعمل آورده باسعاف مرامش پرداخته بودم
گوش نهاده ندیکر چند ماه میگذرد که من قصه ملاقات و صحبتهای خود را با جناب ایشان مفصل بر
بخدمت مخاطب رفیع المکان که روزی در اثنای تقریر اشارتی باین قصه مجملا کرده بودند از آغاز
تا انجام عرضه دادم و تکذیب راوی پرداختم و جناب مخدومی قرار کردند که روایتش
فی حد ذاتها خود موجب ظن هم نبود تا بتیقن چه رسد الغرض حاشا که من کاهی واحدی از
استاتذه خود از حضرات امامیه که یکی از ایشان یعنی جناب مخدومی ملاذی عطوفت شاهی
زبدة الکاملین جناب مرزا فتح علی صاحب ادام الله عطافهم بعنایات ایزدی بقید حیات اند
و هنوز در شهر لکهنو بدار و عکی سرکار مرزا احید رضا صاحب مدخلی مرزا محمد تقی خان صاحب فیض آبادی
تشریف میدارند و دو بزرگ از آنها داخل زمره اموات اعنی جناب رئیس العلما و رئیس الفضلا
میر نجف علی صاحب سرآمد اذکیا و حذاق اطبا میر نواب صاحب باهوریه و قصبه بوده باشم
بلکه با هر یکی از ایشان موافق استعداد خود قبل از سفر دهلی و ملازمت علامه دهلوی تلمذ نموده
و هم بعد از آن چنانکه باید در غالب اوقات مناظرها میکردم که تفصیلش را مناسب نمیبینم
و تحقیق این امر از جناب ایشان و دیگران دام الله عنایاتهم بغایت آسان است و هم در باب
حقائق این امور از قدوه محققین ساکن ضرایح مقدسه ائمه اطهار و اسوه اطبای کبار

یعنی حکیم میر محمد صاحب و حکیم سید علی صاحب که هر دو فرزند سعادتمند استاد سوم اند و کتب فارسی
و بعضی از کتب در صرف و نحو از من تحقیق کرده اند استفسار نمایند و بی تکلف بپرسند که فلانی
گاهی توریه و پرده دار آن مذهب نموده یا همیشه در باره تسنن مشهور و معروف بود تا حجاب
خفا از روی کار زیاده تر برفتد و اطمینان قلبی بحصول انجامد و هرچند من تا مدتی در آن خدمت
انیس الناس یعنی مرزا صاحب موصوف حاضر میشدم ولیکن از روز اول جناب شان حال مذهب
فقیر میدانستند و بعضی را اکثری از فرزندان عالیشان شان که دران صحبتها حاضر شده اند
و با من ملاقات دارند شنیده اند که این ماجرا از انها نیز اسهل است و گاهی من کسی را
همراه خویش نیز برده ام الا روزیکه برادرم حاجی سید امیر علی صاحب را که بنظافت و ذکاوت و فطانت
دارند و از مدتی چون حال اخلاق ستوده و خوش بیانی و حسن اعتقاد شان بجناب علامه دهلوی
در باره فضل و بلاغت می شنیدند و مشتاق لقای فرحت انتمای بودند چنانچه برادر موصوف
محاورات بلیغه و بیانات فصیحه انواع محامد صاحب تحفه بگوش خود شنیدند و از غایت
انبساط و سرور گویا بر زعفران زار رسیدند و بدین امور اوشان که از عادل فرزندان نهایت انصاف
بها در وفقه الله لما یحب و یرضی را تکلیفی ندادم مگر روزی در ایام مرض الموت شان
که برای عیادت رفتن نیز ورسیده باید و الا بعد وقوع واقعه و سنوح سانحه ارمان
شان نیز اسکوه و درد دل ساعی عقده باقی خواهد ماند فرمودند که بالضرورت خواهم رفت شبها
بعد از نماز پیشین و بعد یک دو لحظه من نیز رسیدم از اتفاقات تقدیر آنکه من بخدمت مقدسه
شان حاضر شدم و چنان یافتم که مصرع اگر مانده شبی مانده شب دیگر نمی ماند و

خانصاحب منتظر بودم که یکبار ناگاه حیدر بخش خدمتگار ایشان رسید و بگوش من گفت
که ایشان سوار شده تا بدروازهٔ کجی کنج رسیده بودند که ناگاه استیلای گرمی هیجان
صفرا بمزاج خود یافتند ناچار از اثنای راه برگردیدند عذر مذکور بیان کردم برخاستم
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید و تکذیب این تفوه بالا کاذب و هو منشی
پس بعید الغرض انتساب توریه و تقیه که راوی این کس سیرش ممنوع دو چند آنکه بجواب اشعار رباعی
شیخ بوعلی بن سینا بقلم آید چیزی دیگر بخیال نیست رباعی کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود در دهر چو من یکی و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
و بگمان بنده چنان راسخ است که بعضی از متقین و زاهدین راوی کور را برین افترا تحریص نموده باشند
والا معلوم نمیشود که شخصی بی جهت و بی سبب بر سائر طبقات انام اقدام بران کند من بعد
مخفی نماند که عوام طلبه بشنیدن قصهٔ تلک الغرانیق العلی متحیر خواهند بود که این چه ماجرا است
پس برای رفع تشویش ایشان و ادراک حقیقت جوابیکه راوی بجناب میرزا صاحب مدظلهم العالی
نسبت کرده این روایت را که در افادات فضل بن شاذان موجود است چنانچه دانستی دیگر نسبت کنم
جناب مستطاب معلی القاب روایتیکه نزد نور الدین استادند این روایت را هم مطابق روایت
فضل بن شاذان بشهادت اکبرا دلیست پیشکش نمودند تا حال قوت و ضعف دلالتش دریابند
و الفاظش این است که بنده را پارهٔ از تاریخ طبری بهم رسید و در وثوق طبری کسی را
کلامی نیست شاه عبد العزیز باطمینان اینکه نسخهٔ طبری نایاب است ظاهرا ترجمه اش نامعتبر
• تالیف شیعه گفته مگر در طبری بعجیب عنوان این روایت را نوشته لما رای رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم تولی قومه عنه و شق علیه ما یری من مباعدتهم ما جاءهم به من الله
تمنی فی نفسه ان یاتیه من الله ما یقارب بینه و بین قومه و کان یسره مع حبه قومه و حرصه علیهم
ان یلین له بعض ما قد غلظ علیه من امرهم حتی حدث بذلک نفسه و تمناه و احبه فانزل الله والنجم
اذا هوی فلما انتهی الی قوله تعالی افرایتم اللات و العزی القی الشیطان علی لسانه لما کان
یحدث به نفسه و یتمنی ان یاتی به قومه تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی و در این
عبارت بعد سجده رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سجده مشرکین رضای مشرکین از این
امر و انتشار این خبر مینویسد فاتی جبرئیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا محمد
ماذا صنعت لقد تلوت علی الناس ما لم آتک به عن الله و قلت ما لم یقل لک فحزن رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم عند ذلک حزنا شدیدا و خاف من الله خوفا کثیرا فانزل الله
و کان به رحیما یعزیه و یخفض علیه الامر و یخبره انه لم یکن قبله نبی و لا رسول تمنی کما تمنی و لا احب
کما احب الا و الشیطان قد القی فی امنیته کما القی علی لسانه صلعم فنسخ الله ما القی الشیطان و احکم
آیاته ای فانما انت کبعض الانبیاء و الرسل فانزل الله عز و جل و ما ارسلنا من قبلک من رسول
و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته
فاذهب الله عن نبیه الحزن و آمنه من الذی کان یخاف انتهی پس مقام حیرت بلکه وحشت است
که درین عبارت از روی لفظ و معنی چگونه تقدیر همزه استفهام انکاری توان کرد و جناب
مرزا صاحب که بعقل و فراست بهمعصرین [illegible] چگونه خلاف بداهت اولی چنین میتوانند
گفت تا حضرت سرکرده اذکیا آنرا مخصی برای خویش تصور بلکه تصدیق کردند و ختم

موضوع مهمل را که بعکس و نقیض قضایای واقعیه محمول و محصور و بسبب فقدان نسبت ایقاعیه
از مرکبات ناقصه بود بلا نظر صحیح و استقرار و تمثیل از باب حجت طائفه خود اذعان نمودند
آخر فرق این است که این روایت در نسخه سمساطی که محرف و مبدل وست بر آمد بخلاف اصل است
فضل بن شاذان که امامیه افادات او را بجان و دل خریداراند کما لا یخفی علی المتصفح و حضرت
شاه عبد العزیز دهلوی جزاه الله خیرا فقط ترجمه را بشیعه نسبت نمیدهند بلکه به تحریف و
تبدیل کتاب عربی نیز حکم میفرمایند جناب والا چون تحفه اثنا عشریه را نمی بینند یا کنه حقیقت
عبارتش معاذ الله نمیرسند این جسارتها مینمایند که از کلام صاحب تحفه عدم اعتبار ترجمه معلوم میشود
نه نسخه عربی و حالانکه هردو نزد او بی اعتبار است چنانچه کید پنجاه و دوم علمای شیعه ازان
ادل دلیلست و عبارتش این است که مخادعه میکنند با مورخین اهل سنت به نهجی دیگر مثلا
کتابی در تاریخ نویسند و دران کتاب از تواریخ معتبره اهل سنت نقل نمایند و اصلا خیانت در
نقل نکنند لکن چون نوبت بذکر صحابه و مشاجرات آنها رسد بعضی از قدحیات ایشان از کتاب
محمد بن جریر طبری شیعی که در مثالب صحابه تصنیف کرده و یا از کتاب او که در امامت نوشته و
ایضاح المسترشد نام او نهاده نقل نمایند و نام آن کتاب صریح نگویند پس در اینجا ناظرین را غلط افتد
که شاید مراد کتاب محمد بن جریر طبری شافعی است که بتاریخ کبیر مشهور است و اصح التواریخ است
پس مورخان نقل در نقل نمایند و موجب تحیر شود و متتبعین آن نقل در ورطه ضلالت گرفتار شوند
و این کتاب یعنی تاریخ کبیر بسیار عزیز الوجود است کم کسی را نسخه او میسر آمده انچه نزد مردم مشهور است
مختصر او ست که از محرفات سمساطی شیعی است و سیجی حاله انشاء الله تعالی و منجمله این مختصه

نیز اکثر شیعه گذشته اند پس تحریف در ان راه یافته انتهی کلامه اعلی الله فی الجنة
مقامه و تنها حضرت علامه قدس سره العزیز چنین نمیگوید بلکه صاحب صواعق مولانا
نصر الله کابلی انار الله برهانه نیز چنین فرموده الثامن والتسعون نقل ما یوافق مذهبهم عن تاریخ
علی بن محمد العدوی ابی الحسن السمساطی الشیعی الذی اختصره تاریخ الطبری فزاد علیه اشیاء و اعزوه
الی الاصل و انه یخدع منه السفیه و یری انه نقل من تاریخ محمد بن جریر الطبری و قد نقل عنه بعض من
اهل السنة مغتراً ما نقل عنه الی الاصل ظناً منه انه هو و انما ذکره کله منه انتهی بلفظه و در عدة
که در عبارت تحفه بود مضمونش همین است که در کید هشتادم شیعه فرموده اند که بعضی از روایات
موافق مذهب خود از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن سمساطی شیعی که تاریخ طبری را مختصر نموده
و در وی بعضی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت مشهور و رایج گشته نقل نمایند و گویند
که این روایات در تاریخ طبری است حالانکه در اصل تاریخ از ان روایات نام و نشانی نیست و بسبب رواج
این مختصر که حالش مذکور شد راه بسیاری از مورخین اهل سنت هم زده است زیرا که هر چه
در ان مختصر می بینند نسبت باصل نمایند انتهی و حکم صاحب تحفه بعزیز الوجود بودن کتاب
مذکور در بسیاری از کتب فن موجود است که یکی از ان کتاب صواعق است کما لا یخفی
و از ینجا نیز حال مستنصر التحفه اثنا عشریه که بعد از وقوع اشد ضرورت و تذکیر و تنبیه نور الدین
بمطالعه آن نطاق همت بستند و بغور و امعانش دیدند بر همگنان لایح شد آمدیم بر مسئله اهل
خلاف را چگونه ساکت میتوان کرد که خیال دارند که علمای سنت چون در اصل تاریخ
طبری چیزها دیده اند که بکار شیعه آید و سنیان را حیرت افزاید باین وادی رفته اند جواب

نزد فقیر بسیار سهل است که حاشا که علمای ما لاف وگزاف نموده باشند قصور همت وعصبیت
باعث اختلاج قلب اهل قلب گشته ماخذ کتب متاخرین بهم رسانید و بکتاب نجاشی وگردانید
بیاد دارم که در ترجمه سماطی مذکور بعد از آنکه او را فاضل جلیل و متبحر نبیل در مذهب خود
گفته مختصر تاریخ طبری را از جمله تصانیف او شمرده و بحذف و زیادت این تکیدت شنیعه
که تاریخ طبری را بطور خود ساخته اعتراف کرده ولیکن عبارت کتاب بدست نیامد ورنه
کلامش را ذکر میکردم بلی مقوله ثالث ثلثه شهید رابع مخاطب یکتا که در احقاق الحق بنظر آمده
زیاده تر مؤید مدعاست و محصلش بدان میرسد که تاریخ طبری را که در بیست مجلد و نادر الوجود
و نزد اهل سنت موثوق است صدر الدین اصفهانی صاحب ابطال الباطل هرگز ندیده بلکه طبری
غیر معتبر بنظر او رسیده و بر یمعنی قاضی غلیظ الطبع از غایت عصبیت قسم غلیظ خورده پس
در حق مخاطب نیس اذکیا که فضله خور شوشتری است بطریق اولی میگویم و عبارت احقاق
ذکر میکنیم که انا احلف بالایمان المغلظة انه لم یر تاریخ الطبری الشافعی المعتبر بین علماء اهل السنة الذی
صنفوه بانه عشرین مجلدات ولعله اراد مجمل التاریخ الفارسی المتداول المشهور بین الناس بانه
تاریخ الطبری فی لاعتداد به و ازینجا بقول صاحب نزهه نیز که ترجمه طبری با اصل خود خلافی ندارد
حکم توان کرد که اصل ترجمه مذکور که در یک دو جلد بیش نیست تالیف سماطی شیعی است فسقط
قول المدعی و ثبت المدعا و وقعت المصیبة العظمی علیه مرة اخری و ماده اشکالی که درباره
روایت مکر مخاطر خویش فراهم آورده اند نیز آنکه تقویت طعن بر ابی بکر صدیق باشد کما
مرت الیه الاشارة حسبیکه دیگر مفهوم میشود چنانچه از کتب امامیه ثبوت وضوح دارد و اکثر

چیزی دیگر خطور کرده غالباً از باب وساوس و هواجس خواهد بود چنانچه عادت
شریف استمرار یافته **مکتوب دیگر** مولوی صاحب مجمع المناقب حاوی
الفضائل و حائز الفواضل عالی و دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم
ذو المجد والکرم دامت رفعتهم شرح افسانه هجران سوز آرزو و تمنا مفضی بحضیض
متناهی لهذا التکاثر علی ادراک الکم المصائب از آن درگذشته انشراح حضرات خاطر فاتر
منطبع مرآت ضمیر عنایت تخمیر میگرداند صحیفه عنایت عنوان هنگام هجوم تکثر انبهای
ساحت وصول گردید و بخیال سیر سواد او بیاض دیده کشیده شد انچه از نکات
هدایت سمات رجای فضل ایزدی بعد سامان بی سامانیها نوکر خامه حقیقت رقم بود
باعث تسلی و سکون گردید و چون جناب مستطاب و دودمان اعجاز نشان هستند لطفاً
و تجدید ارشاد شفقت بنیاد تفاول حصول مرام است و از فحوای تحریر ملازمان التزام
تقریر امری بر اخدام فهمیده خوشدل شدم مگر همچنان نگران تفصیل هستم و از تسمیه کتاب
معارف و صرف همت تفحص دیگر کتب انچه زینت ترقیم بود مایه فراوان ابتهاج و تسکین شد
بنده را از کتاب معارف فقط یک روایت دیده است که در بیاض براهینی از کتاب معارف
مروی که ابو الطفیل عامر بن واثل یا بالعکس از اصحاب افضل بود و معنی رفض هم در آن
کتاب معارف نوشته است و در استیعاب و میزان الاعتدال همین قدر مینویسد که از
شیعه علی و مفضلین آنحضرت بود و دیگر ثنای شیخین و ترحم بر ثالث میکرد و ورای این
غرض اصلی این است که چه عجب که از آن کتاب صحت نسبت کتاب امامت و سیاست

مصنفش برآید و اگر این نباشد حکایت سقیفه و غیرها مطابق آنچه در کتاب سیاست و
امامت نوشته است دران کتاب هم باشد تا هم مقصود حاصل و در نسبت کتاب معارف
سوی ابن قتیبه کسی کلام نمیتواند کرد که کتب ثقات از روایات معارف نقل نمایند تالیف
ابن قتیبه مشحون و تنها ای این امر چنانکه خدام هم نوشته اند ازین دارم که در رای اجرای
سقیفه که بتصریح جبر و ستم و اشتلم را معترف است دیگر امور هم چنان نوشته که اهل سنت
راه عذر دیوار است جائی از زبان حضرت امیر المومنین بحق شیخین مینویسد کانا عاملین بالحق
فی کل امر و بنده اطمینان دارم که در توثیق او حسب فحیر نمیتوانند بر زبان آورد که از صدق و
او بر می آرم و علی هذا القیاس نسبت تشیع هم باو ناممکن مستند آن هم هم رسانیده ام مگر
کلام درینجاست که اگر حریف عنید انکار نسبت کتاب مذکور نماید سندی قوی در نسبت
هر چند که از عبارات افصاح رشید که مع عبارت میزان الاعتدال ملفوفست الزاما صحت نسبت
این کتاب سوی ابن قتیبه و بلادت و مکابره مؤلف بارتکاب مصادره علی المطلوب مستفاد
بلکه خصم معاند بر تقدیر سکوت نمیکند پس خدام هم در تصحیح این نسبت تشمیر ذیل کما ینبغی فرمایند
که بعد ازین مژده فتح و ظفر برای اولیا ملت اثنا عشریه است و الحمد لله که تجویز بنده در باب
تالیف کتابی بمبحث امامت بذروه استحسان پیش خدام عالیمقام رسید که بنده را محل افتخار است
و تحفه عمده فایده درین امر این اندیشیده ام که چون تالیف بنده بمناسبت عامی و بفهم مناسب
بذهن عوام خواهد بود که مطالعه کننده را البته اذعان ببطلان مذهب تسنن میگردد تا
که کتاب خود را قبل از جواب از جانب تحفه شهرت دهد غلغله آتش فرو می نشیند من هم

این اشهر رسیده‌ایم و چه عجب که در یکسال از امروز این مهم انجام پذیرد مگر اشکال همانست
که مکرر عرض شد که معینی پیدا نیست و بنده با وجود تعطل محض فقد الفرصتم امروز که دست
بخامه تحریر جواب عنایت نامه زدم بمبالغه نسبتی خط را جواب نوشتنی است و منتویات
قطع این سلسله کرد و اگر توانم کرد سودی نیست که زیاده از دو سه ورق به تنقیح عبارات
و تبعیض آن ذهن کلال پیدا میکند و علاوه عدم تیسر کتب که درین ویرانه و سلب مقدرت بسیار هم
رسانیده‌ام و چون تیسر مثل معارف کتاب عزیز الوجود باعث رجاء بنده است مکرر برای
تفحص کتب خصوصاً کتاب العقد لابن عبد ربه التماس میسازم و آنچه بجواب حدیث کیف انت یا علی
ارشاد شد دلالت تام بر حدت ذهن بلکه المعیت خدام دارد و خیلی محظوظ شدم
و این خدشه بخاطر بنده آمده مکرر جناب بشنوند که اولاً نقول معروضه سابق که هرگاه در باب
احادیث غدیر و فدک و قرطاس معاندین زبان بر انکار نکشیدند بدیگر اعضالات که
مسکوت عنه صدر است و ثانیاً درین مباحث که غیرت جبلی هم شریک میباشد تکثیر سواد اهم
مقصود میباشد سوم دلایل ضعیف هم بعد اجتماع قوتی پیدا میسازد پس سخن فی
حد ذاته معقول میباید که طرف ثانی جوابی پیدا تواند کرد و چون حمله تحریر کلکته را انشاء الله
تعالی بنظر افادت اثر میگذرد بالفعل صرف وقت بگذارش جواب اجمالی از اصابت
و طریق جواب از تعلق عنایت بصیر بدلیل عدم انتهای اختیار خدا و رسول تقلید و تحریم اکثر
و ما اختار روایه می‌آید اشاره بارسال تالیف کلکته که شده هرچند نسخه‌ای که بنده از
تحریر خدام برای العین می‌بینم که مستعدان ماننده را زانوی ادب بخدمت گرامی

کردن میباید پس تحریر نقل خود هم را انتخاب فرستادن بایه استحباب است مگر چون غرض اصلاح
است همین که کاتب بدست می آید سواد مبرد شته ارسال خدمت کثیر الافادت میسازم مگر
ارشاد شود که در تاکید ارسال عرائض از راه لکهنو چه سبب است اگر قیام خدام در ان مقام تقرر
یافت چرا گذرانیدن عرائض بنده را تفویض کسی از احباب یا متوسلان در ان شهر نمی فرمایند
که به نشان نام مکانش نحیف عرائض میفرستاده باشم و این طول مسافت قصری گیرد و از
حال مجلدات بیاض که استعلام رفته ملاذا این کتب بابی و فصلی و ترتیبی ندارد که نشان مکونات
نشان توان داد دو جلد در مثالب شیخین یک جلد در عیوب عایشه و درین هم تکرارات بسیار
و دو جلد باقی در یکی صرف نقل از شرح ابن ابی الحدید و جلد چهارم مکرر محض مگر انچه ازین مجلدات
بنده بطور فهرست بر آورده ام صفحه دوازده سطر بعرض هفت انگشت تحریرش باستدلال
زیاده بر پنجاه جز خواهد بود و اینقدر هم کم نیست کتاب معارف خدا کند که بخدمت رسیده باشد
اگر امکان شفقت فرمودن بنده باشد قیمت و بها و الا کو خدام را ضیق فرصت است و انیز
بسیار بخش با اشتغال امور دلخواه زیاده کند یکبار از اول تا آخر ملاحظه فرموده انچه مطالب مفید
بحال نحن فیه باشد انتخاب فرموده عنایت خواهند فرمود و در باب خطبه شقشقیه و اسناد آن
از نهایه برای همین امر که خامه عنایت رقم با آن اشعار فرمود عرض کرده بودم چه از زبان
مولوی اوحد الدین نامی من هم همین معارضه بالمثل کتاب غریبین شنیده بودم والبته مشکل است
که علمای ما وقت تحریر کار بدوراندیشی و حفظ از اعتراض حریف به بعض جاها نکرده اند لیکن
خاطر عاطر شرف افزای اطمینان باد که بنده دگر اسناد هم بهم رسانیده ام از جمله انچه ابن اثیر

ازرها

در خطبه نهایه یا از ذکر ماخذ کتاب خود نوشته شده کافیست ضیق مجال عالی تفصیل احتجاجست

و دیگر عرض است که اگر بنده مفتری بودن حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و نامعتبر

بودن حدیث لا تجتمع امتی علی الضلال و هم کذب ابو عبیده امین هذه الامة بانضمام

ابن عباس حبر هذه الامة از کتابی که سنیان از اجمال کلام در وثوق آن بنا بشد بر آورده اهم

که این احادیث خصوصا اولین متمسک فرقه نواصب و بر السنه علمای سلف و خلف جاری است

تا نحیف را چه صله عنایت میفرمایند و آیا این امر بکار آمده است یا نه زیاده تجشم شوریده گستاخی

طالع که کی قرب مثل خدام عالیمقام نصیب این ورا از فهم و ادراک میکر داند چه عرض نماید

زمانه ربهی و رام ملازمان باد برب العباد محرره یازدهم ربیع الاول سنه ۱۲۵۵ هجری

مخفی نماند که آنچه سرامد بلغا در بارهٔ ابن قتیبه اطناب تمام

بکار برده مصدر غفلتها شده گفته اند با ظهار رسائل چنان نیست که موجب الزام اهل حق

افتد زیرا که بتصریح و تخصیص ارشاد میفرمایند که در نفی سنیک قوی دست نیست و

آنکه در باب تشهیر افادات خود اندیشیده اند از حیله و وساوس و هواجس بداند بیشید

معهذا دلیل است که فقط عناد و عداوت اهل حق نصب العین داشته اند و میخواهند

برای تلبیس عوام پردازند و راه تدلیس برای خویش مفتوح سازند والا فرو شدن غلغل

کتاب منتهی الکلام بدون نوشتن نقض آن و آنهم بشرطیکه سخن از آسمان و جواب از

ریسمان نباشد چه معنی دارد پس معلوم شد که نزد علمای طایفه همین کید و فریب مطمح النظر

افتاده که رسالهٔ امامت را بتصنیف شهرت دهند و عوام کالانعام را در شبهه اندازند

که جواب همان کتاب است نعوذ بالله من مکاید النفس و همزاتها و قول مخاطب رفیع الشان
در مقدمه جواب حدیث کیف انت یا علی اول دلیل است بر آنکه برای سلب خلافت خلفای
راشدین انچه از بیاض التقاط کردند و کل سر سبد آن حدیث مذکور بود و آنهم در باب مذکور
بی مغز و بی حقیقت بر آمد و کسیکه تمامی مستعدان زمانه را باید که نزد او زانوی ادب
و کتب فن بلکه اسفار معقول و منقول هر دو را در خدمتش کذرانند بشهادتش بدین حدیث
استدلال نتوان کرد و سلب خلافت ثابت نمیتوان نمود و آنچه درباره مجلدات بیاض نوشته
اند ازانهم توان یافت که جامعین آن سلیقه در فن کلام نداشتند و رسم تصنیف و تالیف
ایشانرا حاصل بود و آنکه جناب سلالة اذکیاء عالم از زبان جناب مولوی [illegible] اوحد الدین
ادام الله رافتهم الی یوم الدین حکایت فرمودند قطعاً و یقیناً مقتضی آنست که بعد ازین
تنبیهات جناب شان دریافتند که خطبه شقشقیه بجهت بودن لغاتش در قاموس و نهایه جزریه
درباره احتجاج التفات کردنی نیست و العجب که انچه فخر الدین نجفی در دیباچه کتاب
مجمع البحرین نوشته و نص درین است که لغات احادیث ائمه را که در طرق امامیه مروی نیست
حل خواهم کرد لایق استدلال نباشد و خطبه نهایه دلیل برای امامیه باشد ازینجا هم حال
حواس شریف ظاهر و باهر است حق تعالی دستگیری فرماید و براه رشد دلالت نماید
و از تحیر و بها باز دارد و شیوه انصاف و بدانستی کشان کشان آرد و مقوله که در حدیث
اصحابی کالنجوم و مانند آن نوشته اند آنهم دلیل سلامت ذهن و استقامت عقل
تواند شد زیرا که در منتهی برای الزام شیعه تصحیح این حدیث از ائمه معصومین لا لا ثابت

روایات

روایات معتمده کتب متشیعین نقل کرده ام پس اگر مانند شریک الباری فرض کنم که حدیث
مذکور در کتب اهل حق ضعیف یا موضوع ست برای شیعه چه مفید تواند شد وچگونه سرمایهٔ رد
کلام فقیر بکار تواند آمد وحاشا که حدیث مذکور در طرق اهل سنت چنین بود که بخیال آورده اند خود هم
زیاده برین نیست که بعضی از ینها وآن ضعیف بوده باشد وازینمعنی چگونه لازم می آید عدم
اعتبارش مطلقاً واگر جناب سخن این فاقد الادراک را میزان اعتبار نسنجند باری آنچه عمدة المحققین
امامیه یعنی حسام الدین محمد صالح ابن احمد مازندرانی در شرح کافی که خود در ستایش آن فرموده
اقبل علیه العالمون و رکن الیه العارفون و عکف علیه الناظرون و لم یر مثله المتقدمون و
المتاخرون در باره حدیث امام صادق عم که انبیا را میراث مالی نیست و بواسطه ابو البختری
مرویست میفرماید اقول الحدیث معتبر وان کان الراوی کذوباً لان الکذوب قد یصدق مقبول
خواهد بود یعنی هرچند که راوی این حدیث دروغ گو و کذابست ولیکن معتبر بودن این حدیث
کلامی و حرفی نیست انتهی فرق اینست که ثبوت حدیث کلینی حقیقة مذهب جمعی از امامیه را
که مثل دیگر برادران خویش بقول اهل حق رجوع نکردند و بر توریث اصرار ورزیدند چنانکه کلام
بحرانی در شرح نهج البلاغه نظر بآن دارد و تفصیلش در کتاب کبیر یعنی ازالة الغین عن بصارة العین
آورده ام از بیخ بر میکند وحدیث نجوم سر بسر تائید ما میکند دیگر آنکه حدیث مذکور نزد شیخ هم
مازندرانی مقبول ست بدلالت کتاب طعن الرماح در روایت ابو البختری محصور است و جمع
حدیث نجوم بطریق معلوم ممنوع پس اگر در باب احادیث مذکوره بعضی از رواة را بوضع
وضعف متهم نمایند و دلالت آن مثل حدیث کیف انت یا علی و مانند آن تا بنا اهل سنت

چه ضرر میرساند که طرق دیگر تسلیم از عیوب نزد خود دارند کما لا یخفی علی الماهرین و بعد
از نقل معتبر بودن حدیث عدم توریث انبیا علیهم السلام در از نفسیه حضرات مجتهدین
و تدقیق لاطایل اینها بطور فلسفه و اظهار معایب ابو البختری سیاه کردن ورق ها
درین مضامین همه برباد میرود و تحقیق مقام از تفصیل آن عایق است والا مقالات مجتهدین
و مقتدای فرقه اخباریه را ذکر کردمی و حقیقت حال را اظهار نمودمی فیما شئت هدایة
للمسترشدین و کفایة للمستفیدین الغرض بخیال نیاورند که مقصود از حدیث نجوم الزام اهل
سنت و اگر به تنزل و تسلیم ضعف و ضع جمیع طرق آن هم نزد اهل حق ثابت میشد برای
شیخ الطایفه چه سود و سعد این قوم را چه روز به بود **مکتوب دیگر** که هر چند تقاضا
کهتر لیکن تقریب بهتر آنکه مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضایل و حایز الفواضل عالی
دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدومم و مکرمم و المجد و الکرم دامت رفعتهم
بعد فراوان ثنا و سلام نیاز آگین منطبع مرآت ضمیر منیر میگرداند دیریست که از صحیفه [illegible]
و تا که از وصول مطلع میمنت لزوم خلجان وصول و عدم وصول خار دامان خاطر میباشد و
اشتیاق معارف دل از دست برده است و هم نگران دریافت حال خیر مآل ملازمان
و اشتغال بامور مرجوعه پیوسته با خاطر فاتر دوچار میباشد پس جا که لا اقل در
هر ماهی عنایت صحیفه عنایت میشده باشد و له نیازمند سند صحت نسبت کتاب
امامت و سیاست سوی ابن قتیبه معلوم ملازمان است و چاره نوشته آخر بر دو ورق
ماندم حکایتی عجیب که دال بر عنایت ایزدی است اینکه در بیاض ابراهیمی مندرج است

که صاحب

که صاحب انوار بدریه تصحیح این نسبت کرده است انوار بدریه بزعم بنده حکم عنقا داشت
هر کس که نوشتم نوشت که نام هم نشنیده ام فاضلی در لکهنو هستند مسمی میرزا محمد صاحب پسر
میرزا میر علی صاحب اخباری باوجود طول مدت قیام بنده و ایشان بلکهنو گاهی اتفاق ملاقات
نشد بالفعل بوساطت دوستی از بنده خواستند عاریۀ کتاب سر العالمین بفرستم لیکن و انوار بدریه باین
تفصیل که ناقص است ارادۀ تکمیل آن میخواهم نمود بنده که دلداده آن کتاب بودم نوشتم که حال حجیت
ابن قتیبه از آن کتاب باید نوشت عبارتی که نوشتند این است قال ابن قتیبه هو من اکابر
القدریه وله عدة مصنفات مثل شرح مسلم والتفسیر والتوفیق بین الاحادیث وکتاب الامامة
والسیاسة فی امامة ابی بکر وغیرها من الکتب قال وکتاب السیاسة والامامة هذا فی مجلد
الاول منه فی باب امامة ابی بکر قال وذکروا ان علیا اتی به ابوبکر وهو یقول انا عبد الله واخو رسوله
الی آخر ما نقل رحمه الله و چون در توثیق ابن قتیبه هیچکس کلامی نمیتواند کرد حتی که عبارت شاه عبد العزیز
هم دال بر توثیق ابن قتیبه است و نسبت کتاب هم بسند رسید و آنچه در آن کتاب است بخیر ام
نیکو ظاهر پس اینحرف را بطور مژده عرض خدمت کردم زیاده بجز آرزو مندیها که فیض این
حسرت است چه عرضه دهد محرره نوزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۶ الراقم الاثم سبحان علی عفی عنه

حال این مژده جانبخش غم زدا از فقیر کثیر التقصیر باید شنید که حضرت غیاث
الملهوفین در بن و دی بعجلت هرچه تمامتر در مکتوبی آخر اعتراف بغلط خود خواهند فرمود
و خواهند گفت که از تسمیه میر صاحب آن در مجتهد الزمانی که باعتراف شان مرد بیبها
هم نیستند معلوم شد که این انوار بدریه از کتب امامیه است نه اهل سنت ایشان و درو

دیجور وانبساط و سرور ربویل بشور مبدل شد و ازینجا نیز حال سلامت حواس ایشان قیاس
باید نمود که قطع نظر ازانکه از حقایق امور و ضروریات فن کلام غافل اند اینقدر ندانسته اند
که تشنیع چگونه در حق عالمی از علمای خود و لفظ قدریه خواهد نوشت فکیف لفظ شیوخ قدریه و آنگاه
اضافه لفظ اکبر زیرا که بحکم احادیث سید البریه علیه الصلوة والتحیه باتفاق فریقین چنانچه
از کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه و نزهه و صوارم بالیقین واضح میگردد قدریه مجوس
این امت و بعید از رحمت اند و روایتیکه درینباب از مشهوراتست که القدریه مجوس هذه الامة
ابن بابویه مقتدای طائفه باخراج آن در توحید پرداخته پس چه ممکن که کسی از علما نسبت قدریت
بعلمای مذهب خود کند و اندک انصاف مرعی شود که درین امور پیش پا افتاده حاجت به
تنبیه و قرع عصا چه بود مگر بدیهیات جلیه حکم نظریات خفیه نزد ایشان پیدا کرده و برین علم
و فضل که کسی را از علمای متقدمین و متاخرین شیعه حاصل نگشته باشد تصنیف کتاب امامت
در سر دارند بلکه خود را ازان فارغ العهده می انگارند و برای خود فروشیها (اراده جواب
منتهی الکلام را نزد عامه و خاصه بر زبان مبارک می آرند طرفه آنکه هنوز رساله امامت که
هر کسی از علمای امامیه حتی که اطبای بلده لکهنو هم از محو و اثبات و اصلاح آن بالحاح نقش موفور
خود را معذور نداشتند و جناب مصنف آنرا بارها از ناسخین نو نویسانیدند و در هر مرتبه
لباس جدید پوشانیدند هنوز مهذب و مرتب نمیشود با وصف اعتراف اعطای آن بجما
بجما ضنت تمام میورزد و مستتر میدارد که در مکاتیب پاره کاغذی از مسودات خط مولوی
نور الدین حسین و بدولتش آنکه مکتوب الیه خود درین مژده که عطیه غیبی و لطیفه لاریبی برای

اهل حق باشد نعوذ بالله داد تحقیق و تجهیل داده و بر مبلغ فهم و ادراک فاضل حمید الاخلاق
زار زار گریسته و بدلائل ثابت نموده که بالیقین آن کتاب از کتب علمای شیعه است و
چگونه کسی با وصف ملاحظه عبارتیکه مرزا محمد صاحب رئیس الاخباریه فرستاده اند در اشتباه
تواند افتاد افسوس که آن رقعه بر بنا مدعا بعد از تلاش و تجسس اگر بدست می آید درین رساله داخل
خواهم کرد انشاء الله تعالی و اطرف و اغرب آنکه انچه ارشاد نموده اند حتی که عبارت شاه
عبد العزیز رحمه الله علیه الخ حجتی است قاطع و برهانی ساطع که هنوز این رئیس الشیعه
با وصف شغل مباحث کلامیه از وقت حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه الی یومنا هذا کتاب
مزبور را ندیده اند و برین قدر چه موقوف که خود اعتراف ایشان از مکاتیب آتیه واضح میشود
انشاء الله تعالی الغرض حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز عبد الله بن مسلم بن قتیبه را
در زمره اهل سنت معدود و محسوب گفته اند و ابراهیم بن قتیبه را شیعی میدانند و کتاب
امامت و سیاست را از مکائد و افادات همین شیعی میشمارند و انهم تصریح نموده اند
که در اصل کتاب معارف از عبد الله بن مسلم مذکور است و لیکن ابراهیم بن قتیبه شیعی نیز نام کتاب خود را
معارف گذاشته تا مردم را از راه برده بخار زار ضلالت کشد برای دفع مکابره مجادل
تعصب کیش عبارات کتاب مستطاب تحفه را از هر مقام بعرض ناظرین میرسانم در کید نوزدهم
چنین مذکور است که در اسماء و القاب رجال معتبرین اهل سنت نظر کنند و هر که از
رجال خود شریک نام و لقب او باشد حدیث او را و روایت او را بآن سنی نسبت دهند
و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز درمیان هر دو حاصل نشود پس سنیان نا واقف او را

اما حجی از ائمه خود اعتقاد کنند و روایت او را در محل عتبار شمار ند مثل سندی کبیر اند و او از

کبیر و صغیر از معتبرین و ثقات اهل سنت ست و صغیر از ضعاعین و کذابین ست و را فضی غالی

و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی ست غالی و عبد الله بن مسلم بن قتیبه که از

اهل سنت معدود و میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر ست اما این

رافضی نیز کتاب خود را معارف نام کفته تا اشتباه حاصل شود انتهی بلفظه المقدس و در

جواب طعن اول از مطاعن صحیفه فرموده که ابن قتیبه که بر تاریخ او اعتماد شیعه زیاده

از کتاب الله ست در تاریخ خود مینویسد لما بلغها بیعة علی امرت ان یعمل لها هودج من حدید

و جعل فیها موضع الدخول و الخروج فخرجت و اتباع الطلحة و الزبیر معها و این عبارت خود از کتاب

سیاست و امامت او خود ست کما لا یخفی علی من طالعها که برای الزام شیعه بکار برده اند و ارشاد

کردند که تاریخ او نزد شیعه خیلی معتبر ست و در طعن دوم از طرف امامیه چنین تقریر کرده اند که

عایشه رضی الله عنها سفر کرد برای طلب خون عثمان حالانکه او را با خون عثمان هیچ علاقه و ارث و

نبود و قرابتی با وی نداشت پس معلوم شد که بجهت بغض امیر المومنین کرد و رتبه که با وی داشت و اتهمه

فتنه برپا کرد و سابق خود مردم را بر قتل عثمان تحریض میکرد و میگفت اقتلوا نعثلا خبا الله تحبه

ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده ان عایشه انا ها خبر بیعة علی و کانت خارجة من المدینة فقیل

لها قتل عثمان و بایع الناس علیا فقالت ما ابالی ان تقع السماء علی الارض قتل و الله مظلوما

و انا طالبة بدمه فقال لها عبید اول من طعن علیه و اطمع الناس فی قتله لانت و لقد قلت

اقتلوا نعثلا فقد فجر فقالت عایشة و الله قلت و قال الناس فقال عبید فمنک البدا و منک

وسکت الغبرة وسکت الریاح وسکت المطر. وانت امرت بقتل الامام. وقلت لنا انه قد کفر
و در جواب این طعن گویند این امور فرموده اند تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان را و از قتل گفتن
همه از مفتریات ابن قتیبه است و ابن اعثم کوفی و سمساطی و این جماعه کذابان مشهور اند و دیگر
جمل و دیگر وقایع چنین ها ذکر کرده اند که باتفاق شیعه و سنی افترا محض و بهتان صریح است
بی انصافی ست که در حق عایشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شهادت
خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده در پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چسپیده از کوفیان بی ایمان
برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم قوله تعالی الطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم اهل سنت چه قسم این خبر ابن
قتیبه را باور دارند الی آخر العبارة با اینهمه تصریحات در تکذیب و رفض ابن قتیبه شیعی
که حضرت سیما ذوالبریه در کتاب خود تحفه اثنا عشریه بعمل آورده اند اعتقاد اینچنین داشتن که علامه
دهلوی قدس سره العزیز توثیق صاحب کتاب امامت و سیاست نموده از عجایب مضحکات است
که حکایت هزبر در کتاب الف لیله و لیله هم رشک بر آن می برد و از غرایب امور است
که حضرت خانصاحب والا در رساله رابعه خود دعوی اینچنین نموده اند که صاحب تحفه
ابن قتیبه را رافضی گفته و حالانکه علمای اهل سنت زنهار او را شیعه نمیگویند و او را
و اما حال شاه عبد العزیز باید دید که با اینهمه نام آوری و شهرت از کثرت جهل خود
حسابی بر نمیدارد و این مطالب را بکمال شد و مد ادا نموده اند و اکنون چنین بیخبر باشند
حضرت شاه عبد العزیز ابن قتیبه را توثیق مینمایند حال هیچکسی از اهل عالم که با عقل

وتمیز مقارن باشد چنین نخواهد بود که جناب مسکی اریکه نبالت وفطانت را در مقابله قصیر
اتفاق افتاده الا فرزندان مجتهد جایسی که در جواب رساله بصارة العین هم بکمال اختلال
حواس متصف گردیده عنصلانرا از زعفران وآسمانرا از ریسمان تمیز نداده اند اهل هند
در مقامات محاورات خویش میگویند که اگر سنگ در چاه افتاده ومن میگویم که قطعا ویقینا
سنگ بدریای محیط افتاده که زیرجابلقا وجابرسا جاریست که هر نهری از انهار بلاد شیعه
بدان محیط باز میگردد که هر یکی از شیعه از جمله سکاری سبب غلط گفتم وما هم سکاری
ولکن علما اسباب شدید در انتقام بر همین قدر برای کشف تلبیع خان سر آمد اولی الالباب
اکتفا میکنم ودیگر امور را که تعلق باین بحث دارد بر مطالعه کتاب ازالة الغین عن بصارة
العین موقوف میدارم هر که خواهد بآن رجوع نماید که این اوراق لائق آن مباحث نیست
اکنون عبارت رساله رابعه که تعلق بذات حضرت شاه عبد العزیز دارد وخاتمه آن
افادات ست باید شنید الحاصل حکم شاه صاحب فضل ابن قتیبه از دو شق خالی نیست
یا انهمه کر وفر وطمطراق تبحر در فن منیف حدیث شریف شهره فی الاصل بیش نیست که از احوال
رجال اطلاعی ندارند وتا میزان الاعتدال هم بنظر نگذشته ویا باین مرتبه سید باتی است
که باعتماد اینکه معتقدان ما که غرض از تالیف تحفه رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت
حسن اعتقاد قول ما را بمجرد استماع باور میکنند واز مخالفین کدام کس تصفح کتب رجال
میکند واز امیران غیره صدق وکذب ما راهی سنجد پس تلبیس وتدلیس باشش رفتنی است
بلا مضایقه بکذب وبهتان مبادرت فرمودند والثانی هو الاقوی انتهی مقالم الصم ورد

بعینه در انتقام ارشاد شود که نسبت این کذب و افترا بحضرت شاه صاحب نا علم با محتاج
مستطاب که کاهی بان شان باین آلودگی ملوث نشده سبحان الله مقام آنست که خرد شش ناق و ملا
امامیه که حال تحریر پیشوای ایشان که ریاست بنام او ختم شده بدین جه رسید که تا تحفه اثنا عشریه
هم ندیده بکمال جسارت و دلیری بتصنیف کتب مشغول گردیده اند از فرش تا عرش زمین تا
فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان الشی عجاب آری ازین امر تا وقوع اشتباه در امر
فرق زمین و آسمان هست کما لایخفی مکتوب دیگر مولوی صاحب منبع المناقب حاوی
الفضایل و حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد
والکرم دامت رفعتهم حرف پرسوز آرزو سر به تکاپوی خامه میریزد لهذا از خرسن باز ماند
بعد تادیه مراسم نیازمندی خاطر از بعد بیخبر شدن ثانی در انتظار نسبت عنایت التماس
منبی از ملاحظه دو قطعه عرضه نیازساحت ورود در رشک لیلة القدر ساخت و باد را
خرمی مزاج و باج خاطر فاتر را از نکرانیها پر دخت سرور با تصور از زانی ثبت و لقا
احتجاب از روی مضامین دشت رفع تردد که از عرضه اولین کمترین بخاطر فلک مقاصد جا گرفته خطر بکلا
عرضه ثانی که صورت ترقیم پذیرفته غرض اتم ازین کارکاو فقط صحت نسبت کتاب امامت و
سیاست سوی ابن قتیبه بود از تحریر جناب مرزا صاحب مجمل ملقب با خباری که بالتحقیق نوشته منضبط
شدم مکرر از ارشاد جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین صاحب ظله به تکرار رسیدم برین
ملاحظه مثبت کتاب الانوار بدیه از جناب بتکرار طلب شدم و حسب بدیدم ... تشیعی
ناصب که از نسبت تقیه با میر المؤمنین علیه السلام چند زند او شارح فاضل سیفی و کتاب ... تصنیف

واقع و در ابتدای کتابش عبارتی علاحده از کتاب امامت و سیاست نقل کرده لکن انجمعی
منکر نسبت کتاب مزبور را کی میتوانند شد و صاحب ریاض نام این شارح نکتب
و لقب مفصلا نوشته غالبا باعتماد اینکه فقط نسبت کتاب را کفن شیعی هم کافی باشد استناد کرده
و الا عادت جامع ریاض زنهار چنین نیست و نوشته که از کلام ابن حجر نوشته با منصوص
که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را اختصار کرده در آن ابو بکر سقیفه و بیعت جناب مرتضوی
چنین مینویسد که این حکایت را ابن قتیبه در کتاب امامت و سیاست باطناب نوشته و اگر
کف لسان از آنچه نوشته است میکرد اولی بود پس اگر این کتاب میسر شود مدعا حاصل مگر
تعلیق المحال بالمحال که آن کتاب جز ذکرش در ریاض حکم عنقا دارد و آنچه از اسناد ریاض مکتوب
انبا فرموده اند الحق که چنین آگاهی از حال جامع این کتاب دیگر نموده باشد آنچه بنده کلا جلد
این چهار پنج جلد که به بنده رسیده در یافتم این است که بعد حذف مکررات مقدار دو جلد
بضخامت قاموس زیاده نیست و بقدر یک جلد ورای آن مجلدات فقط ماخوذ از شرح
نهج البلاغت تالیف ابن ابی الحدید که بنده از شهرت تشیع ابن ابی الحدید بآن اعتنا نکردم که
ابن ابی الحدید زنهار شیعی نیست معتزلی تفضیلی البته چه بعض اماکن که گنجایشی یافته است رد
کلام متشیعین باسلوبی که ما فوق آن ممکن نباشد نموده است و این کار شیعی نیست الغرض
جامع ریاض رطب و یابس همه جمع کرده و خود کمتر بتحریر و تائید مطلبی پرداخته و اگر جای
چیزی نوشته است از آن رقت و حدت ذهن پیداست مهذا مطالب مفیده آنچنان جمع
است که اکنون از حیطه امکان بیرون است کیف ممکن که این همه سامان مثل علی ابراهیم خان میسر

مصطفوا

مغفور کرامیسر و علمای مابعد بس کم انتحاذ ازین بیاض کرده اند و بنده درابتدا اگه اعتنائی
باین کتاب نداشتم باین خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید مگر چون تقریب این کتاب
ناصب که بس آسیمه سر بودم دیدم بفکر تلاش کتب منقول عنها افتادم و از آنچه خود دا
و از دیگر جاها بهم رسانیدم بموجب تفصیل علیحده متجاوز از چهل کتاب بیشتر و در آن کتب
روایات را تطبیق دادم قریب سه صد روایت لفظا باللفظ صحیح و مطابق برآمد و در
روایات منقوله ازین کتب پنج شش روایت بر نیامد از جمله یک روایت نحو سبط ا
صلوات الله علیه و علی اخیه و جده انه کان علیه السلام یلاحظ اللوح المحفوظ فی صغره
از فتح الباری که در آن نیافتیم و حال آنکه فقط در بیاض منقول نیست جناب محمد جناب
شهید رابع علیه الرحمه در کتاب مصائب النواصب و کتاب احقاق الحق منقولا عن
فی باب صرام النخل من بعضها همان عبارت لفظا باللفظ نوشته اند و چنانچه سابق
مولوی عبدالحی ردیف مولوی اسمعیل هم سند این روایت خوانده بود ذلک عجبات
در کتاب فتح الباری که بنده دارم چه عجب که متعصبی آن تحریر اسقاط عبارت مذکوره
باشد امری دیگر بخاطر میگذرد و دیگر عبارت شرح نهج البلاغت که ابن قتیبه هم نحو
هست عوض این در شرح مزبور نحو ابی هریره برآمد منقولا عن المعارف در حدیث قول
مردم در باب التجای حضرت رسالتمآب با میر کل امیر طال تخواه مع ابن
رسالت ما ثبتیه و لکن الله اشهاد بتصریح قائل ابی بکر نوشته است و در کنز العمال لفظ
ابی بکر بر نیامد و یکدو روایت دیگر باقی همه درست یافتیم وجود صحت صدها روا

تطابق دو سه چهار روایت حیرت زیادت و تا حسب دستور امر میزان ذهبی غلط نگفته است مگر بدعا
ما فوت نفیست تفصیل این اجمال آنکه بنده را کتابی بخط عرب نوشته چند صد سال از مولوی
خلیل الدین خان بهادر خلف قاضی القضاة متوفی مولوی نجم الدین خان در لکهنو بدست آمده بر صفحه اولای
آن کتاب بعبارت عربی نوشته بود که این کتاب میزان الاعتدال است از تالیف فلان بن فلان
ذهبی بنده بنقل آن کتاب بلکهنو گرفته بودم و خبر نکرده و مقام اتفاق بدین نشد بالفعل که بعضی بر
تاجری فی الحال منقول را دیدم نسخ سحت یافتم باز از خان او طلبیدم و او بن شا بعد
اصرارم از اکبرآباد که نزد برادرش بود طلبیده فرستادند که الی الحین نزد من موجود
تحقیق دیدم در اشتباه افتادم که این کتاب از کیست چه نقل از ذهبی از کتاب العبر ذهبی که بطور
تاریخ نوشته و آن کتاب هم بنده دارم می کند بر پیشانی نمودم او اولا گفت که میزان
ذهبی است و دستور محدثین است که خود در ابتدا یاد می کنند چون امعان نمودم متحیر شد
و جوابی نیارست داد بالاخره بنده سراغی بکف آوردم که مولف کو در دیباچه نام خود
نه نوشته مگر می نویسد که چون از تالیف کتاب کبیر خود مغنی فارغ شدم به ترتیب این کتاب
پرداختم پس غالبا که تالیف ابن حجر عسقلانی است و کتاب ذهبی را بالتمام جزو کتاب خود
کرده و چیزی خود هم لشد و ذو ندرت افزوده اکنون از جناب مسئول که اگر معلوم باشد
که مغنی کدام کتاب است اشعار فرمایند و آنچه در بیاض منقولا عن المیزان الذهبی نوشته مثلا
در ده روایت شش هفت بعینه لفظا بالفظ یافته شد و سه چهار روایت با دنی تغیر در بعضی
یافته نشد آن کتاب منقول مملوک بنده مع چند کتاب فقیر محمد خان بهادر باستعاره گرفته بود

از انجمله دو جلد کنز العمال که بس نسخه صحیح بود علانیه گرفتند و منکر شدند و ندادند و بنده
بالفعل بصد و پنجاه نسخه سقیمی خریدم که معظم روایات بیاض ماخوذ از کنز العمال است بعینها
معارف که رقمی بود کشودنی نیست در بیاض که از معارف بنده را خبر یک و اینست تشیع
ابی الطفیل یاد نمی آید که باشد و بان غرضی متعلق نیست و تشیع این کس از استیعاب و جابجا از اصحاح
هم معلوم میشود مگر همان تشیع مصطلح که جناب نوشته اند یعنی تفضیل و خصوصیت عقیدت
مرتضوی مگر ابن ابی الحدید روایت بسیار از معارف می سازد از جمله حکایت مرکوز تحقیق
و ابن ابی الحدید فاضلی متبحر محدث و ناقد است از و بس مستبعد که حکایت غیر مطابق نقلی بهمها
نویسد پس این را چه توان گفت اگر سید مرتضی علم الهدی بکتاب معارف استناد کرده باشد بالفعل
که ابراهیم بن قتیبه هم کتابی موسوم بمعارف داشته باشد چون ابراهیم مذکور معاصر یا
پیشتر از زمان سید باشد امکان دارد که سید از و روایت کرده باشند و تفرقه در کتاب شیعه
سنی نسازند و جواب اینهمه استبعادات اینکه معارف را جناب خود دیده اند ظاهر است مگر اینکه کتابی که
جناب ابن سید اگر ابن قتیبه نامش در دیباجه نوشته باشد کتابی دیگر باشد غرضیکه عدم تطابق
نقل با وجود تفحص علمای ما جا بکرامی افتد و چون بنده کتبی ندارم که بر تصحیح او اعتماد باشد وجود توزیع
و تشتت حال مجملا از ذیل و ذین میشود کتاب تحفه را من الاول الی الاخر مگر بعض مقام بنظر علی الکنزی
دیدم و جواب بعض کلامش در تحریر کلیتره خود هم افزودم جز دو جا ذکری از ابن قتیبه نیست
آنچه خدام نگاشته بودند در کجو و این تفصیل است و جای دیگر در ذیل ثعلبی سدی و غیره
از عدم توثیق یا تشیع ابن قتیبه پیدا نیست فقط افترا و نسبت کتاب معارف سوی او و این لا

صریح دارد که درکدام نسخه معارف امور منافی مذهب اهل سنت دیده است و ذکری از کتاب
امامت و سیاست اصلا در تحفه نیافتم بالجمله انچه مژده تیسر کتب مطلوب حواله خامه عنایت رقم
بود از شادی در پیرهن نگنجیدم اگر منزلی فهمی بدست آید مقامات مشتبه عرض سازم و کاشف
ذهبی بنده یکبار دیده ام دران حال شهادت و معجزات سید الشهدا مفصل نوشته حتی که
مطابق کتب شیعه توان گفت ملازمان آن مقام را بالخصوص دیده بالضرور سواد خواهند کرد
و عند الفرصت نخیف هم منقلت خواهند فرمود دیگر مقامات دیدنی نیز اکنون بنده از تلاش بسیار
کتاب زیاده تر سه تا از همه عمده کتاب العقد ابن عبد ربه که فوق این شخص از مرآة الجنان یا
فتم و در بیاض عجیب روایات ازین کس منقول است که سفیان [illegible]
دوم عینی شرح بخاری صرف برای دو روایت یکی اینکه بعد صلح حدیبیه نوشته است که عمر تا آن
زمان از مولفة القلوب و ایمانش بعد ازین راسخ شده باشد و دوم انکه در احد حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله وسلم فرار در احد الحث کرده اند در تفسیر لیس لک من الامر شیء
سوم حسن السیرة فی حسن السریرة از سیر محب طبری لفظ ریاض النضره که حکایت نوشتن مختصر
رسالت مآب حدیث من کنت مولاه و گواهی کنانیدن اصحاب و سپردن بامیر علیه الصلوة
والسلام جامع بیاض ازان کتاب و کتاب مودة القربی منقولا از ابی الحمدان علی الرسول
نوشته در کتاب مودة القربی که بعینه لفظا باللفظ یافتم مگر در بلدان ... را کلام خواهد بود
اگر کتاب حسن السیرة بهم رسد و دران هم باشد نعم الاتفاق چهارم کتاب زین الفتی
فی تفسیر سوره هل اتی که ازان هم مطالب مفیده در بیاض منقول است و غایت مستغنا

اثم اینکه آنچه از بیاض واپسین کم سندش دیده باشم و مهما امکن درین باب جد و کد بسیار کرده

ام و فی الجمله بمقصود هم رسیدم اکنون امیدا از تائید حضرت باری دارم که تکمیل این عالی از دست

سنت بدون ید اللهی یعنی جناب مستطاب میشود و در امر ارسال تحریرات کلثیره خیلی تشویر بسیار بکشم

یعنی از شخصیکه نویسانیدن شروع کردم بغتة از خانه شان خبر ناخوشی رسید و استر خاص کرد

لاعلاج تکمیل ساختم و بدیگری دادم آن بسان گران دست که غالبا تالیف اثم تمام شود و بسوی او

بر داشتش ختم نپیوندد و از حضور کرامت ظهور جناب قبله و کعبه منور صدای تنبیه شد تشریع

نکرده غیر از اطرای مجهول که تعلق بتحقیق ندارد بلکه مرسوم و هرچند گفتگو در مباحث مشکله علم کلام

که عبارت از اثبات واجب الوجود و کلام در صفات ثبوتیه و سلبیه و نبوت باشد مستور کرد

و مسئله امامت اشکالی ندارد بدلایل عقلی هست که آنهم بمنزله منقول شده بکثرت اکثر این مباحث

از کسی بر آید و یا منقولات ادراک آن بعد مهارت بزبان عربی و فی الجمله مهارت چه بسیار

ملازمان صحیح که جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین معروف بسید میر صاحب با نظر فرموده

و جناب قبله و کعبه نیشا پتین مولانا سید محمد صاحب قطعا دامن از این اشتغال برچیده اند بنا و

میدانم که خبر ابتدا تسوید رسالهٔ عالیه نفرستادم حالا تر و تیری بدلم بلا تشبیه تزویر معلوم کرده ام

و نوشته خط ناخوانا هیچ دم که بجناب معظم فرستاده ام بار بار خواسته ام همین که رساله

عالی ساختم و نیز اشکالی هم جاریست بهر حال در او اسط رجب انشاء الله المستعان

خبر و که بجناب میر سازم و زنهار بسماجت خاطر عاطر بار نیاید که تنگ اوقات از صبح

تنبیه عثرات دمخ میشوم و لا حول و لا قوة الا بالله که از تنزل جناب که لا عن شعی مبین

چنین ورود دین داشته باشند آری هرگاه برکدام غلط خود متفطن میشوم بهر وجه که باشد متألم بسیار
میشوم متنبه ساختن خلاف مذهب هم که کلامش بر سبیل طعن میباشد حاشا که گاهی برده باشم
بس خدام کرام بنده را بر زلات بی مبالات الهی خواهند بخشید مگر یک سخن عرض میکنم که تو نیک
کلام موافق را بنظر مخالفت میباید دید طرف مقابلش هم سخنی است و آن اینکه در مباحثات دینی
هر چند احقاق حق میباید لکن خالی از نفسانیت هم نمیباشد و حرف جزل و رقیق حمله گفته میشود
و تکثیر سواد هم مقصود میباشد پس در اصلاح دو امر ملاک امر است یکی آنکه اگر در روایت خلل است
یعنی بمحکی عنه تطابق ندارد یا طعن متوجه بسوی خصم هم میشود که روایت متفق بین الفریقین و یا مختص
بخصم دانسته ام دوم کلام پس رکیک باشد که اعتراض ظاهر الورود و بر آن وارد میشود و یا خصم بر
حرف باطلش ساز داین و قسم را حک و حذف در جاییکه ضعف و رکاکت باشد اگر تقویت ممکن است
تقویت واجب رای این اگر مطمح نظر چنین باشد که سخن آنجناب مدلل باشد که پیرامون آن اعتراضی
و اعتراضی نتواند راه یافت تا پس مشکل و گویا کتابی دیگر در نقض تصنیف کردنی است و اینکه
بدیدن کتاب ناصب بتاکید تمام حواله زبان قلم عاطفت شیم ملاذ اجلی سابق عرض کرده ام تفصیلش
اینکه الی الحین آن کتاب را بنده ندیده ام در ابتدا سببش آن بود که بنده از بیماری وجع صدر
تازه نجات یافته بودم و ضعف قلب داشتم متحمل دیدن کتاب مخالف نبودم و بمجرد دیدن غیظ و
اختلاج قلب میگرفت و لعده بحضور مجتهد العصر الزمان فرستادم و جناب ممدوح
نقل گرفتن شروع فرمودند و هنوز انشاء الله داده اند و الا استحال که بنده را فرصت داده
تحفه اثنا عشریه را هم بنظر اجمالی دیدم همین که از لکهنو میرسد بالاستیعاب و طالعه بنظر اجمالی

می‌بینم زیرا که بالفعل بنده را حاجت همینقدر است که آنچه بنده تحریر کرده‌ام جواب‌هایش در آن
در آن کتاب نباشد و بعده هرگاه مشغول بجواب کتابش میشوم حتماً مثل مطالعه محیطی که از کیمیا
مطالعه زواید الله که اغبیا میسازند حرفاً بالحرف خواهم دید و مثل مشهور گرد دیوانه هم بکار خود
هشیار می‌باشد اگر بالفرض بنده مجنون هم باشد تا هم چنین بوالعجبی نخواهم کرد که کلام حریف را
نادیده تحریر خود در آن باب فرستم یا شهره دهم ازین مهر خاطر عنایت مظاهر شرف افزای اطمینان باد
وجناب که بر تبصیر بصارة العین مسرور میشوند بنده هنوز در نیافته‌ام که از آن کتاب چه فایده و
سابق که مجملی رقمی بود فاقد الادراک کما ینبغی درکش نکرده بودم و از فکر هم افتاده‌ام بتفصیل
رقمی فرمایند که اگر مفید باشد از خود فقیر محمد خان صاحب بهادر میتوانم طلبید و رای بیاض
هم مطالب نافع بهم رسانیده‌ام از جمله از فتح الباری اثبات خلافت یزید در شرح حدیث
منع عبدالله بن عمر که از خلع بیعت یزیدیان صراحةً برآورده‌ام که خبر کسیکه سیاه را سفید کرده
جواب نمیتواند داد و لطف اینکه در مقابل بنی امیه عبدالله بن زبیر را هم ابن عمر خارجی و حب القتل گفته
لکن بنده اکنون بعد استخراج حدیثی مفید سبحان الله زمزمه که مبادا همچنین در کتب حدیث هم باشد چنانچه
المنی بپایان از بودن سند حدیث اصحابی کالنجوم در طرق شیعه از تحریر خدام در یافته‌ام برای
برای خدا ازود رقمی کرد که چگونه و حسبان سند پیدا کرده و هرگاه سند چنین حدیث در طرق
شیعه یافته شود باز سر را کدام سنگ توان زد و اگر جواب انوار بدریه را کسی متصدی شده باشد و
ملازمان دیده باشند از آن مطلع و کتاب الامامة والسیاسة میتوان کشود و ملاذ الاسلوب تحریر کرده
خلایق عام پسند است و خالی از شوخی نیست اذعان خاطر عاطر باشد که اگر این کتاب میسر شده

نزد او قاصی نباشد مگر دانی متوسطین فی بادی النظر معترف اطلاق این مذهب تسنن میشوند و
غلغله کتاب ناصب بر پا میشود و غرض هم همین است که بالاخوانی و بجای آن برده عمر و طالم قسم
و فاکردنی نمی نماید که ازین کتاب هم فارغ شوم و بجواب هفتاد و دو دو برابر هم توانم پرداخت
پس انشاء الله تعالی بحکم الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا حقیقت این مذهب حق بر من بعد مرگ
زیاده بر منکشف میشود و بعد از سر من کن فیکون شد شده باشد و جب کفایی است کسی مستعد
جواب شود بانه و اگر فقط مستعدی جوابش میشدم حال قوت منصب معترض و مانع نسبت
و مستدل معلوم است تالیف شده رونقی میگرفت و اگر فرض مستبعد عمرم وفا کرد جواب
کتاب ناصب جزء این کتاب کردانیدم اگرچه با ضعیف هم خواهد بود از قوت ابتدای
کلام کویا در آن هم قوت خواهد بود حکایت رساله عجیب که باعث استعجاب خلقی از دنیا
پرستان نزد محمد رستم خان بدبختی ز ملت اثنا عشریه شد هرچند دیدنی نباشد مگر مشتاق
شدم که چه نوشته است و امید وارم که از اسلامی نام نامی جناب والد ماجد خود و اینکه
زمانه را هنوز بوجود ذی الجود شان شرف حاصل است آگهی و دو از سن خود جناب مستطاب
شده حال بزرگی مدعی نیابت صاحب الامر علیه الصلوة و السلام شنیده ام غیر ازینکه خطی
بر ڈاک انگریزی از اکبرآباد از جانب شخصی کم علم آمد که او هم ادعای فرستادگی داشت مگر
غالبا از شعبان آن بزرگ نباشد بی هیچ دیده جوابش نوشتم پس بلا زمان ارشاد سما زند
که آیا این حکایت از زبان صاحبان انگریز قریع صماخ خدام گردیده است یا از مردم عرب و عجم
در شوق اول بی اصل نبوده باشد و چون خبری از اینگونه امور با تو نیست و آثار ظهور هم هنوز

در حجاب خفا غالباً شهید بوده باشد مگر الا زمان ثمرند که آن تو زعیل موسوم با حمد را
که هیچ لیاقتی دینی و دنیاوی علمی و فضلی نداشت و نه خود شهید بود و نه در اصحابش کسی
مولوی اسمعیل و مولوی عبد الحی یکجا رسانیدند و شگفتر اینکه زمرهٔ از نوع بشر امروز موجود
کالعیاذ بالله قائل غیبت آن نامشخص هستند و زنده میدانند و بنده متحیر بودم که لم چیست که
ما مردم را با وجود مطابق عقل بودن معتقدات حقه و آثار و امارات حقیت آن رسوخ اعتقاد
آن نمیباشد که متمذهبین مذاهب باطله را میباشد بعده از خاطر سر برزد که از بردستی [illegible]
حضرت ابلیس سنگ را و ما و رهنمای شان همتش مصروف بر متزلزل ساختن اعتقاد ما و توثیق اعتقاد
شان بالجمله انچه از حال آن بزرگ منقح منکشف شود البته بر زبان خامه منقول خواهد شد حالیا
بگذارش حال اختلال میگراید که بعد تکاپوی بسیار حاکم دوم صدر عدالت اعنی مستر [illegible]
بهادر عدم منظوری اپیل متعلقه مانده را منظوری متغیر ساختند امید باشد و بود حسابا
بورد که خود مصالحه که با زمیندار سابق میشده کردن نداند و خیلی بر حرف صلح و بیع میشدند
حالیا خود میگویند که مصالحه ساز ید الامارا ضرورست که کیفیت فسخ نیلام بنواب گورنر جنرل
بنویسیم و حالانکه زمیندار سابق اسوله بجمله دو او بن تحصیل گذرانید و شرب باطل دست نیلام
منظور کردند و از حضور گورنر بهادر هم منظور کنانیده طلبیدند حالا خود چنین میگویند ذالک عجب عجاب
و بنده گو منهمک بزخارف دنیوی هستم مگر بر خسارت دنیوی اینقدرها متالم نمیشوم لیکن حقیقت
حال اینکه بجهت ضرورتهای این علاقه که تفصیلش از ذهن خدام محو است مدیون بسیار شده ام
و جم غفیری از فرزندان و امثال آنها متعلق بحقیر و هرگاه زمانی بترفه بسر گذرد روزی

ارباب بسیر بهم رسد باز اعسار اوقات خیلی رنج میدهد و تبدیل بدنی که بالاخره خود بخود

میشود مگر مدتی بدین جهت خسارت و ضرر بسیر رسید و بنده عزم تلاش معاش ندارم و اگر داشته

باشم کجا میسر والله المیسر لکل عسیر جا از اشفاق عمیم که هر چند تعشق محتاج الا زمان معلوم اتم است

که نفس کشیدن محتاج استعاره فرصتی است لکن این خو کرده عنایت را در رنج انتظار زیاده

نه پسندند که بدو کلمه مشعر خرمی مزاج تقصد امتزاج ورسید عرایض همین نسبت یاد آوریها

سرفراز فرموده باشند ملاذا حرفی از زبان خامه عنایت رقم چکیده که ناکرده گناه خیلی خجلم ساخت

یعنی تو هم خیرخواهی خدام نسبت با صاحب تشید باالله من لک چند از نامساعدت بخت نارسا

بملازمت سامی فایز نشده ام مگر بمفاد بیت در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل هر که دارد

آرزو بیم درسخن بیند مرا همه حال جناب باز تحریرات جناب یافته رهی بنده عنایات

و معتقد کمالات ذات با برکات شده ام و چه عرض سازم که چه یافته ام و جناب که این احرارات

دین از جد امجد خود بارث دارند عبدالقادر بداونی که احوال اکبر بادشاه و فضایح

عهدش در امور دینی بمفصل نوشته یاد می آید که صحبتهای خود با جناب تقدس مآب شیخ الشیوخ

نگاشته و نگاشته که درین وقت که آثار اسلام مندرس و ضعف دین شایع و ذایع من

ایمان کو معاذالله بدمذهب یعنی رافضی هستند مثل جناب مجدد و درکسی نیافته ام والحمد

للنفس جناب نقل رنگین مشهور در باب خط خود رقمی فرمودند حالم ازین نقل هم رنگین تر است که اکثر

سخن خود هم برای خواندن نوشته خود بردم حرکت بیجاست یعنی نمیتوانم خواند و ازین است

پیشتر با انشای خود هم و املای دوستی که عیب الاسرار هستند میباشند مخدوما هر چند عنایت

میکشم مگر هوای احتظاظ مکالمت با مثل خدام المعی لوذعی توسنی میکند حال اینست سبیل
اینکه بی سبب با بنده الفت بسیار میکند و هر چند الفت واقعی کجا و اگر بنده دو سه ملاقاتش
تقیه میکردم ربط بسیار میشد و هرگاه اگر معنی تبری از اسلافش میکردم بجز خنده
جواب نمیداد و این کس صوفی مذهب بوده است با هفتاد و دو ملت یکیست و با جناب قبله
و کعبه مجتهد العصر محبت با او د جناب ممدوح بجبر و قسر بسر کلامش آورده و با ناصب
معاندت شدید دارد و بنیه کفش دوزی پدرش با علان میگوید آنچه سابق تالیف کرده
بالفعل جواب رساله که بالاخره جناب سید محمد باقر صاحب خلف بزرگ مجتهد الزمانی
تالیف کرده بودند از مدتی مینوشت قریب بختم است بالفعل که اجزای عیار بر کلیه پیشتر فرستاده
خواهد شد اگر اجازت فرستادنش بخط مستقیم بعد ارشاد نشان ممکن میشد بوجود اولو ست
دشت و الا تابع امر حرف معروضه را باز اعاده میسازم که گفتن عزیز دهلوی که معارف را
دیگر و شخص دیگر است او دلیل بر اینکه در آن کتاب بسیار فضایح آنهاست پس کتابیکه او منتخبات را
بهم رسیده بود کتابی دیگر یا مختصر از معارف باشد و قول عزیز که بسیار خدع و تلبیس میکند
و مثل ثعلبی رایی حقیقت و نسبت مسایلت مثل مولف کتاب ریاض النضره که از هر جهت ملیح بشهر
عمر بر آمده است و زمخشری را غیر معتمد میگوید حجت قاطع است که آن کتاب از ابن قتیبه و
مطالب منافی مذهب اهلسنت دارد و احتمال اینکه کتاب امامت و سیاست را اغلاط
معارف نوشته باشد خیلی مستبعد ملا دانسته ام احتظاظ مکالمه معنوی را هم اختیار
از دست بوده عنان گسسته رقم و حالیا از وادی اطناب و اسهاب بر گردیدم زیاده

ایام دوست کامیاب کام باد تحصیل کتب که جامع مباحث ابراهیمی از آن استناد کرده
و بنده را بهم رسیده تفسیر کبیر رازی و تفسیر کشاف و تفسیر بیضاوی و تفسیر معالم التنزیل تفسیر در منثور
تفسیر مدارک تفسیر ثعلبی شمس سیاره تفسیر نیشابوری و تفسیر مجمع البیان و صحیح بخاری و صحیح مسلم
و سنن نسائی و فتح الباری و کنز العمال مرآة الجنان یافعی و واقدی و تاریخ ابن خلکان انسان
العیون مشهور بسیره حلبی و مشکاة و بعض شروح آن لکن اتفاق تطبیق نشد و ترغیب و ترهیب
و مودة القربی و جذب القلوب و نفحات الانس تاریخ خمیس فی احوال النفس النفیس تمهید ابو شکور
جامع الاصول لسان المیزان و روضة الاحباب مدارج النبوة و معارج النبوة و مقصد اقصی
و امامت و سیاست و نهایه ابن اثیر و مجمع البحار و فائق زمخشری و ربیع الابرار و استیعاب
و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید اتفاق تطبیق نشده و تاریخ الخلفا و ریاض النضرة و حیوة
الحیوان لهذا بزرگی که در خدمت شان تعارف داشتم باشتهار بی اصل ادراک این فاقد الادراک
خطی متضمن چند اعتراض نوشته اند و از مستبصرین هستند نقل آن اعضالات ملفوف هرچند
ضیق فرصت خدام کرام معلوم آنهم فکر رهنمائی شده فرمایند تا جواب خط شان نوشته ام مسئله
عدل که اصل القضا و قدر است غموض این مسئله بجمیع ادیان سابق و در غایت ظهور مخصوص
اسلام نیست و بیشتر مبنیان و مرجع عدلیه نباشند مگر خدای جلیل را ظالم که نمیتوانند گفت عبارت

اعتراض اول اینکه در تفسیر خلاصة المنهج زیر آیت واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة
مرقوم است که هنگام ترک امر معروف و نهی منکر و بال و نزد ذنب خاص بمرتکب نمیباشد
بلکه عام و شامل غیر مرتکب هم میشود حتی اطفال صغیره و مجانین و حیوانات را هم فرا میگیرد

انتهی خلاصته مخدوما این قول با صل اصیل امامیه اثنا عشریه ایدهم الله بالطاف الخفیه
والجمله که عدل ست نمیسازد معذب کردن این بیکناهان بگناه دیگران یعنی حوا عبادت

اعتراض دوم معنی آیت کریمه فلما تغشاها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما
لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاهما فتعالی الله
عما یشرکون ارقام که بظاهر موهم صدور شرک از جناب ابو البشر علی نبینا وعلیه السلام
نعوذ بالله منه چون بنا بر مذهب فرقه حقه صدور صغایر از انبیا بلکه تجویز صدور مثل آن از جناب
ایشان علیهم السلام جایز نیست چه جای شرک پس آیت مذکور را تاویل طالب ست و تاویل
صحیح قریب القیاس باید علاوه بر آن در تفسیر مذکور مرقوم ست که حضرت حوا علیها السلام
سوای یکباره در هر حمل یک پسر و یک دختر توام میزادند و پسر یک حمل با دختر حمل دیگر که جدا
وهمین ست منشای قتل هابیل و جناب مجتهد العصر حضرت سید محمد صاحب دام افضالهم
متعه جای ارقام میفرمایند که نکاح برادر با خواهر کاهی در اولاد حضرت ابو البشر علی نبینا
وعلیه السلام بوقوع نیامده حوریه بنکاح حضرت شیث علیه السلام و جنیه بنکاح ولد دیگر
حضرت آدم علیه السلام آمده و همین روایت نکاح حوریه و جنیه در کتاب مستطاب من
لا یحضره الفقیه مذکور ست درینجا دو استفسار ست اولا اینکه صاحب خلاصة المنهج روایتی را
که موافق روایت عامه ست حوالی تفکر فرموده وثانیا اینکه درینصورت که نکاح
حضرت شیث علی نبینا وعلیه السلام با حوریه و نکاح ولد دیگر با جنیه [illegible]
پس حضرت آدم علیه السلام اولاد دیگر از ذکور واناث داشتند یا نه اگر داشتند

از دواج شان چگونه شد سوای آن دو را بصورت منشای قتل هابیل چیست عبارت اعتراض صریح است
سیوم در تفسیر مذکور از ابتدای سوره ممتحنه در مطاوی بیان حال حاطب بن ابی بلتعه مسطور است
که جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بحق او فرمودند که او را بحالش بگذارید از او
اهل بدر است و بدریان را حق تعالی وعده مغفرت فرموده است که باینهمه عصیان او را باید
مغفرت بشود انتهی خلاصته حالا عرض من است که اصحاب ثلثه هم از بدریان هستند
میباید که ایشان را هم بحال شان گذاشته بشود و لعن و طعن بحق ایشان کرده نشود از

نتایج و ثمرات این مکتوب هم چیزی باید شنید در چند

مکتوب اعتراف بغلط خود نموده اند لیکن بمقتضای نفس مطمئنه عبارتی نوشته اند که
ظاهرش نسبت غلط بمرسل عبارت است یعنی میرزا محمد اخباری اوصله الله تعالی الی العتبات
العالیه و نور قلبه بانوار الائمة الطاهرة و حالانکه گناه شان بحکم انما المامور معذور
همین قدر است که عبارت انوار بدریه از مقام مطلوب فرستاده بودند جناب المعنی با وصف
لفظ قدر سی لی بدان نبردند و آن کتاب را که این عبارت دران واقع است از کتب اهل حق
فهمیدند و چندان شادمان شدند که سرور عید با شجاع الدین ایشان از یاد رفت و آخر بالتقاط
میر لنصاحب را در مجتهد الزمانی که در فن کلام کما ینبغی ممارست ندارند کما عرفت و ستعرف
مزیدا علی ذلک بیدار گشتند و بکمال تاسف استغفار کردند و حالیا نوبت بدانجا رسید که
بعد از یافتن عبارتی برای الزام اهل حق اعتماد بران میکنند چنانچه عبارت شان
جائیکه دعوی ثبوت امامت یزید بعد از یافتن بعضی از عبارات کتب اهل سنت کرده اند

دلالت بران میکند بلی راست گفته اند مار گزیده از ریسمان می ترسد و انچه نقلا از بیاض فرموده
که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را الخ و بعد ازین در مکتوبیکه هم کتابتش از دست شما نوشته
تفصیل این اجمال العمل آوردند و گفته اند که ابن حجر عسقلانی در مختصر تاریخ الخلفا سیوطی فرموده
انتهی مختصرا باعث سلب حواس از بنی آدم است و سیجیی تفصیله انشاء الله تعالی و تفضیح انکه کذب
و افترا و حال جامعین بیاض بهمرین دیگی معلوم شده که مکابره را در انتخابات خویش دخل
داده اند تا انکه جناب اسوة المتبحرین در غلط افتاده و دانسته اند که کتاب از کتب اهل سنت است و
عبارتش را از میرزا محمد صاحب طلبیده و بطور بشارت نزد هم مذهبان خود فرستاده اند
حاشا که کسی از علمای سنت کتاب سیاست و امامت را از کتب خویش قرار داده باشد
و انها که ترجمه ابن قتیبه نوشته اند شیئی از کتب او را یاد کرده اند مگر کسی از جمله تصانیف او
کتاب امامت و سیاست نام نبرده و حکم جناب مستطاب اسرار مکتوبه بیاض چنانکه بلا فور الیه
رسیده اند دیگر کسی از ان آگاه نیست صراحة دلیل برینست که او معاصر جامعین بیاض و انتخابات
شانرا بر شمرده و بهر حال چون خود اعتقاد بدان دارند که جامع بیاض رطب و یابس جمع کرده
و تمیزی میان این هر دو ننموده و از ذهن و فطانت بهره نداشته پس کتاب امامت را که هنوز
اصلاح آن تمام نمیشود و محو و اثبات نهایت نمی انجامد مرویات و انتخابات او مملو گردانیدن
از عجایب خیالات است که گاهی مثل آن بگوش کسی درین جهان حیرت زا نخورده باشد خود
اعتراف دارند که مرحله دشوار گذار است که انچه برای الزام خصام بدست آریم باید که آن
در کتب خویش نیابیم و این امر بدون مهارت فن و حصول تبحر و کمال فطانت و سلامت

ذهن چگونه متصور است و هرگاه این امور از جامعین بیاض خود مسلوب است پس کشکول و
انبان ایشان تشبث کردن بشیر برپای خود زدن است و ازینجاست که چون بعضی از منتخبات
خود را که از بیاض برچیده‌اند و نص قطعی در ابطال خلافت راشدین فهمیده نزد مولوی
نورالدین فرستادند و تقریر بنده را جواب ایشان در وقتیکه از اکبرآباد بلکهنو آمده چند بار نزد کمترین
با پاس تقیه می‌آمد شنیده بود دستورده و حضور والاهم لب اعتراف گشوده‌اند انتهیه باقرار
ایشانست ورنه حال مجلدات بیاض مذکور که همه ایشان دیده‌ام گفتنی نیست در هیچ مقام
بیاد نمی‌آید که چیزی بدون دخل یکدست خویش نوشته باشند و بعد غور و معاینه بکار
شیعه آید و آنکه بکار تواند آمد جائی مطابقت بماخذ دارد و ازینجاست که صاحب صواعق
صاحب این بیاض را که بدورش علمای امامیه فراهم گشته‌اند از رؤسا محرفین و عماد متکلمین و ائمه
کما لا یخفی و از کلام ابن حجر مقام که علمای شیعه کمتر سوادی ازین بیاض گرفته‌اند جنابان
معلوم شد که اینمعنی را غنیمت وقت دانسته‌اند و باعث نام وری تصور کرده که آنچه در کتب
سابقین مذکور نیست بدست آمده و این خیال مصداق سرابی است که تشنه را از دور مثل
آب صافی مینماید حتی اذا جاءه لم یجده شیئا میرزا محمد مؤلف نزهه مجلدات بیاض
نزد خود داشته و فاضل جابیسی یعنی مجتهد فانی نیز مطالعه آن قرار رسید و آخر را در
معظم جنات مستطاب قدوة اخباریین اکثر سرا از مجلدات دیده‌اند و بعضی از شرکا
برادر همین بیاض که شیخ مهمان خود دانند نیز منتخبات آن را التقاط کرده‌اند و جا بجا بمعرض آورده‌اند
پس در بیاض جز استخوان بی مغز چه باقی ماند لیکن بکار ما می‌آید که برای کتاب امامت

توده توده از بیاض فرا گرفتند و آنها دست قرآن نینداختند و با وصف ضرورت
اغماض نمودند و ازین معامله هم صریح توان یافت که جناب مستطاب مجتهد بعضی از وجوه
که تصریح آنرا اقتضای ادب مانع است مرویات بیاض را غنیمت دانسته اند و ازینجاست
که مجتهد و برادرشان که هر چند بقول سامی مرد این میدان نباشند لیکن چون اندکی بحقیقت
بیاض دیده اند و پایبست بیاض را در تحریر سامی یافته اند یعنی جزء سوم گفته اند که بر آن
اعتمادی توان کرد پس از تشویشی که در اظهار این افادات دارند که مبادا اشتمال بر مسائل
او لیس اصح که هر دو یار گرد نجات نمیتوانند یافت طرفه آنکه جناب مصنف فرمایند که در ابتدا
با این بیاض نداشتم با این خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید انتهی و حالانکه بعد از
مطالعه رسائل حضرت جامع فضائل و دیدن مجلدات بیاض عیان میشود که بسیاری
از مطالب آنها خود از بیاض است که با وصف بی اعتنائی بدون تطبیق نمودن فرق
حاصل بکار نبرند اکنون که در فکر تصحیح و تطبیق افتادند بهتر آن است که در منتهی الکلام افادات
ایشانرا که از نتایج افکار خود قرار داده بودند چنان بهم زدم که با قرار خویش سید
بوده اند اکنون میخواهند که ماخوذ را با ماخوذ منه تطابق دهند تا بار دیگر در مغلطه نیفتند
و بعنایت ایزدی دلائل عقلی و نقلی کما اشرنا الیه آنفاً چنان بقلم راسخ است که بعد از
ظهور آن افادات که هنوز در غیبت کبری افتاده و هر چند جوابش بذمه فقیر نباشد
بسبب آنکه آن افادات کتابی جداگانه است و بر نقض کتاب فقیر مشتمل نیست اما ادنی
فقیر بکشف تلبیسات آن کافی خواهد بود زیرا که قبل ازین که جناب رئیس المتکلمین با نتحال

معاذ

روایات که در بیاض ست درآمیخته‌اند و بسرقه آن مشغول شوند نشیب و فراز آن میدان
نوردیده و پست و بلند آنرا سنجیده‌ام و مثل مشهور است که زده را میتوان زد
که حضرت خان علام رافزای مخلصان در بهم رسانیدن آن روایت که در حق حسن بن علی مجتبی
چرا اینقدر رنج و جهد افتاده‌اند سببش آنکه بر تقدیر این روایت طعن مشهور که درباره
انزال عن منبر ابی بکر است بخوبترین وجوه در باب صدیق اکبر تقریر خواهند کرد و هیچ
کار اگر بالفرض دستیاب هم شود سودی بر آن برای شیعه مترتب نیست و این امر را
باحادیث شیعه که هم در علل الشرایع و دیگر کتب معتبره مرویست در کتاب ازالة الغین
عن بصارة العین فی اثبات شهادة الحسین بعنوانی ثابت کرده‌ام که مزیدی بر آن
متصور نخواهد بود و آنکه در حق قاضی نورالله شوشتری که برادر معظم جناب ایشان را حضرت
مفتری میدانند و ملقب بلقب خراش یعنی شیعه تراشش لقب میکنند و جناب مجتهدین
جناب گو بر زبان نیارند مگر از تحریرات سامی ایشان اعتقاد این مضامین چو دیده است لفظ
شهید رابع از قلم تحقیق چکیده باعث حیرت است که شهید اول نزد ایشان محمد مکی است لقب
و شهید ثانی لقب زین الدین عاملی و شهید ثالث همین نورالله شوشتری و بعد از تحریر این
شیعه کر کذاب بشرح حال شهدای دیگر هم عیان میگردد که در مدارس روم و شام
اعتباری پیدا کرده بودند و در لباس نفاق عالمی را بضلالت افکندند غرضکه هر یکی از این مسکان شهید
در اضلال و تلبیس خلق سرکار یگانه روزگار بود بار خدایا مگر شیخ مهین اکبر
ساکن مهمان بوده‌اند و در تصنیف رسائل دستگیری مینمودند و آخر باعث نداشت

چنانچه دریافتی شهید ثالث بالخیر قرار داده باشند و تقدم این متاخر که بر قتل ایشان که
بسبب محبت عجوزه دنیه واقع شد بالیقین بیست سال تا کذشته باشد باعتبار شرف
خواهد بود فلیتدبر فانه مطائبة لطیفة هندیة وانچه در امر میزان تقریری کرده اند حقیقتش نسبت
که من وزنی نزد نورالدین مذکور حال تصنیف جناب خان ملیمی و زان میکنم که اینقدر از
فن غافل اند که هنوز کتب رجال را ندیده و نه اسامی آن از زبان علما شنیده اند و به تفننات
علامه دهلوی پرداز ند الحمد لله که چون آن شخص مقتضای خیر خواهی ایشان را ازین قسم امور
مطلع کرد اعتراف نمودند و جز اقرار چاره نیافتند و صریح کفتند که فلانی در امر
میزان ذهبی غلط نکفته و از اینجا حال تبحر و غزارت علومیکه تعلق بفن کلام دارد بمیزان
عقل توان سنجید والمنة لله که هنوز تردد دراین امور که قبل از تعرضات فقیر
یقینیات وقطعیات نزد ایشان بوده موقوف نمیشود حتی که مولوی نورالدین احسن
سیرو دکار جناب مسئول ست که اکر معلوم باشد که معنی کتاب کیست اشعار فرمایند
و درینمقام شعر مشهور چه قدر چسپانست شعر چه خوش کفت ست سعدی در زلیخا
الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها وانچه درباره رفع تحیر خود استفاده از جناب
سر دفتر متوکلین و سر آمد متصوفین نمودند و بالفاظ معلوم که لفظ ریشائیل بدان
مشعر ست اذکر دند و بران مکتفی نشده لفظ تسخیر شد و حوالی بشارست داد بدان
ضمیمه کردند از انصاف صاف پیدست که اعتقاد جناب خان که حضرت خانصاحب
مراضعه [illegible] خان میدانند [illegible]

اعتقاد ایشان در بارهٔ حضرت مولانا و آنچه بعد ازین فرمودند بر آنقدر هم زاید است
کما عرفته و آنکه ارشاد شد که معمای معارف که رقمی بود کشوده فی نسبت لایق نیست
که در فاتر طوال در شرحش میباید نوشت مکرر در اینجا هم اکتفا بر ایجاز میکنم و میگویم که قبل
ازین معلوم شده که مولوی نور الدین حسین با کمال اهتمام در تتبع آن کتاب مامور کرده بودند
تا رافضی بودن چندکس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازان بر آید و قدامت تشیع محدثین
ازان باثبات رسد و آنقدر بر هر کس عیان گردد که در آنوقت هم رافضی بوده‌اند و آنکه
این مذهب اصلی نمیدنست اصحاب چگونه بآن میگرویدند الی غیر ذلک و ایشان جستند
و نیافتند چنانچه عبارات و تاویلات شریف که شاید آن نسخهٔ مختصر معارف باشد
الی غیر ذلک بران دلیل است و ازینمقام هم قول صاحب تحفه راست آمد کما هو
فی الواقع کذلک که یکی از معارف تصنیف سنی است و دیگری تصنیف ابن قتیبه شیعی است
و آنچه اکابر امامیه مثل سید مرتضی در تبصرة العوام بنا در کلامش قدامت مذهب خود ثابت کرده‌اند
مهمل و مغیر گردید و تمامی افادات شیعه که تعلق باین کید داشته منسوخ و نابود شدند پس
بنا بافادت مآب که بالفعل رئیس تشیع بذات و الاصفات شان منتهی گشته
و در حقیقت رواج و زینت این مذهب بواسطهٔ ایشان در بلدهٔ لکهنو بوده نور الدین حسین را
منع نمودند که این سر بسته را نباید کشادن و میانهٔ مردمان فاش نباید کردن
که بعد از کشادن این تلمیعات عوام دست از مذهب تشیع خواهند برداشت و مثل
خواص متقین خواهند دانست که بنیاد این مذهب کیست افتاده و این خیج در خانهٔ

که اگر مولوی مذکور از مقاصد و عبارات مطلوب نشانی مییافت چه علم و نظاره که برای
مزید سرور رضی بنهادند والحمد لله که تشیع ابو الطفیل هم باین معنی نیست که بکار معتقدین فضل
آید و برای قدامت این مذهب قوتی افزاید و آنکه در باب فاضل اینی یعنی ابن ابی الحدید
اظهار حسن عقیدت کردند هم از غایت وهن تار و پود عنکبوت میشمایند زیرا که از سکان بلد
قدمای شیعه مخلص یافتن سخت مشکل است این بیچاره دران گرفتار آمده و خود هم این تشیع را
اختیار کرده باشد چنانچه تکبیدت او را ملا مهدی استرابادی اقرار کرده‌اند و
مؤلفش در بحار مجلسی بیان یافتم همچنین در کتب دیگر کما لا یخفی علی المتصفحین و آنکه افاده نموده‌اند
که چون ابراهیم الی قوله از زمان سید باشد از شواهد و براهین قطعیه بر کمال تحیر و حماقت
جنابست زیرا که هنوز در نیافتند که سید مرتضی دیگر و شیعه دیگر کس اند یکی ازانها
رازی است که تبصرة العوام تصنیف کرده الی غیر ذلک و دران کتاب مضمون برای اثبات
قدیم بودن مذهب خود از ابن قتیبه روایت نموده که معاذ الله در اصحاب حضرت رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس که اول ایشان امیر المومنین است رافضی بوده‌اند و بر سر
بطیب خاطر با ابو بکر بیعت نکردند چون نوبت بضرب و شلاق رسید و عنف و تشنیع
اکراه انجامید با ابو بکر رو آوردند انتهی محصوله و این سید مرتضی صدها سال متاخر
از ابراهیم بن قتیبه است چنانچه بعد ازادنی غور و تتبع کلماتش در تبصره معلوم میشود
و باعث بصیرت ناظرین میگردد پس او را معاصر ابراهیم یا چندی متاخر از زمانش
قرار دادن اعجوبه روزگار است که مثلش را ناظرین سامعین در هیچ کتابی و مکتوبی

نخواهند یافت دوم سید مرتضی ثمانینی که افادتش در مائه رابعه بتصریح قاضی نور الله
در مجالس المؤمنین باعث افتخار شیعه گردیده جناب که خود در روبروی فقیر که برسم
عیادت حاضر شده بودم افاده نمودند که من تصنیفات او را هرگز ندیده ام و نه درست
از تالیفات او نزد خود دارم و بنده عرض کردم که شافی او مستعار نزد هست بعد از
حصول توانائی باید دید کجا در مصنفاتش دیدند که او استناد بقول صاحب معارف مینماید
و قدم حادث را ثابت میکند و حال غلبه ظن ایشان معاصرت این هر دو نیز از غرایب است
کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال والمنة لله تعالی که خود بعد عجز از تاویلات که در باره
معارف نمودند باواز بلند فرمودند که عدم تطابق نقل با وجود تنصیص علما بسی جا بکار
می افتد آنچه در باره ابن قتیبه از تحفه نقل نمودند و فهمیدند قطعا باین معنی حاکمست که هر دو
امر بجای خویش نیست چنانچه بر بیننده عبارت آنکه قبل ازین وارد کردم پیداست
مقصود حضرت علامه دهلوی آنست که ابن قتیبه فقرا نسبت کتاب معارف سوی خود
یا همنام خود نموده فاعتبروا یا اولی الابصار و ازینجا قیاس باید کرد که حال شخصی که
در فهم عبارت سلیس حضرت علامه دهلوی که در صفا ضرب المثل است چنین باشد او
کتاب منتهی الکلام را چگونه تواند فهمید چه جای آنکه جوابش قصد فرماید و لایق آن
باشد آمدم بر اینکه در نسخه دیگر از معارف که ابن قتیبه شیعی است چنانچه تعدد معارف
بران دلیل است اموری مذکور است که منافی مذهب اهلسنت باشد پس از قبیل ایضاح
واضحات است کتاب عالمی از شیعه که در حال اصحاب و امور دیگر که تعلق بدیانت دارد

چگونه مشتمل بر منافیات مذهب سنت خواهد بود فقطیکه آن عالم هم تکیه درست و نفاق را
بنصب العین فرماید و از تصنیفات آن همین مقصد ملحوظ دارد و آنکه اهل سیاقین تا ایصال نفع خود
بسواد گرفتند و ضعف ایمان را نسبت بفاروق اعظم نمودند و صاحب صوارم هم
بدان قسم نمود و علمای سنت تعرض با فترای ایشان کرده از ملاحظه مجتهد فانی و دیگر
علمای امامیه گذرانیدند و کسی متصدی بر اثبات آن منافیات چنانچه رسائل و کتب مولانا
رشید المتکلمین نور الله مرقده شاهد عادل هست و مستعرف انشاء الله تعالی حکم نماید که
جامعین سیاقین بهتان را متصدی شده اند چنانچه معمول اهل تکیه سنت و در مبتدی تفصیل تمام
ذکر کرده ام که اکابر حضرات امامیه مثل مجلسی نسبت ضعف ایمان بتصدیق مذهب دینی الی قوم
غفاری در آن وقت نموده اند که از حیات سرور کائنات جز چند سال باقی نبود و انچه خود
در بحار و حیات القلوب موجود هست چه مجال دارند که انکارش نمایند حالیا آن عبارت که
وعده به بیانش تعلق گرفته و دال بر نسبت که رشید المتکلمین تکذیب صاحب صوارم فرموده اند
در آن مقام را بنظر سامی هم در آورده و صدای زهر دو طرف بر خاست باید شنید که
جناب شان در آن وراقیکه از بلده بنارس نزد مجتهد فانی فرستاده اند در اینمقام میفرمایند
قول عینی در شرح صحیح بخاری میگوید که حاصلش اینست که اگر کسی سوال کند که وقوع این
شکوک و شبهات از عمر دلالت میکند بر عدم ایمان عمر جواب گویم محتمل که عمر در آن وقت از
جمله مؤلفة القلوب باشد الخ مخالفین تکذیب این نقل میکنند و میگویند که اگر انجناب صادق
اند نقل عبارت آن کتاب مع سباق و سیاق کرده بفرستند و نشان دهند که این سوال

وجواب دران در کدام مقام واقع است الی اخر العبارة وعبارت کتاب ایضاح که
خطابش بالذات بجناب است بعد عبارت مجتهد فانی که آنفاً منقول شد باین الفاظ حسن
ترتیب یافته که اگر جناب والا شرح عینی را بچشم خود مطالعه فرموده ازان عبارتی را که حاصل
مضمون نقل کرده جناب مجتهد باشد بقید مقام قلمی فرمایند ونقل را بتصحیح رسانند
اکثر کتابهای کار اثرا از قید حدید سوءظن نسبت بمجتهد مؤتمن وا رهانند انتهی بلفظه وجواب
مقدمه ثانی بر تقدیر تسلیم هم در کتاب مذکور بعنوان الزام بدین لسان نوشته ام که اگر ما
دیده خود را از نشیب های تعصب نتوانند برداشت وحکایت شیعه خلافت بلافصل قطع نظر
ازانکه افترای جامعین صحاح است بر اصول امامیه هم در مناظره پیش نمیرود زیرا که اگر اصحابی
مسند نسبت حضرت امیر را حاجت باد له دیگر که اهل افترا وضع کردند وبسیار آنکار از برای آن هم
نمودند نمی افتاد فکیف اصول معتمده اهل حق و قد تقرر ان الدرایة خیر من الروایة وانکه مسوده
که از حضور کرامت ظهور صدائی نشنیدم جوابش آنکه سابق اشارتی بدان کردم که
قبله وکعبه ایشان چون دیده اند که در رساله امامت غیر از کاسه لیسی جامعین صحاح ومانند ایشان
چیزی دیگر نیست آن بیچارگان مهر سکوت بر لب زدند و بانگی نه برداشتند و ظاهر است
که اگر مضامینش لایق ستایش میبود چگونه خاموشی اختیار میکردند وخموشی ایشان در عدم
مقبولیت رساله مذکوره برابر هزار دلیل است افسوس که جناب مستطاب نتوانستند صحت را باو
المعیت و نوعیت در نمی یابند وانچه تحقیق نوری را درباره مجتهدین تصدیق کردند و تنها
تمام ادا نمودند نص صریح است درانکه جناب تقدس انتساب خود اعتقاد ندارند و ایشان را

در فن کلام لایق و مستعد نمی‌هستند و تمامی لیاقت و استعداد در اینباب ذات مکتوب الیه
منحصر می‌پندارند و افسوس می‌کنند که چرا کتاب خود را برای اصلاح پیش مجتهد فرستادند
و از ابتدا چرا زانوی ادب پیش مولوی نور الدین ته نکردند و بنده را اعتقادی تعجبی در
سر است که اگر این شخص بر طبق وعده خود نزد جناب ایشان حاضر می‌شد چون چند ماه بلکه قریب
یکسال در صحبت فقیر بر معایب مذهب شیعه مطلع گشته بود و بر مکاید جاه طلبین بعض بیان
وضعف ادله شان یقین حاصل نموده است هیچ خشک و تر ایشان بلا نقض و جرح باقی نمی‌گذاشت
و از اینجاست که چون از تعرضات او اندیشیده دانسته‌اند که تحریرات و تقریرات سیاله
امامت را پسند نخواهد کرد و زیر نقض و منع و معارضه خواهد گرفت فرموده‌اند که بشر بر
زلات آگهی نخشند ولیکن اینهم خیال دارند که مباحث دینی خالی از نفسانیت نمی‌باشد
و رطب و یابس همه گفته می‌شود و از اینجا صاف معلوم شد که او را از اصلاح و محو و اثبات
منع می‌کنند و میخواهند که فقط سد اعتراضیکه ظاهر الورود باشد و در خاطر عوام خطور کند
قصد نماید و دگر هیچ و نمیخواهند که کلام را بی غبار سازند که این از طاقت ایشان
خارج است الغرض فقط گول عوام و فریب اراذل ناس مطمح نظر است تا بدانند که فلانی کتابی
فرستاده بود و خانصاحب هم جواب نوشتند نعوذ بالله من اختیار النار علی العار
و از اختلاج قلب و اشتعال نائره غیظ و غضب بدین اجزای کتاب منتهی الکلام نیز مبرهن
و روشن است که جناب مستطاب بکمال حیرانی و ضعف اعتقاد دست‌افشان گشته‌اند و الا معقول
نیست که شخصی فن کلام را ممارست کند و عمر عزیزش در این شغل صرف کرده و بدین کتاب

حضم منهج القلب شود دیگر وقتیکه تبصیرتی نداشته باشد بخدای کریم که من هرگاه بر رسائل
وتصانیف دیگر ایشان و هم قدما و متاخرین ایشان مطلع میشوم موجب ظهور خطاهای
ایشان در سطاوی عبارات گردیده سرور و ابتهاج میکردم و نفس ما توقف میخواهد که قلم بدست
گیرم و بر لغزشات ایشان اعلام نمایم والمنة لله که اکنون جناب مستطاب تحفه اثنا عشریه را
و انهم بنظر اجمالی دیدند سبحان الله رسائل در فن کلام و مبحث شیعه و سنی نوشتن و تحفه را آنچنان
چنانچه باید ندیدن کار جناب اولیای جناب است نه کسی را مردم دیگر غلط گفتم زیراکه شخصی
دیگر را حریف و هم سنگ ایشان هم نیافته ام قریب بیست و چهار سال میگذرد که در فیض آباد
غلغله برخاست که بزرگی از متکلمین امامیه از بلاد مشرقیه رونق افزوده اند که نام شان
[illegible] و جواب تبصره حکیم سلامت علیخان مرور مغفور که به بسط و تفصیل نوشته اند
همراه دارند چندی از بزرگان باعث شدند که ملاقات باید کرد و اگر آن شخص رغبت
مناظره نماید قیل و قال هم باید نمود باری با تنی چند رفتم و اشتیاق خود را درباره کتاب
مسطور ظاهر کردم خدمه خود را آواز داد که هان زود بیارید پس کتاب را گشود و در خواندن
شروع نمود قضا را بعد از خواندن تمهید این لفظ بر آمد که تبصره والا مینویسند گفتم والا
چه معنی داشته باشد زیر لب تبسم کرد گفتم حقیقت حال چنین مینماید که جناب لفظ هندی
در این مقام استعمال کرده اند چنانچه هندیان در محاورات خود برای ره فروشی مثلا
میگویند سرکاری و الا الی غیر ذلک گفت البته من کنایه از رذالت نموده ام و این لفظ را
برای همین مصلحت ایراد نموده چون یک دو ورق از مساحت خویش خواند یقین دانستم

که مطلق

که مطلق با فن کلام خصوص بحث شیعه و سنی آشنائی ندارد برای اتمام حجت و تخجیل کردن
معتقدین او گفتم که شما کتاب ذو الفقار دیده اید گفت نه اندک نه بسیار گفتم صوارم و حسام
مطالعه آورده اید گفت زنهار بار فرمود که موضوع این کتاب چیست گفتم بحث فریقین و از
افادات مجتهد جالسی باز گفتم تحفه اثنا عشریه بنظر سامی رسیده گفت هرگز گفتم بیش احقاق
الحق و مانند آن کجا دیده باشید گفت احقاق از کیست گفتم چون جمال علم و فضل شما بدین درجه
رسیده که هیچ کتاب فن بچشم هم ندیده اید پس بالیقین معلوم شد که آنچه نوشته اید وسوسه شیطانی
بیش نیست باری همه معتقدین حقیقت حال دانستند و انکس و برو ایشان تخجیل گشت انتهی
الحکایة الغریبة بخیال نداشتم که این قسم حکایات را بر زبان آرم و این مکاتیب را بکمال تستر و
احتجاب مانند امانت نگاه داشتم و نمی خواستم که فاش کرد و لیکن آخر کار جسارتهای
جناب و الحاح احباب باعث بر تحریر این اوراق شد انصاف باید نمود که کسی برای تحریر
مقابل خود اینهمه سند ها داشته باشد از وی اخفا و استتار ممکن نیست حوصله بنده را
باید دید که اینهمه نزد خود داشتم و گاهی در صحبت های مناظره هم اظهار این مکاتیب لفظا و شفاها
نکرده ام باز هم عذر جسارت میخواهم که برای صحیح اسم گرامی اثر نماند و انکه ارشاد نمودند که
بالفعل بنده را حاجت همین قدر است که آنچه تحریر کرده ام رد آن در آن کتاب نباشد بنظر با نسخه
میرزا محمد صاحب موصوف با بنده در بلده لکهنو النقل میکردند لا فی بیش نیست و آن قصه
که جناب خان صاحب و دیگر آنچه در باب حدیثیکه تعلق بایت کریمه داند تفسیر آیت الا القربی
نوشته بودند میخواندند اتفاقا شخصی گفت که من در کتاب منتهی الکلام دیده ام که مولوی صاحب

هم جستجو بعنوان جلد بدعلمی کرده فرمودند که بیارید تا ببینیم باری آن مقام را بر آوردند
و برملا خواندند و چنان نمود که تا آن مقام را از منتهی دیگر نکنند تقریر ایشان در رساله امامت
ناتمام است فرمودند که اکنون فکر جواب هم باید کردن گفتم مباحث را باید خواند و فکر جواب
بعد ازین باید کرد باری سخن در مباحث دیگر افتاد کسی گفت که جواب این مبحث نیز درین کتاب
موجود است آن بحث را بالتمام از کتاب منتهی الکلام شنیدند و تاسف خوردند و از آن روز
حکم کردند که کتاب منتهی الکلام بغور تمام از آغاز تا انجام باید دید و از تعرضات آن نشان باید داد
و الا این اوراق که نوشته ام بدون تعرض بکلام صاحب منتهی الکلام را یکانست القصه
چنان بعد چند روز بذهن شان خالی شد که اوراق رساله امامت را که تحریر نموده اند خود مخدوش
است و این امر بعد از آن بود که اول اجزای کتاب امامت بدون دیدن تحفه اثنا عشریه
نوشته بودند کسی گفت که جواب این مقدمات در تحفه بابسط وجوه مذکور است پس بحث تمام
تحفه را از باب امامت دیدند و مشقت تمام خود را از تعرضات صاحب تحفه نجات بخشیدند
الغرض چون ملال و کلال پیش از حد بعد از دیدن کتاب منتهی الکلام بحصول انجامید روزی گفتم
که اگر جناب بفکر جواب مباحث منتهی الکلام بقدری که تعلق بکتاب سامی دارد افتادند یقین
این کتاب هم ناتمام خواهد ماند بهتر آنکه کلیتاً از مباحث کتاب مذکور تغافل نمایند و مقید
در دیباچه کتاب خود بگویند که آنچه صاحب منتهی الکلام باین دلائل تعرض کرده و بنقض
و معارضه پرداخته اگر اجل مهلت میدهد و زمانه مساعدت میکند جوابش خواهم نوشت
یا کسی دیگر باین امر عظیم قیام خواهد نمود پس معلوم شد که آنچه درین مکتوب افاده کرده اند

دلالت

و دلالت بران دارد که منتهی الکلام بقدر ضروریست و السطر اجمالی می‌بینیم الی اخره که رای
پیش نمی نماید و خیال خامست هرگز برد چنین مبحث هم مقدر نیافته اند و آنکه فرموده اند که
هرگاه مشغول بجواب کتاب میشوم حتما مثل مطالعه تحفه طولی دارد کیا با مطالعه زواهد بلسه که اغبیا میرسانیم
حرفا بالحرف خواهیم دید الخ حاکم است بانکه اغبیا و ابا الله نور الدین حسین ایشان را نشد
محابین دانسته بجهت آنکه اول بار بتالیف کتاب ماست پرداخته اند بانکه تحفه را دیده بار
بار نوشت از سر نو و مشقت مجدد اهم رسید و تمامی مکاتیب دال برین است که کتاب منتهی الکلام
را تمام ندیده اند و مشغول بتصنیف کتاب ماست کردیده پس او ایشانرا بار بار تذکیر کرده
برای خدا هشیار شوید و بخواب غفلت نروید و کتاب مخالف را بالحضرت ببینید و در
هر لفظ و معنی آن غور و تامل بکار برید و سرسری نگذرید و الا ایمان ایشان در کاسه خواهد افتاد
و حریف باز غالب خواهد شد و بر شیعیان شکست بر شکست خواهد رسید و الحمد لله که از تحفه جناب
ایشان در چنین ازاوراق نزد فقیر در وسط ماه ذی الحجه فرستاده اند معلوم نیست که
که چنانچه اغبیا بمطالعه زواهد بلسه مشغول میشوند و بجهت غبی و غوی دین بی انتقالی
و بخبرستاد خود میخورند و حلق خود میدرند بمچنان جناب سامی با وصف انهماک بمطالعه آن
وعده حتمی نموده اند مطلب کتاب قصر را ندریافته قلم بر دیکد و ورق سیاه بست بر داشته اند
لا حول و لا قوة الا بالله و انچه بعد از تنبیهات نور الدین حسین و میرزا صاحب و دیگر نیشستیا
گفته اند و لیکن بنده اکنون بعد استخراج حدیثی مفید بجان میلرزم که مبادا در کتب جناب
ما هم باشد الخ بر انکه هشیاری و فطانت ایشان قرینه تواند شد و انهمه مساعی جناب

که درباره خلافت یزید پلید بظهور پیوست در منتهی الکلام و کتاب کبیر ازالة الغین عن
بصارة العین فی اثبات شهادة الحسین که در یکصد و پنجاه جزو کلان مختوم گشته مجملاً و مفصلاً
برهم زده ام و اینهمه امور را از کتب معتمده شیعه بر جناب مخاطب و معتقدین ایشان تلبیس
ساخته ام پس لرزیدن ایشان بر جان و مذهب خود بجای خویش است و چنان مینمایند
که بعد از مطالعه کتاب ثانی علی رؤس الاشهاد هم اقرار زبانی به بطلان مذهب تشیع خواهند
نمود انشاء الله تعالی و آنکه میفرمایند که هرگاه سند حدیث اصحابی کالنجوم در کتب شیعه یافته
میشود اکنون سر را بکدام سنگ باید زد خوبش آنکه حضرت وساده ارتی جامعیت خود را
تحجر را بکبریای الهی قسم میدهیم که بموت حرام نمیرند بلکه مذهب حق و راه نجات بگیرند و سر
بسنگ نشکنند بلکه از مذهب تشیع که خود آنرا برفض تعبیر میکنند رجوع کنند برای خدای
عزوجل و رسول او خیر الرسل سر خود را زنهار نباید شکست بلکه رخنه وسواس شیطانی که
آدمی را از اختیار حق باز میدارد باید بست و توبه نصوح از تشیع محدث باید نمود و مذهب قدیم
اختیار باید کرد و آیت کریمه واتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب باید خواند
و اگر بعضی از اشیاع و اتباع باتباع نفس سرکش لعادت اختیار کنند و بشاه راه هدایت مایل
نشوند و بعضی دیگر سخنان نامربوط پیش کنند با آنها باید فرمود و صلای عام باید داد که در
اصول عقاید از الهیات تا امامت و در فروع از طهارت تا وصیت هر اعتراضی که بخاطر
دارید نزد شخصی تقریر کنید که من دست او رجوع بحق کرده ام تا اعتراض شما از تغییر و
تطهیر و ترکستیم یا مشابه آن با فحش و جوهر شما مشتعل سازد بیارید هر چه در کشکول و

انبان نگاهدارید پس مذهب قدیم را که اصحاب و اقارب آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بران مذهب بوده اند و تمامی علما و ارباب اشراق الاشاذی لایعبابه اینهمه مذهب را
خلفا عن سلف اختیار نموده چرا از دست دهیم و مکاید اینها که باتباع ابن سبا دین خود
در باختند چرا گرفتار آییم القصه عقلای روزگار ازین مکاتیب عموماً و قول جناب خصوصاً
که عوام و ادنی در بادی النظر معترف میشوند که سنیان که مذهب باطل اند و غلغله کتاب
منتهی الکلام منتشر میشود و بالیقین دریافته اند که جناب فقط فریب عوام منظور نظر اوست و از اطفا
نور حق در سر افتاده که مولوی فخرالدین از اصلاح رساله خویش چنانچه باید باز رسید از
و دراینمقام نیز ارشاد میفرمایند که ادنی و متوسطین معترف ببطلان مذهب سنیان خواهند شد
و خواهند دانست که کتاب فلان بی حقیقت است سبحان الله رساله در امامت نوشتن و
هیچ مقامی از کتاب منتهی الکلام بسبب عجز و عدم استطاعت لتعرض نرسانیدن و این عقیده
اینمعنی داشتن که مردم معتقد خواهند شد که مذهب سنیان باطل است و کتاب منتهی الکلام
بی حقیقت جز کسانیکه هیچ ندیده باشند و مصداق انهم الا کالانعام بل هم
اضل سبیلا بوند دیگر کیست که چنین خواهد گفت افسوس که و ... نفس گرفتار گردیده و بهره
از حق و راستی هنوز بدست نیاورده اند و انکه در مکاتیب اسمی از مردم یاد کرده
بودند که عمر درین آرزو میگذرد که با علمای اهل سنت یکجا نشینیم و اول دست ها بگردن
یکدیگر اندازیم و زار زار گرییم و باز گوییم که این چه اختلاف است که ...
اتحاد دینی و کلمه گویی پیش آمده عصبیت مذهب را برطاق نهند و از سنیان ...

دست بر داشته بطلب حق متوجه شوید الی غیر ذلک بر خلاف واقع بر آمد والحمد لله
که حق تعالی جناب سامی را مهلت بخشید و من دعا میکنم که تا قیام ساعت و ساعت قیام
زندگی باشند که دو فایده عظیم برین مهلت هفت ساله مرتب گشت یکی آنکه همه کس از اقاصی
و ادانی بخوب ترین وجوه دانستند که زنهار بر رد این کتاب قدرتی ندارند هر چند عرق ریزیها
و جانفشانیها باقصی الغایت رسانیدند ورنه بخیال مردم میگذشت که بسبب عدم مهلت
جواب منتهی الکلام در پرده عدم مستتر ماند دوم آنکه بسیاری از بزرگان که صدیق خفی
و جلی یعنی میرزا مظهر علی صاحب که در فن رمل و نجوم همسری ندارند و کتب کلامیه فارسیه اکثر
می بینند از جمله آنها هستند گمان اینمعنی بود که گو بجواب منتهی عاجز شدند و بالکل نفهمیدند
و لیکن بموجب فصاحت بیانی و طلاقت لسانی در مناظره از عهده بیرون می آیند و حالا
نمایند مساوی در هر صحبت مناظره طلاقت لسانی بلکنت زبانی و سرور شادمانی
با نقباض و نگرانی مبدل گشته و آخر خود در فاتحه که بدست خویش نوشتند الزام خود
یاد نمودند و فرمودند که من کتب خود را بخوبی ندیدم و روایات را یاد ندارم و شما
همه را بدیدن خود و بحکایة یاد دارید پس الزام بخورم و طلاقت لسانی باقی نمیماند نفس این عار را قبول
نمیکند پس مناظره نمیتوانم کرد والحمد لله المجری الحق علی لسانه حیث رجع الحق الی مکانه و
عبارتیکه فاتحه عبارت از آنست بعینها باید شنید که مکالمه لسانی با جناب جائز نمی شمارند
بدو وجه یکی آنکه آن شفیق از مدتهای دراز همین شغل تتبع و تصفح دارند و بنده هر از شغل دیگر مستعد
ام و استعداد بیشتر بطریق معارضه بهم رسانیدند بارا حضور احادیث مذهب خود نیست

پس تأمل جواب باید داد و نفس سرکش این عاجز را لوا رانداز رد دوم مثل مولانا مرزا کاظم
علی صاحب مغفور هنوز الفت و عادت بصحبت گرامی چنان نشده است که توحش تباین رفع
کرده بلکه بتذکر طول اللسان سامی اندک غیظ در می‌گیرد بازروانی کلام کجا و این خوش‌سخنی اگر هست
بتحمل که کار ببادرة اللسان افتد و آن مکروه طبع والاحباب لطف کلام می‌یافتند و بتقدیر
شغف مکالمه باقی نمی‌ماند انتهی بمقام الضرورة من کلامه و آنچه مستفسر باید که حقیت مذهب
تشیع بعد مرگ زیاده تر منکشف میشود و شاید که مراد از حقیت نقیض آن باشد والا حکم
تصور کرده شود که آدمی را یقین جازم بحقیت مذهب خود باشد و گاهی بدین روایات
خود باشند بید برخود بلرزد و زمانی بدین لقای سیر خویش که مخصوص بمذهب تشیع است او را
از امتداد قلب و جگر رو دهد و زمانی از ملاحظه افادات قدمای خویشتن مغموم و ملول شود
که هم پامال شدن وجه معاش از یادش رود و وقتی آنقدر بگرداب تشویش غرق گردد
که امید وصول بساحل نداشته باشد و سر خود در سنگ خارا زند و زمانی بر دیوار شکند و حسرت
بر علمای خود طعن نماید که آب بی لجام خوردند و عاقبت اندیشی نکردند و بخیال نشستند
که حریف چه خواهد گفت و اینهم در افادات خود ضبط کنند که علمای امامیه از جواب انکاح
ام کلثوم با فاروق بحیرانی و عجز گرفتار اند و چگونه عقل سلیم قبول کند که فیض صحبت رحمة
للعالمین همین قدر باشد که خواص ملازمین و خبر شادی و مسعود دی مهتدی نباشند
و لا ریب ظاهر قرآن بزرگی و صلاح مهاجرین دلالت دارد و بدریین یا ان [illegible]
اگر گناه ایشان بلا توبه هم مغفور و هرگاه حاطب بن ابی بلتعه آن گناه کند که فساد [illegible]

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بغیظ و غضب در آید و بعد از آن فرماید که از بدترین او
سب او را بگذارید خلفای ثلثه چه گناه کرده اند که با وصف اینهمه مناقب قابل سب و تبرا
باشند الی غیر ذلک والمنة لله که حقیت مذهب اهل حق از تبرین کتاب و سنت آنقدر بر ساحت
ضمیرم تافته و شعشعه های لمع رایت و ضیا بر فضای قلب این طالب علوم دینی آنقدر
انداخته که لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و سید احمد رحمة الله علیه را که از دست
کفار شربت شهادت چشیدند و بچگونه ثواب اخروی سرخرو گردیدند و از جمله
سادات عظام بودند بلفظ تو بعبیل و ناشخص تعبیر کردن دلالت بر کمال مراعات
ادب نسبت باین خاندان مجد و اعتلا و دودمان اصطفا و ارتضا دارد و طریقه شنیعه آن
سلف تا خلف همین است نگاه کنی که اینها در برادران و احفاد و اکباد اهلبیت علیهم السلام
چه اعتقاد دارند بعضی را لقمار بازی و برخی را طنبور نوازی و جمعی را بعدم طیب
ولادت و سعد و دیگر را بکمال شقاوت یاد می نمایند نعوذ بالله من اعتقاداتهم و اعمالهم
و با اینهمه که شنیده و خبر من اهل حق افتادند و داد تلبیس و تدلیس داده اند و از عجایب قدرت
آفریدگار آنکه درین مکتوب کلمه حق بر زبان ایشان رفت که بتصریح تمام گفتند که کشتن امام
سید احمد رحمة الله علیه شهید شد و اینهم از غرائب روزگار و اعجاز آفریدگار
است که این عبارت هم پیداست که رسوخ و اعتقاد کما ینبغی بر مذهب تشیع ندارند
و تزلزل عظیم دارند و حق همین است که مرجعیت خلائق در بلده لکهنو و فتح ابواب
از هر طرف و اکنون انتهای ریاست کلامی بجناب ایشان و عار و ننگ نفس عثمان

اختیار را از دست ربوده و باصرار و استمرار طالب امری هدایت نمود و آنکه در باب حضرت

[illegible] آید صوفیه و کملا احباب افصح فصحا و ابلغ بلغا سطری چند بر صفحه قرطاس نگاشته

و فرموده اند که حال ریشاییل آنکه الخ بمنزله برهان مسلم است و نزد هر عاقل بلکه هر

و جاهل مسلم که اگر در اوان سابق حسبان کمی را با متانت کیفی هم ضمیمه مینمودند بجهت

در طلب خوارق که باعث ترک و تجرید گشته تقیه را که سنت متقین است [illegible]

اختیار میفرمودند سبحان الله حال قوت اسلامی بدون اتمام منت بجائی رسیده که

سب و تبرا هم گوش میکنند کره برابر و نمی شنوند بلکه برا بسر و روی ابتهاج میروند و

بعد زمانی و سوابق صحبت و خلوت نوبت بدان انجامید که نمونه بعضی از تحریرات اخبار را

بر کتاب فقیر در چند از ورق مینوشتند و بخطاب مینمودند که باین عنوان

میباید نوشت و در دکانش این طریق میباید سپرد چنانچه در لکهنو از مکاتبات

فاضل اخباری بگوشم خورد و از اینجا حال بر اختلال این مسکنه بال [illegible] باید نمود که با

عناد شده که باین هیچکاره دارند جز بن عیبی دیگر با فقیر سراسر عشوه و غرق [illegible]

نظر بعدم [illegible] و چشم پوشی که از ذاتیات اهل جذب و سلوک است یافته اند و بالفرض

اگر احدی از اقارب کمترین هم این پیشه میداشت جای آن بود که مدعیان تصوف و

طریقت و مرشدان مسند مشیخت که اکل حلال و صدق مقال و تنزه [illegible] بر زبان

آرند چه جای آنکه کفش و رزی الجناب الد ماجد نور الله مضجعه نسبت کنند که از روز

ولادت نام نامی ایشان در دفتر دیوان وزارت و وزیر اعظم هندوستان [illegible]

داخل شد و در شاه جهان آباد تحصیل علوم فارسی بوجه کمال و علم عربی بقدر ضرورت
و شغل حفظ قرآن مجید و خوشنویسی خط شکست ممتاز بوده اند و همراه والد بزرگوار
خود که از جمله رفقای وزیر اعظم بودند و بعد از خرابی سرکار وزارت و کارخانه
سلطنت مستاجری مضافات بلده مذکور بنام شان مفوض بود بانواع ترفه و
تنعم بسر کردند و بعد رحلت شان قریب اربعین در بلده فیض آباد نزد برادر بزرگ خود
تشریف آوردند و حساب و کتاب تجارت شان و انتظام امور خانه و تفقد حال و تعلیم و تفهیم
بنی ازاولاد و اطفال ایشان تعلق داشت تا آنکه بعد از عمر شصت سال بجوار رحمت و
همسایگی حق رسیدند و فقیر برای فروختن املاک که از آنجمله محل سرای بخشی فوج
بادشاهی لاله کیرت سنگه و دیوانخانه او بدست شان بود قصد دهلی کردم و مقصود
بالذات ملازمت حضرت خاتمة المحدثین و المفسرین علامه دهلوی قدس سره العزیز بود
که بدین توسل رو نمود الغرض نسبت پیشه مذکور بجناب والد مغفور از همان قبیل است
که دروغ گویم بر روی تو ولیکن این نوع دروغ بفروغ از شخصی بعید نیست که در قصبه
مارهره یعنی حرم شریف پیر طریقت خویش مرتکب امری شود که باعث طرد و ابعاد گردد
چنانچه مرشدزادگانش مفصل روایت مینمایند و بسیاری از اهل علم و فضل اطلاع
کلی بران دارند و در بلده لکهنو اقدام بر آن چیزها نماید که طوایف رقاص و مغنیان نسا
رشک برند کما هو المشهور و بعضی از اقارب او در لکهنو کوچه ها گردش کنند و مصداق
کلام شیخ شیراز قدس سره باشند که آنانکه یوسف را فروشند تا چه خرند و جل فضائل

کما

وکمالاتش بتحصیل امور دنیوی بسر شود و اکثر مکری لیلا بی و حضار جنیان بطور شعبده
بازی وجه معاش و معاد او بوده باشد چنانچه بعضی از حکایات را جناب قدوة الاماجد
والاماثل اسوة فضلا کامل مولوی جعفر علی علوی دام الله فیضهم نیز در قصه خود معاشه
فرموده اند و حسد و حرص را بجائی رسد که گاهی در مجلسی حسبة لله حاضر نشود و کسی را
بهر چند درس نهد و آنانکه از تلامذه او بعد دیدن این امور نالائق بجای دیگر روند
و بخدمت دیگر علما برای تحصیل بقیه کتب درسیه رجوع نمایند در تحقیر سعی آنها دقیقه فرو
نگذارد و عیاذا بالله علانیه آنها را تکفیر نماید و انواع افترآت بر ایشان بندد و هر که
بمعائنه حالش لاحول گوید و بر روی او خندد و ملای نامی مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی
درباره رهزنان طریقت مدعیان مرخ حقیقت بر نقل بعضی از فضلا در حق این فقرا و عرفا
چه نیکو فرموده **مثنوی** نیز شیخ ما از شور و شغب * صبحگه صبحگاه و هی تا هی شب *
سر پر از کبر و دل پر از حجاب * روی در خلق و پشت بر محراب * صف زده گرد
از خران گله * در فکنده بشهر و لوله * خشکی چند کرده خود را گرم * نه ز خالق نه از خلائق شرم
هیچکس را بدل قبولی نه * پای کوبان ولی اصولی نه * نه ز انوار ذکرشان شرری * نه ز
حال سماع شان خبری * حاصل ذکر در ذکر دادن و سر * اثر رقص ضعف پشت و کمر * هر چه
دادی بدست شان خوردند * هر چه آمد ز دست شان کردند * کار شان غیر خواب
کردن نه * هیچ شان فکر روز مردن نه * ذکرشان صرف بهر سفره و آش * فکرشان صرف
در وجوه معاش * بهر آن جست آشنائی شان * تا رهی زراش یک دو شنائی شان * داد ازین

گمرهان ابله داد منحرف از طریق عدل و سداد الی غیر ذلک من اشعار المثنوی المولوی

المعنوی علیه الرحمة من بعد مخفی نماند که آنچه بوالد ماجد رحمة الله علیه نسبت کردند مکافات

آن احسانات است که هنوز خطوط شان تابنده خواهد بود و حدیثی ازان در رساله [illegible] فاطمه

علی من اخرج من اهل البیت فاطمه یاد کردم پس هرچه بفقیر کمترین و اسلاف صالحین [illegible]

دهند بجای خویش خواهد بود و لیکن اینقدر حقیقة الامر است که بعد ویرانی بلده شاهجهان آباد

حفظها الله عن الفساد اعمام فقیر همراه نواب شجاع الدوله در فیض آباد آمدند و بنابر تحفظ

مذهب و هم باقی نبودن رسم قدیم نوکری که اشارتی بدان رفت ملازمت نواب موصوف

اختیار نکردند و پیشه تجارت گرفتند و دکاکین تعمیر ساختند و گماشتگان برای

سفر و حضر گذاشتند و حق تعالی درین وجه حلال آنقدر برکات عنایت فرمود که نوبت

بلکوک دراهم رسید و این بزرگان بعنوانی بسر نمودند که کم کسی از علما و مشایخ و سادات

از پنجاب تا کلکته باقیمانده باشد که دران شهر رسیده محتاج اعانت گردیده باشد و

ایشان حق خدمتش بجا نیاورده باشند و در تاجران وقعی و اعتباری که برای ایشان

آنقدر بود که در فیض آباد ضرب المثل بوده اند این است حال آنچه نسبت بفقیر کردند

و آنچه حرفی بایشان نسبت نموده ام اکثری از اهل این بلده بلکه خود تلامذه و احباب

ایشان اکثرش را قطعا و یقینا میدانند و از دعاوی ایشان پیشها در قلوب خویش دارند

حتی که بعضی از اهل وضع و مروت از همسایگی و جوار ایشان تجر دربار داشتند و

اهل عدالت عادات شان را که متعلق بخصومات دارند چنان بیان میفرمایند که از طرف داران

مدعی ظاهر امر عی میشود با مدعا علیه معامله باطنی میسر و لیکن بقول شیخ علیه الرحمت

مصرع منت بیش گفتم همه خلق بس وازعجائب امور آنکه مرزا محمد صاحب رئیس

المحدثین الاخباریین بعد ازانکه از سفر کانپور معاودت نمودند در لکهنو بمن میگفتند که فلان

و بهمان قصد انیمعنی مصمم داشتند که نسبه تجارت را در معایب اعمام شما ذکر کنند من منع کرد

و گفتم که حال اصحاب ائمه و مجتهدین و فقهای اوائل غیبت صغری و کبری نصب العین دارید

آخر انکس کتب قدیم و جدید شما را دیده گفتم الخیر فیما وقع ورنه من دفتری دراز از نسبه با

بزرگان باستانی شان یاد دارم که بروایت بسیاری از ثقات شیعه که مرزا ابو جعفر

فیض آبادی از انجمله هستند از راه دور و دراز در فیض آباد فیض نهاد در ماه رجب رونق

می افزودند و پارچه فروشی کرده در ماه مبارک رمضان عمل بدین بیت میکردند

تمارض تحلل لک الطیبات و بعض التمارض عین الشفاء فانکان لا بد من صوم فکن من

الصوم بعد العشاء و در آخر ماه مذکور رخت سفر می بستند و درین نسبه بحدی شهرت یافتند

که بعضی درباره فرزندان ایشان قصاید پرداختند که بیتی از آن این است بیت خا

کجا و کشف رموز سخن کجا کو راه شناختن بتان مکل است و ناظم قصیده که لفظ

کو را درین بیت بلهجه اهل هند آورده تلمیحی عجیب است که لطفش در میزان بیان نمی سنجد نعوذ

بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و آنکه جناب خان صاحب الا صحاب دارند ازراه

تاویل بلکه تسویل فرمودند که کتابیکه آنجناب را بهم رسیده بود و کتابی دیگر یا مختصر معارف باشد

از عجایب توهمات است تحسین پیو نورالدین بر کاکت این مقولات برهان صریحست و باقی حتی ایم

بدان منست زیرا که خود نجدی در بارهٔ مکتوب الیه معتقد بودن که مثلش در علما نبوده باشد
و مجتهدین و فقها و متکلمین بمرتبهٔ او زنهار نتوانند رسید باز او را چنین قرار دادن با خرد
رزین منسازد کسیکه حرف آشنا باشد در چنین مغالطه گرفتار نتواند شد که کتابی دیگر باشد
و او را معارف داند و مختصر معارف را بآن نشد و مد معارف نامد انهمه صور خیالیه ایشان
ست رجماً بالغیب هرچه میخواهند بر زبان می آرند و حیرانم که شمول نسخه دیگر از معارف
بر منافیات مذهب اهلسنت بچه کار جناب می آید و فراوان حیرت است که این بکدام وجه
تواند شد فکیف که آنرا با دل دلیل تعبیر فرمایند بل غرق البحر تشبث بکل حشیش اما اعتراض
اول پس جواب آن بهیچ وجه از علمای امامیه نتواند شد و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا مگر آنکه
روش اهل سنت اختیار فرمایند فحبذا الاتفاق ونعم الوفاق و حال اعتراضات دیگر
بعد تقریرات مطاعن خلفاء راشدین نیز همچنین است کما لا یخفی و از منست که جناب مخاطب
خیلی دست و پا گم کرده و از هر طرف یاس کلی بهم رسانیده و مجتهدین عجم در الای
این کار زده التجا به نورالدین برده میخواهند که رهنمای ایشان شود و امن یهدی الی
الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون مسوده مکتوب
نورالدین حسین اکبرابادی چون کند اندیشه فلک پیما از کاخ اشتیاق
کوتاهست و ایما و اشاره عقلی هم که بحر محیط را بکوزه تواند گنجانید عذرخواه مبلغ
شوق ملازمت را بر ضمیر منیر که صور نفس الامریه دران منطبع است واگذاشتن شرح
بعضی از جهات امور که انتظام و ارتباط آن منوط بهمت عسکر اید که در وی می‌دهند

فراق و غذای پابندان مخمصهٔ اشتیاق یعنی متمنّا می وقتی ساحت ورود در انورانی گرد
که دامن صبر و شکیبائی از دست رفته بود و در انتظارش صنوف آلام بر خاطر فاتر مستولی گشته
الحمد لله الذی اذهب عنّا الحزن مضمون عبارت بیاض که جناب در باره کتاب الامامت و السیاست ابن
قتیبه از مختصر تاریخ خلفای سیوطی نگاشته‌اند در صحت آن اندک غدغه دارم زیرا که این تحریر در بعضی
از اوراق دفتر بهم رسید از نام عاریست و تمام العبارة هذا قال ابن الحجر المکی صاحب الصواعق
المحرقة فی مختصر تاریخ الخلفاء للسیوطی فی ترجمة وفاة علی بن ابی طالب علیه السلام و هذه الوقایع
مبسوطة فی کتب التواریخ بل افردها ابن قتیبة بالتالیف و اطال فیها بما کان ترکه
اختصار الکلام فیها اولی فان الامساک عما شجر بین الصحابة یتعین لقوله صلی الله علیه و آله و سلم
اذا ذکر اصحابی فامسکوا اللهم الا للتعریف لما لا بد منه مما یترتب علیه فائدة و لا تحسن حضر
لا سیما مع بیان ما یحتاج الی البیان انتهی اقول فی هذه العبارة شهادة توثق لکل ما اورده
ابن قتیبة فی کتاب الامامة و السیاسة و دلالة علی انه ترک غیر بعضها فیه خوفا من الفضیحة انتهی بلفظه
صاحب البیاض در این عبارت از نام کتاب امامت و سیاست ذکر سقیفه و بیعت حضرت امیر علیه السلام
که جناب می‌نویسند عینی و اثری نیست و نسخه که از ناصاحب عادت استعار گرفته بودم نیز ازین
امور عاری بود و از ینجاست که در تحریرات سابقه پیرایه گذارش بر گرد که لو اصحت در دلالت
این کلام خدشه توانند کرد کما لا یخفی چه خوش باشد که نام کتاب سقیفه و بیعت در عبارت
مذکور گو رباشد از ینمژده جان بخش نعم زدا بالضرورت اطلاع بخشند بلکه عبارت نسخهٔ خود
که متعلق باین مقام و مرام است لطف فرمایند دیگر آنکه بکمال احتیاط جناب بار دیگر تفحص از

مرویات ابن ابی الحدید بنابر شهرت نسخه بودنش صد حسنت و آفرین بی اختیار از زبان
فقیر بر آمد در سفر زیارت عتبات عالیات در بعضی از رسائل مجتهدین ایران زمین غالباً دیده ام که او را شیعی
نوشته اند و عجب اینست که دلیل بر تشیع او و مطابق زعم شان اینست که هرچند در بعضی از مقامات سبّ
خلفا ستمها از فاضل مذکور بعنایت علما رسانیده ولیکن مقصودش این بود که درین لباس عمده
مطاعن خلفا را بعنوان خیرخواهی شان ثابت کند و داد بلاغت داده از اساتذه خویش نقل بنقیب
و مانند او در فضایح قوم چنان حکایات و قصص آرد که شیعی هم به بعضی از وجوه آن استنکاف نتواند
و این همه ربدن و دریکی ممکن نیست فقیر بعد از دیدن این افادات دست تأسف مالیدم و بدل گفتم
که چون در ایران زمین سنیان یافته نمیشوند این حضرات دیگر امور مذکور را صرفه نمیفرمایند بهر حال بنده را
خوش نیامد و تحیر بیش از پیش دست داد مقتضای احتیاط همین است که از افادات او دست
قلمدرکم ما ادق نظر کم و از مدتی جناب حسین عبارات مطلوب سامی در فتح الباری داشتم ماجری عجب روداد
که جنانچه جناب ورق گردانی کردند و نیافتند فقیر درین جز اباد بواسطه مولوی الهی بخش
قطعه فتح الباری از مقام معلوم بهم رسانید و بعد از تتبع و استقرا آن پابوس گردید آنچه بقلم
داوند همان بذهن اقل الخلیقه راسخ شد من بعد التماس است که چون از پیشگاه عنایت و عطوفت
بارها تجویز شده است که درباره حق گوئی زنهار ذهولی و فتوری و مسامحتی نرود لهذا
زبانی ناصب عداوت آنچه بگوش خورده بود بلا کم و کاست بخدمت سامی رسانیده ام و
فائده هم بران مترتب یافته اکنون بالیقین معلوم شد که کتاب بی مشهور ابن [illegible] از ذهبیت لطف
حال باسناسب همین است که در تحریرات خویش نام این کتاب را بابن عنوان نسب رقم فرمایند که

در کمین شبهه و آنچه بعد از قراءت بضمیر والا مر کشیده که مولف مغنی عسقلانی ست بنده را
در نیات تأمل ست انشاء الله تعالی بعد از وصول کتب معلوم که امید قوی دارم برآوردن
این معنی دشوار نمی نماید و عجلت بشمائل در حکم اول باز تحریر او باستماع افاده سامی چنانکه مطابق
واقعست هرگز خاطر فقیر نیز منطبق زیرا که او بخیال فقیر هر دو این سیدان نیست و هرگاه در
باره معارف خود تاکید بلیغ یاد کنم که این امر گفتنی نیست خلاف عقل و نقل ست که نزد یکی
این از سهو سید است بر گشایم جناب را فقط از این امور اطلاعی دادم که گوش زده اثری دارد و هنگام نقل تصنیف
تالیفات بکار آید مع ذلک احتیاط بنده را ملاحظه فرمایند که با وصف عدم فرصت
گاهی تجویز نکرده ام که کاتب دیگری باشد از ینجا قیاس فرمایند که احتیاط فقیر در چه قدر خواهد بود
و مصلحت آن می بینم که جناب نیز مهما امکن کلفت کتابت جواب هم بذمه خود نهند که هر چند
کاتب عبیر دار باشد ولیکن مصحح بار را بار بود از بار بار اندیشه کن و آنچه بخیال
حضرت گذشته که کتابیکه فقیر آنرا بعد از الحاح سامی بدیه معارف بنا شد این احتمال هیچ گونه
دران کتاب متطرق نمیشود زیرا که نسخه قدیم و از نظر علما و طلبه بلکه ماهرین فن گذشته و
ترجمه کاتب و شهور براول ورقش ثبت بود و آغازش همین نام و کنیت یعنی ابو محمد عبد الله
بن مسلم بن قتیبة الخ افسوس که مالک اجازت نداد و الا همدران ایام میفرستادم و این
آرزو در دل گره شد و قول جناب که در تحفه از کتاب امامت و سیاست عینی و اثری
نیست موجب حیرت کمترین خلایق ست زیرا که فاضل عزیز در طعن دوم از مطاعن
مذهب خویش عبارت امامت و سیاست ذکر کرده و نسخ عبارتش اینست طعن دوم آنکه

سفر کرد برای طلب خون عثمان حالانکه کی قاتل چنانچه ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده ان عایشه
لما اخبرت ببیعة علی و کانت خارجة من المدینة فقیل لها قتل عثمان و بایع الناس علیا فقالت ما ابالی
ان تقع السماء علی الارض قتل والله مظلوما وانا طالبة بدمه فقال عبید اول من طعن علیه و اطمع
الناس فیه لانت و لقد قلت اقتلوا نعثلا فقد فجر فقالت عائشه و لقد قلت و قال الناس
فقال عبید منک البداء و منک الغیر و منک الریاح و منک المطر وانت امرت بقتل
الامام و قلت لنا انه قد فجر و در جواب او بسیاری از کلمات درشت گفته که از انجمله است و
تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات ابن قتیبه است و در حاشیه
تحفه که مفتاح نام دارد و کمتر نسخه صحیح آن کسی را دستیاب شد بتصریح بر بودن الامامة و السیاسة
از تالیفات ابن قتیبه شیعی میکند غالبا این حاشیه بر کتابی نوشته ام عبارتش اینوقت بهم
نرسید و درباره کیفیت مطلوبه خدامم جهت منادی گردانیده ام قریب تعین است که مطلوب
بهم رسد و شخصی را از احباب برگماشته ام که هر گاه از طعام قریب نصف شب فارغ شوم تا تقریبا ربع
آخر روایات کتب از هر جنس اسماع فقیر رسانیده باشد اگر این طور بحاله باقی ماند برای کار بسیار
آسانست فی روایت دوم که انساش یعنی شرح بخاری فرموده اند بخیال من چنان برانسخ است
که ناصب عداوت روایات ما را و معارضه بالمثل و حق ابوذر غفاری رضی الله عنه حصر کرده
چون کتاب ما بهشتاد جزو سیزده بوقت یاد ندارم که در مسلک اول نوشته یا ثانی بکربلا از ترجمه
خود چنین ثابت کرده که اما میان ترک تا فلان سال که داهیه وفات سید انبیا قریب است
ابن الایمان می شمارند و غالبا انهم گفته که در کتب شیعه ذم نمی کند و تکذیب حتمی ما

صلی الله علیه و آله وسلم بارها نموده روایتی موجود است و چنان بیاد فقیر هست که در یکی
روایات ملا باقر مجلسی ایراد کرده بعد از آن بعنایت تفتیش شده و از تحریر بیانی داده از این
غفلت نباید فرمود شخصی از مستوطنین کتاب نامبرده به تحصیل دوست و خیر خواه فقیر است [illegible]
بفقیر خبر رسانیده که کتابی در خانه ایشان است که بران لفظ تفسیر [illegible] است [illegible]
زین الفتی باشد که جناب از ایشان دل طالب [illegible] کرده [illegible] بکمال [illegible]
رسانیدن [illegible] عنقریب بکمال [illegible] و جهد [illegible] از مطلوب نشانی [illegible]
سراغ آن دستیاب شود دیگر امری که ضروری الالتماس است آنکه از افادات سابقه جناب [illegible]
پیداست که درباره کتاب ناصب [illegible] از دو [illegible] عالی جناب مجتهد العصر و الزمان [illegible]
کلی از تحریر [illegible] پیداست و برادر صغیر ایشان یعنی سید [illegible] صاحب [illegible]
ندارند بخیال فقیر چنان می آید که چون [illegible] استعمال [illegible] نمودند [illegible]
و [illegible] روایات جناب را امکانی ندارد [illegible]
التماس دیگر آنکه حضرات درباره جواب کتاب ناصب چه تحقیق [illegible]
و روایات متناقضه که در هر امر [illegible] جمع کرده [illegible]
خوانی گشته درباره جواب آن چه می باید کرد و چه خوش باشد که [illegible]
بعضی از اشکالات کتاب او را خود جناب با فقیر القا کرده [illegible]
سخن کشان کشان آریم و بگوش فقیر رسید که [illegible] مولوی محمد علی نام [illegible]
نیست که جناب گاهی از علم و استعداد ایشان نیز امتحان فرموده اند [illegible]

استعدادی دارند و کتاب ناصب عدالت را دیده اند در کتاب ناصب از ایشان هم
استفساری رود و طریق مذکور سلوک کرده تا اگر مرد میدان باشند باعانت پردازند
والا الیأس احدی الراحتین و آن بزرگ فاضل اخباری که عبارت انوار بدریه نزد سامی
بغلط فرستادند حال استعدادشان چه نیست و درین فن هم سوادی دارند یا نه و دیگر اخباریه
متعصب اند یا بطور انصاف سر می آیند و با دودمان جناب مجتهد العصر ساخته اند یا مثل دیگر
اخباریه که سرغنه شان میرزا علی میباشند راه بغض و عناد می سپارند و از کتب درسیه
بهره بدست آورده اند یا بی خبر از آن ظاهر از عبارتیکه درباره فرستادن عبارت انوار بدریه
که مفید مدعای سامی انگاشتند و خلاف آن برآمد نمودند حال شان معلوم شد که بر مطالب
تفصیل ام افسوس که حال مجتهدین زمان اینست و دیگران آنکه گذشت روی زیر آگنده
دل فقیر بی بضاعت درین طوفان بی تمیزی افتاده لیکن بخیال جنان راسخ است
که ازین تلاطم امواج عنقریب بساحل نجات رسد و نزد سامی برای تائید مذهب اهل المنه
معصومین وی شود و فراوان سعادت دارین اند و زید و سعیان بدبخت را بسا و اقرار
رسانده و مطلب فقیر از بهم رسانیدن ابرام العبارة العين این بود که تصانیف سامی
تمام و کمال نزد ناصب موجود و تصنیف او جز این کتاب نزد سامی نیست چون
در ابرام العبارة العين تفصیل و بسط بسیار کرده و احوالش غالبا از هشتاد سالگی
نود گذشته عجب نیست که تخالف و تناقض در آن راه یافته باشد اعنی برای احتساب
مفید تر از اینجا است و طریقه متکلمین که فتح و فیروزی از لوازم تقریر و تحریر است

شان بوده همین بود که اول در جواب کلام خصما اصرار تمام میکردند بار بفکر جواب می
افتادند با اینهمه سختی بود که بنا بر خیرخواهی و غمخواری صید و باریافت اگر مصلحت باشد خبر ز
بدان متعلق نیست مصرع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست بعد از رسیدن افادات
ملازمان نزد هیچمدان حال خیرخواهی انشاء الله تعالی زیاده تر بوضوح خواهد پیوست در مقابل
که احتمال معارضه بالمثل برای منجا تکلف خواهد بود بالضرورت از آن اطلاع خواهم نمود و اگر
تقریر بدون آن نمیتواند شد و حیرانی و تشویش بیابانی از بهر رسانیدن حدیث نجوم که
اتفاق افتاده بجای خود دست ملاذا فقیر در بعضی از مجلدات بحار دیده بودم که بعضی از ائمه
طاهرین در جواب بعضی از مستفسرین نوشته اند که حقیقت اینست که این حدیث از جد امجد ما
منقول است و تحریف لفظی در آن از بنا افترای نواصب بتحریف معنوی مبادرت کرده اند
که اینحدیث را بر اهل دست فرود آوردند و در تیه ضلالت حیران و سرگردان ماندند و نه
که حضرت خاتم المرسلین کیسانی را بنجوم هدایت فرموده اند و اقتدای ایشان را موجب اهتدا
که حال ایشان در زمان سعادت توامان انحضرت بعد از وفات شریف بر نهج واحد
مصداق امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا گردیدند و در کتاب ناصب خبان یاد دارم که ایشان
اول اینحدیث را در اثبات امامت اول خلفای خویش یا رفع نسبت احداث از خیر
تصانیف ابوجعفر قمی صرف کرده و این حدیث در تصانیف فضل بن جبرئیل نیز بیاد فقیر می آید
و بنده را حیرتیکه در خصوص این امر هست نه از آنجهت که امر باقتدای فلان و فلان از آن لازم
بلکه حیرت از اینست که بعد از احاله امت بدو چیز عظیم القدر یعنی قرآن و عترت ارشاد اینکه

سن مثل ابوذر و سلمان و حذیفه و مقداد و ابن مسعود نجوم هدایت اند بهر کدام اقتدا کنید راه
دین و نجات خواهید یافت و مهتدی خواهید شد چه محمل داشته باشد و مزید حیرت آنکه بعضی
از علما میگویند که مراد اهلبیت اند و در همین بعضی از اخبار و آثار که خلاف آن از شیخ ابن
بابویه غالبا در هدایه هم نقل کرده تشبث دارند در این صورت قطع نظر از تخالف مذکور
حدیث اول هم معارض میشود والا باید که این ارکان قایل شوند باینکه معاذالله حال
اهلبیت هم مانند اصحاب بود که جمعی بر احداث و ردت رفتند و بعضی بر حال خویش
راسخ ماندند و لم تقل سه احد و جنابت تصانیف جد امجد فقیر نورالله ضریحه مثل احقاق
و مصائب النواصب ملاحظه فرموده باشند که در معنی حدیث ردت اصحاب که مرزا
مخدوم شریف نیز بزبانی بران گذشته چقدر قیود برای همین مرا فزوده اند و انزا
مانند اجلای بیهات گردانیده بنده ارم که انقسام ابحاث را ناصب در رساله حدیث
ثقلین بکمال بسط و تفصیل آورده در خطی و را نوشته بودم که باین رساله کمال اشتیاق
حاصل است برای چه نباید فرستاد و بسیاری از امور را جواب قلمی کرده مگر زبان خود را
در غیاب متحرک ننموده شاید از تهدیدش فاتح نکشته باشد اگر طلب نیش ملازمان سرا بمقصد
باشد اصرار و الحاح را بغایت قصوی میرسانم والا او را مصداق داخلی و طبعه کردا
در این رساله مناقب خلفا خود که در صحاح مصطلح شان پیش از بیش است از کتب ما باثبات
رسانیده و مهما امکن هیچ احتمالی را از طرف ما مثل تقیه و اده و توریه ائمه هدی و مجهول
و شاذ و غیر معتبر بودن آن احادیث را باقی نمیگذارد لهذا حیرت بنده در غیاب نسبت

بحیرت جناب مضاعف خواهد بود و سخت حیرتها دارم وکفهای دست را بر هم میسایم
از تعاد قلب و جگر خدام بر جای خود دست بمقتضای بشریت نمیتوان کفت عین دین دینی است
و چنان دانم که شاید تقدیر الهی سبب بر جناب مساعد افتد که مضطرین را بیشتر دستگیری منظور باشند
و تا سید لم یزلی را قرین حال و مآل شان بکردانند و دلیلیکه از فتح الباری در باره خلافت و امامت صحت
یزید بر اصول اهل سنت بهم رسانیده اند بالضرورت بنده را از ان اعلام رود و چون تا
همه کتب نظر دارد شاید دلش بملاحظه آن سوخته بر عم خود تدارک آن در مسلک ثانی مجملا و
در ابرام مفصلا نموده و بجای خویش ثابت کرده که محمد بن حنفیه که برادر علوی مرتبت شان اند متفق شده
اند بیعت یزید بجان و دل نموده و تخلف صریح در باره اعانت کوشواره عرش نکار زیر بره و در باره تشهیر
تا دمشق رفته و صبح و شام بر سفره طعامش حاضر شده و بعد از کاسه لیسی آن شقی صریح و بمفسد
بر آمده و خبر امیر المومنین لفظی دیگر در باره او گفته با قیماند احتمال تقیه و آن جمع و بعد از ملاحظه
تفصیل این قصه که در فلان و فلان کتاب است مفصل میشود زیرا که محمد مذکور زنامم او را از شغل شرب
خمر نیز ذکر کرده فابن النفیه غرضکه ناصب با امکان تقریر مطلب را باشباع تمام ذکر میکند و
رطب و یابس را فرو میگذارد و جناب از ان دلیل بنده را اطلاعی دهند شاید که الی یزید و
کار آرد و فقیر را ازین قلق و اضطراب باز دارد و از جواب نوادر بدیه عقده کتاب اشتها
و سیاست بعنوانی میکشاید که منتهای آرزوی نواصب باشد و قبل ازین کمترین باسمش داده
مستفید جوابش خواجه غلام حلیم دهلویست صراحة انکار کتاب مذکور در جواب الموسومه
از اذهان بخیال خویش برین نکار ذکر کرده که غالبا بعد از امعان و غور جنابعالی نز مصادف

علی المطلوب شد و از مطالعهٔ تالیفات علام حلیم مذکور چنان دریافته‌ام که ذکر فصاحت
خواجه خویش را هم بچشم بصیرت دیده و آن مضامین در تقویت تقریرات خواه در اصل کتاب خواه
در حاشیه افزوده بادی این امور خود خواجه است نه علام حلیم و اشاره بکه بشوخی و رنگینی
عبارت خویش بمقتضای اما بنعمة ربک فحدث نموده‌اند حاکه آنچه من سنیده‌ام و لطف کلام و
عبارت سامی را دریافته‌ام هیچ عبارت تعبیرش ممکن نیست باین چستی و ظرافت بلکه نثر ظریفی
این مطالب مشکله غامضه را کسی ادا نمیتواند کرد خود تصنیف علمای ایران موجود است این
نکات عجیبی اثری از آن پدید نیست اگر ایرانیان بکمال جهد خوانند برین بلاغتها معتقد نباشند
و او کان بعضهم لبعض ظهیرا غالبا در رسالهٔ اخیر آنچه در بعضی از تشبیهات لطیفه ارشاد نموده‌اند
هر وقت که یاد می‌آید دل از دست می‌رباید و از افکار و هموم فارغ میسازد و لطیفه
که از الف و لام عهد خارجی در جواب صاحب تحفه آورده‌اند کمتر از وقایع امتحان عالی است
اگر او تقید حیات میبود داد لطیفه گوئی و بدیهه آفرینی ملازمان سیادت و سروری مطلبی در باب
فرستادن انشا ذات احدیت با وصف تحاشی از شرور معلوم که در بخاری هم و در آتش هم و تشبیه
[illegible] در حلاوتها بکام و زبان فقیر رسید از انصاف نباید گذشت خوش بیانی
و رنگینی محاوره‌دانی و انشا و عبارت نثر ظریفی در مباحث کلامیه و آنهم بعنوانیکه متانت
از دست نرود و خالی از غموض نباشد بر جناب ختم شده و معلوم نیست که تمامی لغات
صراح و قاموس سینهٔ سامی که نمونهٔ لوح محفوظ است محفوظ گشته که بی تکلف در هر سطر العنوان
شایسته و مقام خود می‌نشیند در جناب هم جناب از اند طولی و سابقهٔ اولی مسلم است و کیستی

شریک و سهیم نتواند شد رتبه‌اش بل هرچند می‌خواهد که محاورات فارسی ابتش از پیش در
محاورات خود صرف کند مگر زنگی کجا بلکه چنان اجنبیت دارد که ناظر چون شیوه دیده
خود خوش گفت هر که گفت بیت کلاغی تک کبک را گوش کرد هم تک خویشتن را هم
فراموش کرده و مثل مشهور که در خرابی سواد خط خود که موجد آن ابوالفضل بن مبارک
نوشته بودم جناب قبله دوران افزودند که لطافتش دو بالا شد بخدا که داد بلاغت
دادند وقت مطالعه صحائف عنایات از غایت مسرت و ابتهاج در پیرهن نمی‌گنجم و در
خود نمی‌باشم و مصائب یکسر از دست رفت و لطائف دیگر که فوق جمیع لطائف
تواند بود آنکه هر قدر که غور و فکر در تحریرات سامی می‌رود مضمونی از جنس تازه بهم رسد
بستر التماس نیست که غالبا در عرضه‌های سابق از نام والد مبرور مغفور اشارتی رفته
مجدد اینکه در سفر زیارت عتبات عالیات وقت مراجعت در بغداد داعی اجل را لبیک گفته
شکر الحمد لله که منتهای آرزوی خویش رسیدند و بجائی رسیدند که منتهای مسکن فقهای علی
الارائک و مقام ورود جنود قدسیه ملائک است فراوان حسرت آنکه فقیر از این دعای
جاودانی محروم گشت اشعار مشهور چند در حرمان و بی‌نصیبی این بنده علاقه لا یعنی
انطباق دارد سه مر این نفس سرکش دو بکرد آه فکنده اندر خرابه‌های بسیار گون
زمین با دو سه تا کار و ما هم تو اگر کس رسانید آنچه انجم نام نامی آن سامی فخر عالم لقا ظهور الدین حسن
اورنگ‌آبادی شطری از کمر آنها به کمال ترفه و افادات بسر کرده‌اند تاریخ سال
جنت نشان دو با دو قصر دلکش از علم شان آباد بوده و در اکثر کسان الکنون جمعیت ظاهری

لشکری گران بهم رسانیده و عالمی بکشف و کرامات او گرویده همین قدر از زبانی قومی معلوم
شنیده ام مگر دعوی نیابت حضرت صاحب الزمان بافواه عوام افتاده آنچه ازین باره
برین باشند مشتاق ام و مطلب فقیر از ذکر لفظ هیچ از طرف جناب سید الاوصیا در
جواب سوال عزیزی که در خواب اتفاق افتاد این بود که لفظ هیچ فرموده باشند بلکه
مقصود ایجاز در عبارت بود به عبارت خواهش مشتاق ترم و زیاده بر اشتیاق جواب
او دارم که چون اعتراضات اهل حق بلکه آوازه مبارکباد و نعم الاتفاق گوش او را بر
ساخت شنیده ام که هیچ آن پرداخته رسال این هر دو عبارت بر ضرورت که کس مشتاق فهم
و فقیر از زبانی بعضی از بزرگان ماجرای عجیب و غریب شنیده که کتاب زاد المعاد را در عشره
محرم الحرام از شخصی طلب کرده بود اتفاقا مالک آن روز عاشورا حاجت بکتاب مذکور
برای تلاوت بعضی از ادعیه شدید تر شد حال ناقل را برای طلبش نزد او فرستاد کنیز
بیرون آمد و گفت که مولوی صاحب بر بام تشریف دارند و کتابی همراه برده اند و گفته اند
که کسی بر بام نیاید پرسید که صورت کتاب چیست تمامی تشخصات بر همان زاد المعاد منطبق بود
قضا را بعد از یک دو ساعت راوی معاودت کرد و او را مضمون تعجیل معلوم شد بغتة شنید
که مولوی همان کتاب را بدست گرفته از دروازه که بدان طرف تعلق داشت بر آمد و دریافت
که حال چیست و بر چهره او آثار اندوه و لمعان آن رد بلکه اشکها از چشمش جاری بلکه حال بهم
بر ریش او جابجا نشسته والعهدة علیه و قصد و حیرانی از جناب بار عقده کشائی اشکال
مذکور یعنی سستی اعتقاد اهل حق و چستی اهل باطل را بر افع بیابد از غلط نهاست در انجا

بعضی از اشکالات دیگر حل میشود و آن اینکه سنیان زیاده تر نسبت شیعیان بعبادت
الهی قیام دارند بر زکی در حواشی فرموده که چون ابلیس در اصول اسلام اهل حق رخنه انداز میشود
کرد در فروع تقصیر عبادت ایشان متوجه نگشته بخلاف سنیان که هر گاه کارخانه اصول
ایشان خراب کرده اوست حاجتی باقی نیست که بالذات بخرابی عبادت شان متوجه شود
که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد ولیکن این وجه ظاهرا اندک خلافی متوجه میسازد
دارد کما لا یخفی لهذا نزد اقل الخلیقه وجهی دیگر قرار یافته و آن اینکه از احادیث کافی
وغیره چنان مستفاد میشود که ائمه معصومین که ما باتباع شان بحکم و کونوا مع الصادقین مامور
مثل جناب امام صادق در باره نماز ثواب معراج شان و زنا که افحش معاصی است و قبح
نوشته اند پس هر قدر که زیاده تر عبادت نمایند غیرت اللعین ابلیس و عداوت آن زیاده
اوست بخلاف امامیه و انکار حال علاقه و تناقض آرای حکام که مدعی عدل و داد اند
و گردن میکشند نوشته اند قلوب بعد از ادراک حقیقت کباب شده و حسرت و تنگدستی ملایان
ایا کمتر از بد بهایست و تقلیل مصارف خصوصا مصارف ضروریه پس کار بر ایشان تنگ
پهلو با استحاله میزند و در باره ستایش فقیر چندین اطراء و مبالغه فرموده باشند که موجب
کمال خجلت و دل تنگی میشود زیرا که فقیر ننگ خاندان خود است ملاحظه فرمایند که الحمدلله
فقیر با وصف اختیار قضا باعتراف سنیان چقدر از لوث دنیا پاک بوده اند و در
اشاعت حق چقدر کوشش نموده اند حال رسایل هر چند از تحریر رسایل قبل از این مرقوم
شده بود ولیکن اکنون از افادات جدید مفصل تر دانستم که چنان

مطلق با حیانی پردازد بحضور فرشید خود ش انجا از وی سر زده حکایات عجیب و غریب است
که تفصیلش را کتابی بر نمی تابد بنازم بر اجمال جناب که تا تفصیل حالش در ضمن آن سنجیده است
وجه معاندت با ناصب معلوم نشده که چیست که خود را از لوازم و عوارض آن ظاهر هم
معذور نمی دارد و غالبکه چون لاف محبت می زند بجناب هم اجزا افادات خود نشان نموده
باشد پس بعد ملتمس است که اکنون بعد بهم رسیدن واسطه بهتر از اول که آنها باران صحبت فقیر آنجا حقیقی
با آن نسبت که جلایل صحف را بر خط مستقیم ابلاغ دارند زیرا که اقل الانام باشد سابق
درین روزها در جستجو که از مضافات این شهر است بواسطه بعضی از ضرورات سرکار بوده
پس محتمل که مانند زمان اول نوازش نامه سامی مسترد شود و خاطر فاتر سیلاب خون گردد
و محتمل که بدست بعضی از احباب افتد که بیشتر در حویلی شان سکونت دارم و انها خیر خواه بلکه از
تلامذه ناصب اند و هنوز نسبت بناصب پرده دارند بالجمله می آید که درین ... باید سازی
از امور که سوال جناب و فقیر بآن متعلق میباشد حسب دلخواه طی تواند شد و امتحان بعد
در مطالعه کلمات مقدسه معلوم شد که این اختلاجها قبل از تعیین واسطه بود بالجمله باقی
اجزای افادات را همراه جلایل صحایف نشان جدید بنام مولوی سید جعفر علی مرحوم
سمت ارسال یافته باشد و هرگز هیچ دغدغه پیرامون خاطر صفا مظاهر نگردد
هر جا که خواهم بود نزد بنده خواهد رسید بلی اگر ایشان بعد پنجشنبه از مکان خود
حرکت کردند و خدا نخواسته صورت معاش ایشان در لکهنو بطور نه پیوست آنگاه صحیفه ها
مکاتب را بر خط مستقیم بهمراه ... آنکه درباره معارف ... کتابها نیکو به الطور احتمال

نقل فرموده‌اند مخدوما این احتمال از مستحیلاتست کما سبق و منافی بودن مطالب آن
معارف که فاضل هدایتی از سید روایات می‌آرند و حضرت علم الهدی هم تشبث با
دارند برای اثبات سخن پرشور از چشمه‌ها و لیست مگر حیرانم که جناب از کدام لفظ فهم
فهمیده‌اند که می‌پندارم که در تحفه سجاد معارف امامت و سیاست باستی نوشته نزد
بنده آنچه در تحفه عزیزی به ثبوت میرسد آنکه اصل معارف را که مطالب آن گرد آورده
دینوری میداند و هذا من اجلی البدیهیات و معارف دیگر المطرف ابراهیم بن قتیبه
مسکینه و امامت و سیاست را هم تصنیف ابراهیم میدانند که شیعه بود و عبارت که بن ابی
سیاق از بن معروض شده حاجت با عاده نیست و جناب که مستحضر باشند که در کلام فاضل عزیز
از کتاب امامت و سیاست ذکری نیست و اما بر اختلاف کتاب او معلوم مشهور و جماعه
در بیانات خوض باشند که اما تفصیل کلمات همان روا باشد که فقیر ذکر کرده با
که جناب شش سیاره آن دارند از اول تا وسط و آخر و فتح الباری از شروح مستوطه بخاری
است تمام است یا ناقص و حیوة الحیوان که در کتاب کبری یا صغری است هر گاه این همه را حمل
ولو بالاجمال و الایجاز طی شد اکنون مقدمه دیگر که اهم مطالب و مبنی است و قصی
یعنی مبهم پس اول بالایما و الاشاره اینست که استعانت مجو سامی این مستلای
لا استمداد امثال این مقامات که فکر صاحب علما در ادراک حقایق آن کوتاهی کند خصوصا در این
جزو زمان که فرصت سرخاریدن هم نیز در روزنه کری استعاره و انهم با طالب
دستیاب نگردد و انگاه در این بلده خراب باد که القول عوام نه توقع مساعدت و امداد

در اهل سنت و تمام کتاب هم در آن ممنوع نشود چگونه بر جای خویش خواهد بود دیگر
چون جناب حسن ظنی نظر بمقتضای صفای نیت با ین احقر دارند و هیچ نوع ازالهٔ آن امکان
ندارد لهذا با وصف فقدان استعداد و ادراک چیزی در ین عجالت باید گفت نزد احقر
الانام جواب سوالات معلوم موقوف بر تمهید مقدمه ایست لهذا اولا بالاجمال این مقدمه را
حالی ذهن مسائل میکنم و آن اینکه اختلاف احادیث در مذهب فریقین محدث نیست که باعث تعجب
پدید نیست بلکه بر اهل تتبع مخفی نیست که این اختلاف در مذهب اهل حق بعنوانی وا
که در روایات سنیان هرگز نباشد و هر چند این امر باعث اختلاج قلوب عوام بوده اند
بود و لیکن اهل استقرار تام و خواص علما بمقتضای قول و تعالی تطمئن القلوب اطمینان کلی
دارند زیرا که خلافت و ریاست بنام اهل خلاف در اکثر اوقات مانده و ائمه و
اصحاب شان را احتیاج بتقیه نیفتاده بخلاف حضرات معصومین و اصحاب شان پس اختلاف البته
در احادیث ما زیاده تر خواهد بود مع ذلک محدثین عامه حدیث را مخصوص بجناب سید الانبیا
صلی الله علیه و آله وسلم نموده اند خلافا للامامیه که اینها در باره دوازده امام هم همین اعتقاد دارند
پس احادیث مخالفین نسبت با حادیث ما نسبت قطره بدریای محیط دارد پس زیادت
اختلاف خود عقلی است اختلاج در امری میباشد که خلاف قیاس و خلاف عقل باشد بلکه
اگر غور و امعان نموده آید هر چه اختلاف در احادیث سید الانبیا که در کتب مصطلحه قوم منضبط
شده عیان میشود و اگر بعد تامل و تدبر بذهن می آید باختلاف کذائی که هزاران
احادیث مذهب شان مختلف باشد وافی نمیشود هرگاه معلوم شد که اختلاف در احادیث

ائمه زیاده بر منقولست اکنون سخنی دیگر میگوییم که خود حضرات ائمه این اصل را العراقی
طی فرموده اند که معنی مبعوث شدن جناب خاتم النبیین بشریعت سهله سمحه بیضا مثل آفتاب
نیمروز روشن میگردد و آن اینکه اصول خمسه ادلائل عقلیه چنان سد فرموده اند که هیچ
جای گفتگو بر تقدیر انصاف باقی نمانده و ایشان در اکثری از احادیث متواتر و محفوف
بالقراین ازین ارکان منقول است و از امام ثامن ضامن در تفاسیر قد بالخصوص و است
که چنانچه در آیات قرآن مجید محکم و متشابه است همچنین است احادیث ما و ایشان بطرق
متکاثره مرویست از آن امام عالیمقام که من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط
مستقیم و من رد متشابه الحدیث الی محکمه فقد فاز فوزا عظیما و من سلک خلافه فسوف یدعو
ثبورا و یصلی سعیرا بعد از تمهید این اصل و ملاحظه این قاعده اختلاجی باقی نمی ماند که بنابر مزید
توضیح میگوییم که آنچه در خلاصة المنهج فاضل کاشانی آورده مستند بسندی نیست فلا اولا
دوم آنکه مخالف هزاران از احادیث ائمه هدی است سوم آنکه از احادیث
متشابهات که ما باتباع آن مامور شده ایم بلکه ملاک الامر در باره متشابهات آنست
که از تاویل و توجیه بسوی محکمات کرده ایم و طرق آن بسیار است از انجمله آنکه
آنچه باطفال و مجانین و حیوانات و غیر مکلفین میرسد بظاهر بوده و آنچه بتارکین میرسد
هم بظاهر و هم بحسب باطن و ظلم در صورتی لازم آید که حال ایشان درین بر دو عذاب ما
تارکین باشند و این در حضر مسیح است و در خصوص حدیثی بیدا علم که تمام کتابها است
فکر افتاده و سید پیش است که فاضل مجلسی از اصول سابقه در ینجا نقل کرده که ائمه

که متوهم نشود که شخص امامی در سکرات و احتضار گرفتار شده و بانواع آلام جسمانی و [illegible]
روحانی مبتلا گردیده زیرا که اینهمه برای او هرگز رنج و عنا نیست بلکه در کمال فرحت
و آرام است پس میتوان گفت که آنچه بغیر متکبین رسیده از این قسم خواهد بود و فایده
عبرت هم بر آن مترتب باشد بعد ازینهم در بعضی از صادقین روایتست که مراد از
غیر متکبین آنانند که دلهای شان بآن راضی بوده فاندفع المحذور قطعا و اختیارا
بعد تسلیم حقیقت مذهبست کما لایخفی اینها که مذکور شد بر روایت خلاصه المنهج
[illegible] و در مقام حقیقة الامر چیزی دیگر است که قدمای در تفاسیر خویش ضبط
کرده اند متاخرین بسبب عدم مهارت فن حدیث حقیقت امر را ادراک نکرده [illegible]
[illegible] عامه پرداخته اند و منشای این امر غیر از قلت استعداد در فن شریف حدیث
شریف چیزی دیگر ملحوظ نیست و آن امر که متاخرین از آن غافل شده اند اینست که
در مقام قرائت مختلف است عامه اتفاق بر آن دارند که در بیاض عثمانی ضبط شده
و حضرات اهل بیت علیهم السلام قسم خوانده اند و مرتضی در بعضی از تفاسیر جماعتی از بزرگان
منقول است پس [illegible] شبهه باقی نماند زیرا که اشکال و اعتراض سلف جواب خواهد بود
[illegible] است نیست که حذف کرده اند از آن یعنی که [illegible] آن یعنی [illegible]
[illegible] ظلم شده اند دیگر انها میگویند الا انه الکریمه دل و دلیل [illegible] العدل [illegible]
آنچه از عبد الرحمن بن سالم بن جابر از امام باقر علیه السلام مرویست که مراد [illegible]
و [illegible] نیست باقیماند اگر شاید [illegible] کسی اختلاجی پیدا شود که

جناب ائمه تا ظهور قائم اهل‌بیت بقراءت همین قرآن مؤلف عثمان مأمور ساخته‌اند و نحو آن
توفیقی بین تناقض نیست والایجاب والسلب لا یجتمعان ابدا و جواب الیس بعضو انهای شتی
میتوان داد ولیکن برای اختصار بر دو سه حرف قصر میکنیم که صورت تطبیق درین هر دو
قراءت عامه و خاصه ممکن است چنانچه از شرح شفا که فاضل شهیدی نوشته معلوم
میشود است و آن اینکه لا در کریمهٔ لا اقسم برای سلب نیست بلکه الف از اشباع پیدا شده
فقال کلوا احدا مر واحد لا اختلاف فیه آمدیم بر قصهٔ حاطب و درین مقام نیز جواب اول که
تمهید مقدمه است جاری که این حادثه از متشابهات است و ما امرنا باتباعها فی الفروع
ایضا فضلا عن الاصول علاوه و قصهٔ حاطب برای خلفای ثلثه بر اصول امامیه قیاس مع
الفارق است زیرا که روایات جامعین اصول دلالت بران دارد که اینها هرگز باعتقاد
قلبی خود جناب ختمی مآب را قائل نبودند تمامی عمر ایشان از صلاح و تقوی هم در حیات آنجناب
و هم بعد وفات منفی بود و ریا و انها کلهم یعتقد کا بمثل و یخمین دلالت اجماع ثبوت
بخلاف حاطب که مثل اینها نبود و از قرآن و حدیث بجای خود قرار یافته که بعد
ایمان مثبت شخص هزار تاویل برای اصلاح اقوال و افعال او درینجا میتوان گفت و در آخر
یبدل الله سیئاتهم حسنات بخلاف اهل شقاق که حبطت اعمالهم جابجا در محکمات تنزیل
برای ایشان رسیده و تدبر نمیکنیم پس عفو از حاطب مستلزم عفو از مشایخ نمیشود نسبت
مع ذلک ناقل قصهٔ حاطب حاطب اللیل که در حدیث مهارتی ندارد و در رطب و
یابس امتیاز نمیکند علاوه و گناه حاطب را ملاحظه فرمایند که فقط افشای سر

بی آنکه فرموده باشند کاین از راز هرگز فاش نباید کرد و هرگاه دختران اول و
ثانی بعد منع سرّ حضرت را فاش کردند و توبه شان مقبول افتاد چنانچه از صحیح
غیره ظاهر است پس عفو حاطب بطریق اولی و آنهم برای آنکه کفار قریش سر رشتی
اهل و عیالش نمایند بخلاف حال کسانیکه جناب ختمی مآب را زهر کشتند و چند معصوم
را شهید کردند و هزاران نسخ قرآن مجید را بآتش نهادند و آنچه باقی گذاشتند
در آنهم داد تحریف دادند حتی که اکثر روایات اصول کافی زیادت حمل هم دلالت تام
دارد چنانچه بر اهل استقراء و ناظرین تفسیر مسعود عیاشی و قمی مخفی نتواند بود و حکم
کسی را از منتصرین این هم درگیرد که این جماعه محدثین مفسرین هرچه خواستند
درباره خلفای سنیان ساختند و بافتند ذلک ظن الذین کفروا هرچند انتقاد ما
نزد اهل خلاف سرایتش نیست مگر چون دلالت کلام سامی سائل از منتصرین آن
بیان مثل مشهور که یار اهلست و کار سهل است علاوه آنهم در احادیث بسیار بفقره
می آید که محدثین با معتمدین از ائمه هدی روایت میکنند که خود حضرت فرموده اند در
امثال این امور که آنچه بذات من تعلق دارد مختارم آنم خواهم بحل کنم و خواهم مواخذ
شوم ولیکن هرکه با اهلبیت من بدی کند هرگز شفاعت او نخواهم کرد بلکه
روز قیامت دشمن او خواهم بود و از اینجاست که جناب در احادیث معصومین ما
که در حدیث مشهور که بظاهر در باب شیخین حدیثی مثل آن منظر می آید یعنی انهما امامان عادلان
قاسطان کانا علی الحق و ماتا علیه فرحمة الله علیهما جابجا و بلا دلالت وارد شده کما لا یخفی

اما الطعن

با تطبیق آیت فلما تغشیها الآیة و تطهیر ذیل حضرت آدم ع از شرک و غیره پس در تخصیص
کلام حضرت علم الهدی در تصانیف شان وافی و کافی است مگر انوقت آنچه در دو متن
قصیر است و مستند بجناب ائمه معصومین ع آن اکتفا میکنم تقریر شن بطور مناظره اینکه معترض
مدعی صدور شرک از حضرت آدم و حواست و البته احتمال برای و کفایت نتواند کرد
پس محتمل است که شرک از اولاد آدم که لا محاله دو صنف بودند یعنی ذکور و اناث
یافته باشند پس صیغ تثنیه باعتبار آن دو صنف است پس شرک حضرت آدم و حوا لازم
نمی آید بلی شرک اولاد آنهم فی الجمله و هو عین التحقیق و انهم بعد التسلیم است الا انکا
تمهید مقدمه انیهم با دنی غور ازهم میباشد آنچه درین باب گفتم از حضرت امام رضا
مخاطبات مامون رشید در تالیفات شیخ ابو جعفر قمی مرویست و ازین بهتر جوابی
تحریر این سطور بیاد نمی آید و اختیار صیغ جمع در آخر این کریمه نیز اشعار بصحت این
توجیه دارد یعنی صیغه تثنیه باعتبار دو صنف است و صیغه جمع باعتبار تعدد
آنها در نسه درینجا هم صیغ تثنیه بایستی **بازگذارش** ست که آنچه جناب
ارشاد فرموده اند نهایت تحقیق و تدقیق و سلوک مسلک الحق است که شائبه ریب بر ان
آن نمیگردد و این از آن حیثیت که بلا ریب مذهب ما شیعه اعتقاد بآن باید داشت و محققین
درین باب آنچه فرموده اند از آن صاف و واضح میشود که کسانیکه بخلاف آن
تحقیق در نصب شان نیفتاده آمدم بر دفع اعتراض پس مخفی نماند که
جناب اعتراض اول را بدین عبارت ذکر کرده اند که صاحب خلاصة المنهج

که موافق عامه است جوابی که ذکر فرموده و مضمونش معلوم نشد و کتاب نزد فقیر نیست
والا بعد رجوع باصل مطلب این اعضال حل میشد مع ذلک ظاهر امر از حدیث
از عبارت آنست که نزد کاشانی صاحب خلاصة المنهج روایتی مطابق روایات
عامه مناط اعتبار بوده باشد و این از فاضل مذکور که مهارتی در فن حدیث
داشت بعید مینماید لکن الحق مع مولانا فتح الله کرد اما دفع اعتراض ثانی
پس تقریرش آنکه شق اول چنانکه در احادیث شامیه موجود و دلالت بر آن دارد که
که اولاد آدم علیه السلام چند صد بوده اند متعین است و صورت ازدواج همان منوال است
در احادیث معصومین روایت یافته و بعد استقرار احادیث چنان واضح میشود
که حوریه و جنیه در نکاح همه کس داده اند و کذا الحال فی الاناث و این از عجیب
از مجلدات بحار میتوان یافت و منشای قتل هابیل باعتبار این احادیث اینست
لا غیر زیرا که از آن واضح میشود که جنیه را قابیل عقد بسته و برای هابیل حوریه
مقرر شده بود که بغایت حسن و جمال اتصاف داشت و منشای حسد و قتل همین بود
و دون خیره از عوام که عادت بسماع روایات عامه گرفته اند از این امر مستنکف
میشود و اهل استقرار تام را کون نفس همین روایات بس است که از اهل بیت باثبوت
اما از نظر معترض نگذشته که در اولاد آدم ع کسانی که حسن و جمال دارند و نیک خلق
از نسل حوریه میباشند و طرف مقابل از اولاد جنیه و غالبا انقسم احادیث در علل
الشرایع و بحار مثل این مرویست اقتضای این روایات همینهاست که ... بالتفصیل

درا

در احادیث ماثوره گذشته کما اشرت الیه لهذا آنچه برای تحقیق بهتر است اگر شأن
نزول آیات کریمه که در سوره نور واقع است همان باشد که در تفاسیر مسطور است
و اما سیّم اصحت شأن فریب خورده اند از فضل شیخ اول و دختر او و بآیات نزول
حقد ریبه ثبوت میرسد حتی که لفظ اولوا الفضل منکم و وعده بهشت برای کسانیکه لعنت
دختر او [illegible] ارتکاب گناهی از گناهان کبیره میکنند عدم ایمان شان صاف برمی آید پس
حق بجانب فاضل مجلسی و غیر اوست که بروایات معصومین ثابت کرده اند که با
ماریه قبطیه این آیات فرود آمده و دختر اول بر او تهمتی بسته و اما سید را اگر زیست
که همین قول را معتبر دانند و اول را از خرافات شمایند فلذا بنا ضیق وقت نگذاشت
که بذکر دیگر امور ضروریه پردازد ان شاء الله تعالی بعد ازین اگر با فات عمل یکدیگر امر
اهم یاد آمد که اگر چیزی ازین مذکورات بخاطر جناب پسند آید اشاره بدان بالضرور
فرمایند و تشریف [illegible] هم پرداختن ضرورت افسوس که در کمال ضیق افتاده ام
خدا شاهد حال است که اضطرابات حیات شیخ عنصری هم حیز انقلاب می سپرد اما
بعضی از امور در تحریر جناب سامی یعنی رسائل مقدسه بخاطر خطور کرده میخواهم که با
واسطه از جناب تحقیق کنم تا این مرحله با درست طی شود و لیکن حضور [illegible]
حصول ملازمت خیر باشد حق و تشریف باطل چیزی باقی نماند زیاده ازین چه
گزارش شود از مطالعه این مکتوب هم [illegible] خواهش مخالطت [illegible]
[illegible] ورق [illegible] بهتر است و آنچه در سابق مجملا گذشته این اوراق در تفصیل آن کفایه

تواند کرد و برای ذکیا کار قطره به دریا می برند و قبای اطلس پیش بزاز هم چون
نحریر ساحتی بدان نگاشته که برای شرح و بسط عبارت ملای اکبرآبادی دامن سخن
فشرده مگر توضیح بعضی از مقالات نادر تشنیع فصلین ... این است که
از افشای این مکتوب غرابت اسلوب مانند شمع در انجمن تجلی و روشن است که
دلایلی برای اثبات امامت و سیاست سوای این قضیه یعنی کتابت و صورت
بعد از تلاش بسیار تجویز کردند و دست تشبث بدان در زدند هیچ دلالت بر مدعا ندارد
زیرا که غایت مدلولش مثبت کتابت این قضیه کتابی است که تنها در این وقایع تصنیف کرده
و دعوی مدعی آنکه کتاب امامت و سیاست که دلالت بر غصب و عدوان و جور و طغیان
خلفای راشدین مهاجرین اولین و انصار سابقین معاذ الله دارد از این قضیه است
نه از کسی دیگر پس کجا دلیل و کجا دعوی طرفه آنکه در تالیفات خود جابجا وقت اظهار
نامی لقب همین میگویند و در مقام خاص این مزید اعتساف طریقی خلاف آن
میگویند آری مرض جهل مرکب داء عصبیت و اختیار النار علی العار را علاجی نیست
چه جای آنکه صراحة بطور وصیت فرمایند که در مناظره ... ناگزیرست
ورشت و رطب و یابس می‌باید گفتن نورالدین حسین را از اصلاح ...
خود باز دارند و لقد صدق الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
سبحان الله بعد از این عبارت ظلم و جفای خلفای ثلثه و ماجرای ...
و ... خشونت از امیرالمومنین ثابت کردن ...

کتاب مسطور بسوی ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه یقین نمودن جز تجاهل محض نباشد
و مقلدین بی سواد از کسی بر نمی آید در اینجا که ابهام بخیال این عدیم النظیر و فهمیدن
گذشت که معنی لفظ افراد تنها کردن و جدا نمودن است پس معلوم شد که این کتاب مختص
رساله جداگانه در واقعات که بخلافت جناب امیر رو داده تصنیف کرده امور دیگر
و واقعات آخر از خلافتهای دیگران در آن ذکر نموده چنانچه گویند افرد فلان رسالة
فی النحو و افرد الکلمة و الکلام بالتصنیف و معرفت عبارة الکتب فی کتاب بخلاف
کتاب امامت و سیاست که از ابتدای خلافت ابوبکر صدیق تا خلافت هارون
الرشید احوال خلافتهای خلفا بترتیب قلمبند نموده و لهذا در آن
شمول و عموم هم باقی نماند و موضوع هر یکی ازین هر دو کتاب جدا از دیگری
که فهم عبارات علما استعداد قوی و سلامت ذهن در کار است و حال
المتکلمین روزگار در امثال این امور یاد کار باکمال که بر شهر و دیار
این مکاتیب که خود معتقدین و مقلدین که در فن کلام جناب مخاطب عزام الکاتبه
میشمردند و انتهای ریاست کلامیه فقط بذات عالی صفات ایشان میرسد
انشای فارسی امیرزا ابیشان نسبت نمیکنند و از ریاست عموم بالاتفاق اهل
بلکه اکثری از ساکنین بلده بدر میباشند اگر بشود در باره موضوع کتاب امامت
و سیاست تقلید سوفسطائیه تردد میرود و اینکه تنها انرا باختصاص
ایشان شده هم و ترجمه آن هم بکنم عبارتش این است ختم صحبت الله ذکرها

یست با قصصنا من ایام خلفائنا وفتن زمانهم وحروب ایامهم وانتهینا الی
ایام الرشید هرون ووقفنا عند اخر انقضاء دولته اذ لم یکن فی اقتصاص اخبار
من بعده ونقل حدیث ما ورائهم کبیر منفعة ولا عظیم فایده یعنی شکر خدای عزوجل که
آنچه که در ذکر خلفا وفتنه ها وحروب زمان شان شروع کرده بود همه تمام شد وانتهای ذکر
خلافتها بهرون الرشید رسید وبذکر انقضای دولتش تاریخ تمام انجامید که قصه ها
خلفای دیگر منفعتی عظیم نبود انتهی محصله کاش رجوع بکتاب تاریخ الخلفا که
را امام عسقلانی نسبت نموده اند میکردند تا معلوم میشد که بر تقدیر صحت عبارتیکه
آن گذشته اند مراد از لفظ هذه الوقایع در عبارتش جنگ جمل وصفین وقصه تحکیم
است که در زمان خلافت مرتضوی واقع شده نه واقعات دیگر زیرا که در تاریخ الخلفا
ترجمه وفات آنجناب ویست میگوید هذا کله کلام ابن سعد وقد احسن فی تلخیص هذه الوقایع
ولم یوسع فیها الکلام کما صنع غیره لان هذا هو اللایق بهذا المقام قال صلی الله علیه وآله
وسلم اذا ذکر اصحابی فامسکوا وناگزیر است که اشاره لفظ هذه الوقایع بما قبل باز گردد
وآن جز امور مذکوره جنگ مروی نیست فتعین المقصود وثبت ان حمل الوقایع علی
غیر ما تلک السوانح من تحریفات متقلدی الیهود الغرض لفظ مسطور که در ترجمه وفات
جناب امیر واقع است بر امور یکه مختص بآن صدیق باشد ورافضی آنرا مستمسک گردانند حمل
کردن کمتر از حکایات آن زن نیست که بعد از شنیدن مناقب فاروق قراءت محمد بن
در دودمان اهلبیت طاهرین منحصر است وقت شنیدن گفت که بازهم می آید وقول زن

این مناقب را چگونه نسیان نماید زیرا که عمر در سفر کربلا آب فرات را بر ذریهٔ پیغمبر و رکابهاست
قورق کرده و بر پارهای جگر رسول مقبول حضرت بتول انواع ظلم و جفا روا داشته
یکی از یاران فقیر گفت که ای شخص ناقص العقل آن عمر که فوج کشی بر مهمانان کربلا نمود
و ابواب ظلم بر روی ایشان گشوده عمر بن سعد بود و مورد این مدایح عمر بن خطاب است که در
ملازمین رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم کالشمس فی وسط السماء در مشتهر اهل صدق
و صفاست قبل از شهادت شیر خدا سالها دراز در نماز شهید گشته زینهار این عمر
در واقعه کربلا حاضر نبود زن فریاد میکرد و زار زار میگریست که هرگز به علم در نمی آید
زیرا که من از علمای معتبرین شنیده ام که اینهمه جور و جفا از همین خلفا صدور یافته
و از اینجاست که در ایام محرم و عشره ایشان زبان به سب و تبرا می گشایند القصه محاکمه
پیش دیگران بردند و بدون اعلام بر حقیقت حال از آنها استفسار کردند که بگویند تاریخ
که ابوبکر و عمر و عثمان در کدام وقت بوده اند هرگاه کلمات مقصود از زبان ایشان به
تقریب برآمد پرسیدند که واقعه کربلا در کدام زمانه از رحلت ایشان اتفاق افتاد بعد
از بیان تاریخ و آنکه خلفا در آن زمان نبودند بلکه قبل از شهادت حضرت مرتضی از دنیا به دار
البقا رحلت نمودند زن آواز داد و گفت الان حصحص الحق و انی لمن الصادقین الکون
او جهاست که درین امور کتب قدیم و جدید ذکر کرده عوام را با نسبت واقعه کربلا سوی
خلفا از راه برده اند باید شنید که حاصلش در یک حرف آنکه سبب قتل شهدای کربلا
اجماع سقیفه و امر شوری است که بانی مبانی آن عمر است و مشورهٔ ایشان در دنیا بیا

وفارسی صدها اشعار نظم کرده اند و قاضی نور الله شوشتری و امثالش در تصانیف
خویش آورده اند ایرادش خالی از اطناب بیست مصرعی از آن ابیات مصرع
آن کشته سقیفه و شوری کربلا و شده میگویم که برین تقدیر اقرب آنست که واقعه
کربلا را بطرف حسن مجتبی باز گردانند که خلعت فاخره خلافت بمعاویه بخشیده
ایشانست پس اسباب بعیده را نصب العین داشتن و سبب قریب را از نظر انداختن
سخت بی معنی است قطعی که حضرت امام حسین ع در زینبات باعتراف صاحب کشف الغمه بسیار
گران شوند ولو خبر انفی لکان احسن فعلا خیر فرمایند و آنچه در نظم و نثر اصول امامیه ارشاد
کنند دلیل بر انتساب این واقعه بجناب مجتبی نیست و هرچند حکایات آن زن
و قصه حضرت مخاطب کالفن سکنج است مکر اذکیای عالم در هر دو قصه تفرقه
هم میکنند که زن بیچاره بعد وضوح حقیقت اعتراف بصدق و سداد اهل حق کرد
و ایشان هنوز با وصف تنبیهات اکثر آباد از جهل مرکب بدر نمی آیند و ظاهر است بر مصنفوا
خود اصرار تمام دارند و صدور تقسیم امور از جناب فیض گنجور بعید نباید شمرد
که از کلام علمای ایشان بلکه کلانترین طایفه بد اندیشان مثل صاحب منهج المقال و غیر او
از علمای رجال ثابت میشود که خلیفه ثانی در لشکر امیر شام وقت جنگ صفین با صحابه
امیر المومنین ع دید پس هر خرافتی که از ذکور روایات طایفه پیدا شود دور نباشد و تفصیل
هذا المقام فی المسلک الاول من منتهی الکلام و مخفی نماند که مراد از نقیه عبارات
صواعق بر تقدیر تسلیم نیست که در ذکر این قبایح بیان امور یکه دامن اهلبیت را از

لوث وساوس خوارج و نواصب پاک نماید و شبهات رفضه را قطع کند تا کثیرت
بود در تراجم اصحاب همانقدر اکتفا میباید کرد که محقق بود و فائده دینی بران مترتب
باید و بمضرتی بران وارد نشود که متاخرین ما درباره صحابه اول تکلیف حسن ظن
تمام نموده اند و ایمان ایشان از قطعیات و این امور از خلافیات و ظنیات و آن تقصیر
نسبت بتقریریکه سید مرتضی بر نقل اکابر شیعه مثل صاحب منهج المقال در باره
سلمان و ابوذر نموده کمتر مینماید زیرا که از ان واضح میشود که روایات ائمه را که ظاهر
منافی این رکان باشد رد باید کرد و لیس هذا مقام التفصیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
و آنچه نورالدین بعد ازین گفت که چه خوش باشد اه از قسم لیت الشباب یعود و
مقلد جامعین بیاض در ان مقصود و از بیان نقص ری بکمال ظهور رسیده که او احتجاج را
بکلمات و منقولات ابن ابی الحدید مدائنی مهمل میشمارد و بر تشیع و تکثیر شیعه دوی از
هندوستان تا ایران بیکر دانند و در مجلدات بحار خاصه مجلد السماء و العالم هم
بتشیع مدائنی قراین بلکه دلائل میتوان یافت لیس هذا و تصنیفات متکلمین ایشان خصوصا
انتخابات جامعین بیاض و کسانیکه تا این زمان باشند و استراق مقالات ایشان دارند
و بنیاد مولفات خود را بر تراتش گذاشتند مثل شوشتری صاحب احقاق و مصائب
نواصب و مجتهد جابلی و فرزندانش و کاسه لیسان ایشان منهدم گشت و لاف و گزاف
ایشان بخرافات مسیلمه کذاب در پوست فالحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا
و باطنا و از تردد اکبرآبادی در نسبت بعضی از کتب سوی حافظ عسقلانی

مشهور که هرچند از حوادث دور افتاده بغایت پنهان شد کما لا یخفی علی الاذکیا
و آنچه درباره معارف سکیه و سطر نوشته بودم که نهی شدید و قدغن بلیغ که راز سینه
معارف نباید گشود برای آنست که رموز مکیدت شیعه فاش نگردد و آنچه علمای
ایشان درین امور اندیشیده و بست و بند این با دیده نور دیده مستور ماند و عقاید
عوام متزلزل نشود در جای خود بود و نوبت احتیاط فاضل اکبرآبادی بجائی رسیده
که هرچند نفس کشیدن بدون دم بوزد فرصت صورت نمی بندد ولیکن در کتابت
این طوامیر که هر یکی از ان ساله براهیهاست کسی را از یاران صحبت هم شریک نگردانید
و رئیس المترددین با وصف کثرت اولاد و احفاد و اصدقا و احباب و گذشتن ایام
کثیر هرگز اسرار مذکور را بکسی القا نفرموده اند و عجیبه اسرار خود بمقتضای مکاید یهود
آن شخص را قرار داده اند که از فرقه هنود است مگر سید نجم یاد دارد و لسخافت رای
ایشان بار بار تصریح مینماید و از تحریر خرافات علمای امامیه و اظهار سخافت انها
تحذیر میکنند چنانچه بسیاری از بزرگان که برخی ازانجمله برای زخارف دنیوی
لاف محبت میزنند پیش احباب خویش بیان کردند الغرض هر کسی را از دعوی محبت و ولا
بدون آزمایش محبان نباید فهمید و بر لباس کسی مغرور نباید شد که حکمای ملت
اسلامی گفته اند **ابیات** دوست مشمر آنکه در نعمت زند * لاف یاری و
برادر خواندگی * دوست آن باشد که گیرد دست دوست * در پریشان حالی و
درماندگی * القصه با اینهمه ظهور مکاید هنوز متاخرین شیعه میخواهند که مساعی

مشکور قدما در پرده تقیه مستور ماند و احدی از عوام آنرا نداند و اگر کسی اندک عقل

و فرصت دارد تواند فهمید که حجة الاسلام غزالی و هزاران کس از این نامداران و

پیشوایان و بزرگواران کیشان بسوی تشیع آوردن و همچو فاضل هدایی و ابن [illegible]

و کلبی و ثعلبی که نظیر این بسیار بلکه دلائل بیشمار تشیع آنها به ثبوت میرسد کسی متعصب

و از اعاظم اهل حق شمردن از جهانید تقصین ایشان قرار دادن فقط برای اهل سنت کمتر نظر

بامر اول قدم مذهب محدث را اثبات کنند و نظر ثانی در مناظره حیدریه

تفصیل این اجمال بعضی باطناب است که در بعضی از کتب فن نموده ام و الحمد لله که خود اجمال

خانصاحب درباره معارف از مختصر بودنش بالتماس بحکات بکر بالاکبرآبادی

شد و مذمت و نابود کرد و عبارت اینها سیان نسخه معارف در لکهنو جا بجا موجود

از اول تا آخر استقرار کنند هرگز نخواهند یافت که دو کس از صحابه رافضی باشند

چه جای نجده نعوذ بالله من ذلک و شده بچاره حیرت گرفتارم که هرگاه

مذهب اهل سنت نزد حضرت اجمعا با وصف اتفاق اصحاب حضرت رسالتمآب بر این

منهج مبتدع و محدث باشد بر تقدیر محال از رفض چند کس چگونه قدم این مذهب بدعی

ادراک مافی القلوب ثابت شود که خان خلد الایمان آنرا اختیار کردند و هیچ کسی از

رفضه محمد اختیار نموده چنانکه بعد از تحقیق به ثبوت می پیوندد که اگر شرقا و غربا کسی را

تلاش کنند که رفض ترکانش بچند صد سال سد بجوانجها خواهد بود بلکه حرف در نسبت

که سلسله تشیع تا با صد اد کشد و حال استمرار تحفه بالمرتبه انجا رسید که هنوز نابود هر ورق

گردانی پی نمیبرند که علامه دهلوی قدس سره العزیز امامت و سیاست را از
تالیفات این فرقهٔ شنیعه رافضی میدانند چنانچه مفصلا قبل ازین گذارش یافته و درین
مکتوب بر دست نورالدین اکبرآبادی کیفیتش بظهور پیوسته و کفی الله المؤمنین
القتال و آنچه در باب ضعف ایمان فاروق بخیال مخاطب بتقلید جدکش ازین سودا
گذشته بود در معارضاتش نورالدین نشیب و فراز نور دیده و دانسته داد
وبرین قدر تقصیر و محصور نباید فهمید بلکه منتهی الکلام را باید گشاد و ظهور قدرت منقلب
لیل و نهار و متانت این اشکالات را باید دریافت و اینهمه بعد تسلیم عدم علم
تقدیر محال است و الا ثابت دانستنی که خود این ترکه بزرگانش که او در مغالطه افکنند
تصحیح این نقل در گل بمانند و اشکالیکه نورالدین حسین بعد ثبوت و صحت حدیث
نجوم که بنص الیه دانستی از کتاب صراط مستقیم سید احمد القصر [illegible] کرده
بیخ و بنیاد قوم را استیصال میکند و بدلیل و برهان ثابت مینماید که چنانچه رجوع
باهل بیت در تحقیق علوم شرعیه بحدیث ثقلین و مانند آن باید رجوع باصحاب کرام
میشاید فثبت ما ذهب الیه اهل السنة و بطل ما اعتقده اهل البدعة من انه یجب الرجوع
الی الائمة الاثنی عشر و لا یجوز الی احد من اصحاب خیر البشر و هر عارف اسلوب کلام
و ماهر احادیث حضرت سید الانام اشکالی درین حدیث بنظر نمی آید اگرچه متعصبین قوم
هوسها پخته باد و ها گفته باشند پس مهملات ایشان بمجرد نظر از هم میپاشد
اگر باور نباید باری بتقریر شوشتری که جامع هفوات قوم است توجه

واینچه

وانچه بقدر ضرورت زیر و زبرش کنم بگوش دل بشنو محصل اعتراض وی بعبارت
مطنبه آنکه آثار وضع و زور بر سیمای این حدیث بلمعان ظهور دارد چه خطاب اقتدا
واهتدا بخصوص اصحاب باشد یا بالعموم لازم می آید خلاف فصاحت که اصحاب
خویش را فرموده باشند که اصحابی کالنجوم اه واگر مراد غیر صحابه باشند دلیلی
برای تخصیص درکار است و استحسان و قیاس شیخ نیز و رواة این خبر خود صحابی اند
بلکه خبر مذکور در روایت عمر محصور و چون روایتی در بنا یافته نمی شود تخصیص باطل
شد و کشف مدعا از شرح شفای مالکی میتوان یافت که در بعضی از اسناد این حدیث
بعضی از مجاهیل و برخی متهم بکذب واقع اند و بعد تسلیم صحت البته مطلق صحابه مراد
نتوانند شد زیرا که بعضی ناکث و قاسط و جمعی قاتل عثمان بوده اند و این مستلزم
آنست که مقتدی بایشان مهتدی بود و پس معلوم شد که افاضل اصحاب مراد اند و
بدون تخصیص سفاهت شتی لازم می آید پس ثابت است مخصوص بذات شخصی است که آن
لوح محفوظ را بشهادت عسقلانی در شرح بخاری مطالعه نماید و سلونی بجاده
العرش فرماید نه کسانیکه لفظ اب و کلاله را از قرآن مجید ندانند و مخدرات را از خود
بهتر شمارند و بتعلیم و تلقین مرتضوی حکم رانند انتهی خلاصة کلامه زاد الله حسرته فی ... و ملا
وجواب این کلام شهافت بقدر یکه تعلق باسناد حدیث دارد الزاما و تحقیقا
بالاجمال گذشته رد این خرافت بعد تسلیم صحت ازان می آید که تکلیف کسر الله
مذبذبین در مکتوب اول از مکاتیب چنانچه دانی اعتراف کرده که صدر الدین

اصفهانی کتب شیعه را دیده جائیکه فرمودند بر زبان سلف اهل سنت کتب
امامیه اکثر رسید بلکه حرمت رای از جانب شیعه بود و آنها مجیب و منصف
و معترض بر سنت مستدل قوی میباشد فضل بن روزبهان فی الجمله از ابطال
الباطل یادی انطریقه شده انتهی پس عجب است که قاضی شیعه نیز از
سنت کور باطنی کتب خود را یاد ندارد و فضل اصفهانی مشمول فضل الهی
همت بالزام رفضه گمارد و محتمل است که مفسرین سوء شیر نیز بجاهل از آن نموده
برای عوام را تلبیس نموده باشد و از اینجا مشام اهل فراست بوی این سخن رسید
که رئیس المتجلین از همین مقام قیل و قال درباره سند حدیث نجوم امیر المؤمنین خفتند
و بعضی از عبارات را در کشکول و بیاض اندوخته و در منتهی جا
بحث حدیث نجوم افتاده بنیادش بر الزام شیعه نهاده ام اما قیل
و قال قاضی در فحوای حدیث و دعوی بطلانش پس جوابش بمقداری که
لایق این اوراق باشد آنکه مراد از اصحاب ملازمین صحبت از اهل هجرت و
انصار حضرت رسالت و حواریین خاتم نبوت بوده اند و خطاب مستطاب
اقتدیتم و اهتدیتم بکسانیست که گاه گاه شرف حضور میبافتند و بمدارج
ملازمین برکات و نور رسیده بودند و اخر قاضی بعد ارکان و تازی راه گریز
نیافته حدیث مذکور را بر کاملین اصحاب محمول داشته بلکه بذات مقدس
مرتضوی محصور ساخته و از تقریرات مخاطب سر امد مستفظین بعد انطباق اصول

واخبار همین در رساله حدیث الحوض واضح است که مقتدا دار لفظ اصحابی تمامان
ملازمین و اخص خواص اند که در صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بوده‌اند و از
انجمله سلیم هلالی بعد از اختصار ابدرآمد که شیخین و امثال ایشان را در اصحاب
مآب منزلتی بس عظیم و مکانتی بس فخیم بود و انتهی این حدیث که ...
منقبت پیرایه ورود پوشیده مقتدا دار اصحاب همین خلفای راشدین ...
اولین و انصار سابقین خصوصا صدیق و فاروق بهترین است ...
بروایت حضرت امیر المومنین خواهند بود که الحمد ... امام اعظم ...
شیخ طوسی روایت نموده اند و لفظش اینست یا هذا الکذاب الذی یقولون الا ان خیر الامة
بعد نبیها ابوبکر و عمر یعنی وقتیکه مردم جناب امیر افضل است اعتقاد کرده
و بر شیخین ترجیح دادند حضرت شیر خدا کرم الله وجهه بهم برآمدند و مردم ...
علی و بس الناس فرمودند که ازین گفتگو دروغ باز آیند و افضل ابوبکر و عمر را
دانند و صاحب صراط مستقیم که در تعصب قوم یگانه روزگار است در تاویل ...
بعد از اقرار روایت شیخ الطایفه بس پا خورده و هرچند دست و پا زده
ره بجائی نبرده چنانچه در کتاب ... تفصیل آن بعنوانی نموده ام که ...
و خیال هم نگذرد الغرض مصداق حدیث اصحابی بالاتفاق چهار ...
و خطاب اقتدا و اهتدا مردم دیگر است که مرجع اولین سابقین ...
و مهاجرین رسیده بودند اما آنچه قاضی ... نسبت ... بوده ...

این حدیث افشاند دلیل لالت دارد که هنوز ابجد فن هم نخوانده و در گرداب (بیران)
اعتراض خود در مانده چه حصر حدیث بذات مقدس مرتضوی و حمل آن بر افاضل اصحاب
نبوی هم باظهارش خلاف فصاحت است که اصحاب خود را فرمایند اصحابی
کالنجوم و هم خلاف تبادر که فقط ذات مرتضوی را مراد گیرند اما دعوی اینمعنی که
ام المؤمنین و بقیه عشره مبشره ناکثین بوده اند و ذی النورین را قتل نموده پس محتاج
دلیل و مصداق هذا بهتان عظیم و باجماع علما دلیل وقتی مسموع میشود که سالم عن المعارض
باشد و از احتمال تکذیب اهل نفاق پاک بود فکیف که خلاف روایات مستفیضه
و اجماع افتد و کتاب اسمائی که منصوص ائمه کما فی المجلد اول من البحار محکی است اصحاب السنت
و مشتمل بر مناقب اصحاب سید انس و جان تکذیب نماید و انتساب قتل خلیفه ثالث
بسوی طلحه و زبیر چنانچه کتب کلامیه شیعه بآن مملو است از باب کذب و افترا و تحریف
از نسج عناکب است بلا امتراء آمدم بر حکایت کلاله و مانند آن که شیخین را در تمام
عمر لعدم تسلیم روایت و عدم تکذیب و قبول طعن اهل حرافت یکبار اتفاق افتاد
و هم نفس منظور بوده بخلاف مقبولین شیعه که معاذ الله که بر جهل و لوازم آن اصرار
داشتند کما ستعرفه پس تعرض بآن حرکات اطفال و مجانین مینماید زیرا که بر تقصیر
قاصر محال است که کسی از صحابه مصداق حدیث نجوم شود و لازم می آید که آنحضرت
مخبر صادق خلاف نفس الامر کرده زیرا که سلمان فارسی تا گشت عهد خمی کرده
و از ابوذر غفاری [illegible] ترسیده و در پرده تقیه متواری بود و ابوذر را که بر مکتوب

قلبی و اطلاع سیاقت بلا مهلت اورا می کشت چنانچه در منهج المقال است و معهذا
بضعف ایمانش مجلسی در بحار و حیات القلوب اقرار کرده چنانچه گذشت حال عمار
خود معلوم که ردتش ثابت و نه سال تقریبا کشید و این زشتکاران با دیگر حریفان
خود در جهاد راه فراری می‌نمودند و حضرت سید الابرار را بدست کفار می‌سپردند
و بار بار حیدر کرار را بقتال خلفا تحریص کردند و چون وقت موعود رسید شیر خدا
در رو بفرار نهادند و بعض معصومین مطرود گشتند و حضرت عباس که بر اصول نفس
نامکه مثل کلینی بهره از طیب ولادت نداشتند و بهر چه ایشان در غصب ام کلثوم صمد
دور نبود و عبد الله فرزند شان سلطان المفسرین که معانی بسیاری از آیات قرآنی
نمی‌دانستند و نعره لن ترانی میزدند و محسن مجتبی الزامات شدید داده بر روایات
معتبرین امامیه و اعتقاد مجتهد جابلسی در مواعظ حسنیه بر زبان مرتضوی ملعون
بودند و اگر این سلسله را حرکت دهم و این خرسات را برشمارم کتاب ضخیم منثور
وفا نتواند کرد در منتهی الکلام و داهیه حاطمه علی من خرج من اهل بیت فاطمه
این امور را اندک تصحیح کرده ام باقیماند حصر حدیث بذات والا صفات تقصیر
و درینجا بمقتضای مزید دستاه اجمال هم بر اصول این نواصب نیشوان رفت و
بفحوای نقل کفر کفر نباشد اشارتی می‌نمایم و از زبان قاضی مفتیک حریفی
میگویم که صدق این حدیث بر کسیکه بضروریات دین آگاه نباشد و مواعید موا
را که بعد غیر و سید المرسلین و هفتاد هزار ملائکه مقربین در اطاعت خلفا نموده کما

فی الکلینی و شمرده بر هم زند و صورت نوشته دار فدک را که از طرف صدیق بود بسبب
تعلق غیبت آنجا قصد کند کما بینا فی ازالة الغین و شرحنا فی الدامه از عجائب آنست
و عقوق اولاد و زوجه خود که پاره جگر سید المرسلین شمرده شده خصوصا بضعه آنجناب که
دست مبارکش وقت رحلت بدست او حواله فرمایند کما فی الصراط المستقیم و غیره
آنجناب بجا آرد که از شنیدنش قلوب اهل اسلام میلرزد و بغض فاطمی باحسنین
رحم مرده بستن و قتل اطفال ایشان در خانه کریزد و آنچه در حق خود بخلوت و جلوت
اقرار فرمایند اشاره بدان وافی نباشد و از اینجا بر زبان هر کسی از سامعین و
ناظرین ای قاضی شطل و جاری میشود بلیت جزی الله ذاک الغبی فیما
قد فعل جزاء الکلاب العاویات و قد فعل و بعد از اطلاع بر هفوات قاضی
که از احقاق الحق جسارتش انقل نمودم مغلطه دیگر از مغلطه‌های رئیس المحرفین
حل شد که بمطالعه لوح محفوظ در شرح بخاری که حافظ عسقلانی نموده بر احساب
مرتضوی هر دو است و مخاطب با حسن مجتبی که از کرامات غلامانش انکار
نمیتوان کرد گمان برده و در هر مقام راه اطناب سپرده فقد صرح الیاسر آنکه اولیا
رئیس المحدثین سر خود در سنگ زند و قاضی هفت تکبیر است و ملامت کنند چهار
شطر بنی آدم ثم المنة لله که نور الدین آقای مخاطب گواهی داده که آنچه در رد
رساله دیگر مواد را جمع کرده بودم هیچ عذری از شعاد از امامیه باقی نمیگذارد
و دلیلی که در باره امامت یزید مخلصین او و معتقدین زاده و شیطان الطاق هم ستانند

واول داد پای کوبی بران دادند نورالدین باقتضای اشعث کمترین انام و عطا
بمنتهی الکلام قابل التقاط بلکه لائق التفات هم نمیدانند و بالیقین می‌فهمند که
که بر تقدیر تذکر محمد بن حنفیه در اهل دست داخل نمیشود و از دست سلطان عین اما
دلیل میگیرد ندارد اما عذر لنگ یعنی احتمال تقیه درباره ابن حنفیه پس باعتراف اکبرآباد
بلکه ببدیهت عقلی متمشی نمیشود و کما لا یخفی و از جواب نوار بدریه که مولانا نصرالله
انار الله برهانه و نقل بالحسنات میزانه نوشته نیز باقرار نورالدین سبب کتاب
امامت و سیاست ابراهیم بن قتیبه اصفهانیست نه ابومحمد بن قتیبه دینوری
و اطناب نورالدین در باب لغت دانی وارث بلاغت سحبانی ذوالمحملین است
زیراکه حال جنابشان قبل ازین ظاهر گشته سیما از تقلیبات که در لفظ منسوبه
و نسب و مستخلف نمودند و از پهلو به پهلو سرگردیدند و بالاخره راه اعذار بارده
مسدود یافتند و بعد از تکاپو و عرق ریزی بستوه آمده عنان عزیمت بر
تافتند و سپر در معرکه انداختند و استاد ایشان هم وصیت نمود که در تخطئه لفظی
حرفی نباید زد و سکوت تام اختیار باید کرد پس جز شوخی و رنگینی که بشیطرت لفظان
و فارسی نویسان باشد چیزی بدست خان الامکان باقی نماند و انهم باعتقاد
نورالدین و امثال او والا بعضی از هواخواهانش که پای لوسی بنقل المتشیعین اشعار
خود ساخته اند در خلوت بلکه جلوت هم بتکرار تمام گفته اند که خالصا ابن
انشاء بحیر بیگانه اند و جز حذف روابط و ایراد الفاظ غیر مستعمل استعمال

مقصر از غرایب لغات و ایجاد بعضی از محاورات که هرگز کسی استعمال نکرده
مثل لفظ لاعن شی کاری ندارند و بنده وقت تقریر اینمعنی کرده‌ام که بنفاق بیشکی ایشان
رسوا کرده بار با جواب بعضی ازین امور داده‌ام که دعوی استعمال لفظ مذکور در محاورات
از انصاف و سلوک طریق اعتساف است در محاورات بلغا لفظ لاعن شی مستعمل
است ولیکن قصور استقرا باعث انکار شد چنانچه در سیاق بعضی از محاورات را
غلط گفته‌اند بعد از مطالعه ابواب الجنان در تحریر خویش هم آوردند الی غیر ذلک مما
لا انتهای و آنکه ملا نور الدین امیر را بلفظ مطلب مصدر کرد صحیح است و تخطیه فهم مخاطب
که مطلب عبارت فارسی را نفهمیدند بسبب ایجاز کرد مقصود نکردند و لیکن بسبب تقادم
عهد و فقدان بعضی از افادات کاتب و مکتوب الیه عقده باقی ماند که اصل این حجت نور
و مخاطب را در ادراک آن چه خطا رو نمود و توجیهیکه بطور متکلمین در باره حسبی خود سر
نمیدند بس آغاز کردند نور الدین جهانگیر او ستاد مخاطب تحریر از اهم میشمرد
جاییکه گفت که توجیه سابق توجیهی بزرگی از امامیه منافات بهم کرده دارد و
نماند که مراد او ظاهر از این بزرگ بعضی از عزیزان شهید رابع مخاطب یعنی قاضی
نور الله شوشتری است که در مجالس المؤمنین از افاده کرده و اگر اختلاج قلبی واز
باید که بالفاظ او رجوع آرند حیث قال و نیز یکی از دو عیان باطل انفشر تر
از اهل حق گفت که سبب چیست که طایفه شیعه با آنکه خود را از اهل حق
در طریق عبادات کمتر منسوب و اهل سنت را که باطل میشمارند توفیق عبادت

بیشتر دارند و در ادای سنن و مستحبات به مبالغه تحاشی آرند آن تجویز در جواب گفته

که چون اهل سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باشند شیطان مردار از

تعرض خود خاطر جمع ساخته‌اند لاجرم شیطان در عبادات که اصل ایشان نگاه ربدی پندارد

و همت بر وسوسه ایشان در آن نمی‌گمارد و چون در عقیده شیعه خلل نمی‌تواند انداخت

و در آنجا کاری نمی‌تواند ساخت بالضرورت رخنه در عبادات ایشان انداخته

و بجز دانند رشته طینت خود را سلسله سیار و آنهی ملاحظه و مشاهده در جواب اطول

مطایبه میگوئیم که واقعی شیطان رجیم چگونه در معتقدات امامیه که خود را از جمله

بن سبا یهودی را که استاد ابلیس لعین است خلل انداز و گمشده بر پای خود دارند بر روی

و بنا اعتقادات خود کنند پس اصول و فروع شیعه نزد اهل سنت الا اقل حضرت

سه مذهب انحصار است لیف فرنا و الاب والاوثان و ارتکاب ایشان بهم جمع

مدرکه سابقین ناظر شیخ باشند که در امثال این موارد هم حضرت

مورد تخالف و تناقض می‌شوند و چون ساخت فریقین و کتب این فن از نظر ایشان

نگذشته یا سبب حافظه یاد نمی‌توانند که حرفی را از

مخالف اولین و آخرین ایشان نباشد پس لازم همین است که در سفر کاغذ

و قلم بشکنند و دل بر سکوت بربندند و روز سیاه اهل ملت از

مدعیان محبت ایشان که دل تماشای این فضایح بسته‌اند این سلسله شوند

که بنده به توفیق الهی در کشف تلبیسات ایشان قدما و متاخرین این مذهب یا معتقد

گرد قصور و فتور نخواهم گردید و از میدان داری و فوج کشی عنان عزیمت نخواهم
تافت و ازین شغل باشغال دیگر نخواهم پرداخت و لنعم ما قال الشاعر ـ اگر صلح
خواهی نخواهیم جنگ و گر جنگ جوئی ندارم درنگ و گر جز بکام من آید
جواب من و گرز و میدان افراسیاب و حیرت نورالدین بقوتش مکرر حیرانم ازانکه
نص قطعی در سنت که تلمیذ او را باز مغلطه در فهم عبارتش رو داده لهذا بنابر عذر بارد
هم از دل گرمی هرگز سکوت نکرد بلکه بعد از ادراک قصور فهم خود در مطالب و عبارات
کتاب تحفه اثنا عشریه درباره معارف و سیاست و امامت مهر خموشی بر
لب زده حرفی نیارست گفت من بعد معلوم باد که بنای تقریرات نورالدین
بر اصول ارباب فضول است که زراره شقی و شیطان احول غوی برای ایشان
از اعمی و اعور زعمی قایم کردند پس ذکرش فقط مضحکه و سخت ظریفی است و محتاج
بجواب نیست چنانچه در مثل سایر است سبحان الله برین خرفات ایشان سخت
افشانند و افتخار مینمایند و در مکتوب آینده که جواب مکتوب نورالدین است
همین غلط میگویند که غایت تحقیق است و بالاتر ازان در حد امکان علمای اعلام
زمان نیست آری هر کند و پراکنده خورست و از کلام اکبرآبادی هم
بثبوت رسید که اعتبار و عظمت این مفعولات و مهفوات فقط نزد مسعدا ثابت است
در مذهب اهل سنت مغالطه و سراسر تلبیس است انتهی و چون محدثات
پیشوایان خود که اسامی آنها مذکور شد دل داده اند عقاید و اصول اهل حق را

که بآیات بینات قرآنی و احادیث رسول که بانی متوکد و شد دست بجویی نمی
گیرند و این مرض لا علاج است که رجعل در دست از آنچه گفتند بدلیل از بهر
مداواش فرستاد پسندد آنچه در تمهید مقدمه بوجهی عقلی اثبات نمودند که زیادتی
اختلاف در احادیث ائمه بسبب زیادت احادیث است قطع نظر از آنکه حضرات
ائمه علم ما کان و ما یکون داشتند و از سهو و نسیان مبرا بودند معقول نمیشود زیرا که
اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروایت امامیه چهار صد هزار نفر بودند
چنانچه مجلسی در تذکرة الائمه اعتراف کرده و بعد از استقرار مقالات شان هم
نمیرسد که اختلافات آنها قریب اختلافات احادیث ائمه هدی باشد حتی که در بعضی
باری هم مختلف شوند و معاذ الله بجسمیت خدای تعالی بمعنی اتحاد ثلثه قائل شوند
و از سر تا ناف پیغمبر قرار دهند و پایین را اجوف و کاواک دانند و بعضی پیغمبر
آنرا ایشان نمانند و حالانکه این چهار صد هزار همه باظهار مجلسی شقی مرتد بودند الا سه و
و شاذی بخلاف مقتدایان امامیه که از تمامی بنا آنها را برگزیدند و خصایص آنها
بگواهی مصنفان ابوجعفر اول و ثانی و ثالث یعنی کلینی و قمی و طوسی همین دو بلا
میگفتند که حضرات ائمه همین اعتقاد داشته اند چنانچه کتاب توحید هم بران گواه است
بلکه اگر مقولات و منقولات تابعین و تبع تابعین را هم با اقوال و روایات اصحاب
ضمیمه کرده اند هرگز اختلافات ایشان بپای اختلافات و تناقضات ائمه
شیعی سنی و التجا که کالیس اگر ابادی را هم یاد نماند که در مجالس

واساس مجتهد جابلسی و جواب معتقد ماست کتاب حدائق که حسن بن حسن نوشته
بحکم حضرات ائمه هدی رضی الله عنهم صحیح است که روایتی که ظاهر کتاب مجید
موافق افتد از ترجیح باید داد و روایات ائمه را بلکه احادیث حضرت خیر الانام
علیه التحیة والسلام را که مخالف قرآن مجید مروی باشد قبول نباید کرد و حال آنکه قرآن
مجید بتصریح مجلسی عنید و مانند او از متعصبین شیعه بر سیاق عثمانی مشتمل است
علاوه آنکه قائل بدان میشوند که حیوانات و مجانین و اطفال قومهای معذبین که بلا
تقصیر آنها را زیر و زبر نمودند بلکه طبقه زمین که مکانات شان بود برآوردند با تمامی
کفار از خرد و بزرگ و عاقلین و مجانین و حیوانات غیر مکلفین بالای آسمان بردند
از آنجا بر زمین انداختند الهی و نبی نرسید و قطع و منقاد آقای خود بخلاف
بداهت و قرآن و شریعت نبی برد و آنرا مایه فخار می پندارد و احتمال اصحاب
در لا تحسبن الذین ظلموا از مخاطبات ولایت است که جز بن بلخی خاص کسی تن
نخواهد داد که زمام خود را بدست اکبرآبادی سپرده ملت رشته و گردن
افکنده دوست [illegible] می برد هر جا که خاطر خواه اوست و تا شده از روایت این
سالم هم سالم از معارض هست و بسیاری از احادیث باقرار زبانی اکابر آنها
درباره مقبولین الیسالی ثابت است که غیظ و غضب الهی با وصف اذعان بانها
اهل بیت رسالت پناهی بحال سلمان فارسی و ابوذر غفاری هم متوجه بود که انتقام از
بدست دشمنان سپردند و الکد کوب کردند و این همه تصرفات از جناب

تراجم آن در اصول قدیم شیعه پیدا و هویداست مگر قائل شوند که قلوب این
مقبولین مجبور رو خفای که بر اهلبیت گذشت خوش بود و آنچه در اصول امامیه
نیز بعضی کار رفته مخفی کرده اهل فهرست را باعث مذمت نیست مگر خطابیه و اشباع
او را مذمت کجا و هرگاه قصه حاطب در نسخه اقدم و اول از جمیع اصول
ثابت است که بهر باشیش جناب مرتضی کرم الله وجهه سلیم صحیح کرده و روا
از مرویات آنکه کان اربعه یا بیرون ننشسته و اینهم بعد الاتفاق اتفاق افتاده
و هر امام سابق و لاحق تصدیق نقش یعنی صدق سلیم لب مبارک کشاده پس شیا
و دیگر مفسرین قصه چگونه در ذکر قصه حاطب اللیل خواهند بود و دو تحکم
معاذ الله از کجا بکجا میرسد کما لایخفی علی احد من الاذکیاء و لیکن عجب است
که محدثین قوم قصه حاطب را بزعم متکلمین دلوم وضع کرده باشند چنانچه قصه
و کمالات سلیم و نسخه او برای مصلحت یعنی رواج مجد ثابت عبد الله بن سبا
وضع کردند و نام سلیم هم از ذهن غیر سلیم خود تراشیدند و الا سلیم کسی از رفقای
حضرت مرتضوی و ائمه لاحقین نبهار نبوده چنانچه سر امد معدلین یعنی ابن
ابی الحدید که تشیع او از جا بجای خود است و تصانیف علمای ایران
اقتضای آن دارد و صوارم و حسام مجتهد جابلسی صدق و انصاف او بر
گواهی میدهد بر مجعولیت ذاتی سلیم شهادت داده و کما لایخفی علی من له
عماد الاسلام و بر اهل خبر هویداست که هرگاه باب مطاعن خلفا کشوده

از فضائل و کمالات سلمان فارسی و اخوان ایشان شمه باقی نمی ماند هیچ
حاطب چه نام توان کرد و هرگاه عمار یاسر فرهنگ او در اهل ردت باشند فما
ظنک فی من لا یعدون من المقبولین ولکن احسان رب العالمین است که زبان
ملای اکبرآبادی بتصریح صاحب مجمع البیان و تلمیذ رشید او باعتقاد
و ثنا جاری کردید که توبه حضرت عائشه و حفصه رضی الله عنهما منقول
و این تصریح ایمانست پس با اقرار اکابر امامیه ایمان شیخین هم در جه ثبوت رسید
و الاخرق اجماع مرکب لازم می آید و از کتاب کبیر امام اعظم اول که امامیه شیخ
الطایفه هم لقبش نهاده اند پیدا است که تا رافع یقینی بوجود نیاید امر قطعی
زوال نمی پذیرد و اهل ذکاوت و فطانت نیک میدانند که بر اصول
موضوعه رفضه که شیخین حضرت سید الکونین را معاذ الله زهر شهید کردند
الی غیر ذلک من الکفریات التی عرفتها ارتداد حقیقی لازم آمد و ان مستلزم
اموری در دودمان اهلبیت است که باشاره هم ادا نمیتوان شد نعوذ بالله من
الحاد الروافض و کفریاتهم و بعد از ادراک حال محدثین امامیه که در جعل و
تلبیس منصه ظهور آورده اند و در باره سلیم و کتابش نوشته اند انکار توهم
مذکور از عجائب و غرائب است که خود مستبصرین در وضع و اختلاق اکاذیب محدثین
شیعه گواه شده اند اما مقتضای اصول امامیه که دشمنان نبوی و موذیان
محل عطوفت و رحمت ایزدی توانند شد و معاندین مخالفین اهلبیت تا بعین

و محل شفاعت هستند تمامی اصول و فروع شریعت را برهم میزند و بیخ و بنیاد
را تقریرات علمای شیعه در حدیث الحوض میکنند کما لا یخفی سبحان الله درین
اصول مزخرف حضرت مخاطب و اولیای او دم میزنند. بر امثال این تقریرات
نقد جان را فدا میسازند و حال آنکه روایات حدیث امام صادق صلوات الله تعالی علیه را
فی الدنیا والآخرة در باره شیخین که امامت و عدالت ایشان را با فضائل و مکرمت
هم درین جهان و هم عالم بقا ثابت مینماید و احتمال تقیت را اساساً قطع میکند
در صواعق حسابیه علی عدو الملة الاسلامیه بتفصیل تمام یاد کرده و ببراهین قویه
ثابت نموده ام که خرافات مجانین بیش نیست اما آنچه در باب حضرت
آدم تاویل بکار برده و تلمیذ نور الدین از امور در شیخین اعتقاد کرده اند پس
مخالف روایات و تفاسیر اهلبیت است که دفترها در ستایش آن محدثین
شیعه نوشته اند تاویل عین تسویل بلکه تحریف خواهد بود و درین اوراق
نظر باختصار فقط بر روایت استاد کلینی از تفسیر اهلبیت اکتفا مینمایم تا حال لا
زنی علمای قوم در باره انبیا علیهم السلام و افتادن ایشان در پوستین خلفا عیانا
بوضوح انجامد الفاظ حدیث اینست حدثنی ابی قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد
بن نعمان الاحول عن یزید العجلی عن ابی جعفر ع قال لما علقت حوا من آدم و تحرک
ولدها فی بطنها قالت لآدم ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتاهما ابلیس

فقال لها كيف انتم فقالت له اما اني قد علقت وفي بطني من آدم ولد قد تحرك
فقال لها ابليس اما انك ان نويت ان تسميه عبد الحارث ولدته غلاما وبقي وعاش
وان لم تنوي ان تسميه عبد الحارث مات بعد ما تلدينه بستة ايام فوقع في نفسها مما قال
لها شيء فاخبرت بمقالته آدم فقال لها آدم قد جاءك الخبيث لا تقبلي منه فاني ارجو
ان يبقى لنا ويكون خلاف ما قال لك ووقع في نفس آدم مثل ما وقع في نفس حوا من مقالة
الخبيث فلما وضعته غلاما لم يعش الا ستة ايام حتى مات فقالت لآدم قد جاءك الذي
قال لنا الحارث فيه ودخلهما من قول الخبيث ما شككهما فلم تلبثا ان علقت من آدم
حملا آخر فاتاها ابليس فقال لها كيف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولكنه مات يوم
السادس فقال لها الخبيث اما انك لو كنت نويت ان تسميه عبد الحارث لعاش
وبقي وانما هو في بطنك كبعض ما في بطون هذه الانعام التي بحضرتكم اما ناقة واما بقرة
واما ضان واما معز فدخلها من قول الخبيث ما استمالها الى تصديقه والركون الى
ما اخبرها الذي كان تقدم اليها في الحمل الاول فاخبرت بمقالته آدم فوقع في قلبه
من قول الخبيث مثل ما وقع في قلب حوا فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتيتنا صالحا
لنكونن من الشاكرين فلما آتاهما صالحا اي لم تلد ناقة او بقرة او ضانا او معزا
فاتاها الخبيث وقال لها كيف انتم فقالت له قد اثقلت وقرب ولادي فقال
اما انك ستندمين وترين من الذي في بطنك ما تكرهين يدخل آدم منك و
من ولدك شيئا لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاستمالها الى

طاعته والقبول لقوله ثم قال لها اعلمي ان انت نويت ان تسميه عبد الحارث وجعلت لي
فيه نصيبا ولدته غلاما سويا وعاش وبقي لكم فقالت قد نويت ان اجعل لك فيه نصيبا
فقال لها الخبيث لا تدعين آدم حتى ينوي مثل ما نويت ويجعل لي فيه نصيبا ويسميه
عبد الحارث فقالت له نعم فاقبلت على آدم فاخبرته بمقالة الحارث وبما قال لها
فوقع في قلب آدم من مقالة ابليس ما خافه فركن الى مقالة ابليس وقالت حوا لآدم لئن انت لم
تنو ان تسميه عبد الحارث وتجعل للحارث فيه نصيبا لم ادعك تقربني ولا تغشاني ولم
تكن بيني وبينك مودة فلما سمع ذلك منها آدم قال لها اما انك سبب المعصية
الاولى وستدليك بغرور وقد تابعتك واجبت الى ان اجعل للحارث فيه نصيبا وان
اسميه عبد الحارث فاسرا النية بينهما بذلك فلما وضعته سويا فرحا بذلك وامنا ما
كان خافا من ان يكون ناقة او بقرة او ضانا او معزا واملا ان يعيش لها ويبقى ولا يموت
يوم السادس فلما كان يوم السابع سمياه عبد الحارث انتهى بلفظه يعني چون حوا
باردار شد وجنين متحرك گرديد بحضرت آدم بازگفت فرمود حق تعالى فرزندي بوجود
خواهد آورد براي آزمايش ما روزي ابليس گفت اي حوا در چه خيالي قصه جنين
اعاده كرد ابليس گفت اگر عبد الحارث نامش نهي خواهد زيست ورنه بعد شش روز
خواهد مرد پس وهمي در دلش رسيده باشد وحضرت آدم بعد استماع خبر فرمود كه
شيطان گوش منه هرچند آدم چنين گفت وليكن استيلاي وهم بر دل حوا
چون فرزند مرد حضرت حوا بحضرت آدم ياد دهانيد آن وهم زياده

ابادا اگر تقصیر در علوق دیگر ابلیس باز آمد و گفت که اکنون در شکم تو از جنس شتر و گاو
خواهد بود پس حوا و آدم تصدیق کردند و وقت گرانی حمل دعا نمودند که اگر فرزند صالح
بوجود آید و از حیوانات نباشد شکر بجا آرند ابلیس باز دقایق خیرخواهی فرو نگذاشت
و در آخر گفت که آدم را نگذاری مگر آنکه کنیتش مثل تو کرده و عبد الحارث نام نهند
حوا با آدم گفت اگر عمل بدان نکنی وصلتی میانه من و تو باقی نماند فرمود در گناه اول هم
سبب معصیت تو بودی و من تابع تو شدم القصه چون فرزند صالح پیدا شد بتهیج
گردیدند و نام او عبد الحارث گذاشتند و حضرت امام باقر فرمود در روایت دیگر
که شرک طاعت از آدم و حوا باین معنی صادر شده است حال آدم و حوا بر اصول صحیحه
اما که شیطان الطاق راوی است باز دعوی شرکت جنیان در اولاد آدم از اولاد
بنی الجان بعد می نماید که یتشکلون بالاشکال و یتقوون و یتفوهون بانواع المقال و شتر
حضرت عائشه را هم از قبیل جنیان و شکوه فاروق را هم از قبیل ایشان انگاشته اند
نعوذ بالله من خرافات الشیاطین و الحمد لله که فضایل خلفای راشدین قطعی است
بدلالت آیات قرآن مبین و شرر محرفین باهود ملاعین کما لا یخفی علی المومنین

مکتوب دیگر مولوی صاحب مجمع المناقب حاوی الفضائل و حاوی الفواضل
عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الاکرام
دامت رفعتهم حرف تمنای ملازمت کثیر الافادت نگاشتن و امنی نگارش
حسرت و حرمان که بکانون سینه متواریست بر دست لهذا از ان باز ماند

بعد عرض نیاز مدعا طراز درچین وزنکرانی که عرضه باستعلام وجه تعویق عنایت نامه
صحیفه فرستاده بودم نامه رأفت انتما ساحت ورود در انشراح ساخت ایزد
قدیر با اینهمه شفقت او را بسیار سلامت و دوستکام دارد تحریر معارف حکو
که بحد مشابه باعث سرور شد اکنون مامول و مسئول است که جناب مقالات شستر
ریز به بلیه زار قلوب مخالفین ازان بهم رسانند و لعنایت این هدیه پیشتر کرد اول
الخلیفه را با سرور وغیر محصور و مجال فرمایند و تصحیح نسبت کتاب امامت و سیاست
سوی مصنفش اگر از ان کتاب بر آید عمده امور است پس اگر جای تصریح باشد
سبحان الله والا انطباق مضامین آن با مضامین کتاب الامامت و سیاست هم
دلیل صحت نسبت است با قتباد انچه شاه عبد العزیز افترا کرده اند که کتاب شیعیم موسوم
باین نام است از نسخه معارف علما نقل بسیار کرده اند خصوصا ابن ابی الحدید انطباق
حکایات محکی عنها دلیل مقنع خواهد بود و بنده که از شاشت در برهین تجسید و تزیین
سند مطلوب از کتاب نوادر بدریه عرض کرده بودم ان سفر رسید لکلال اشد
یعنی جناب قبله و کعبه دارین حضرت مولانا سید حسین مدظله العالی نگاشتند که مولف الف
کتاب شیعی است و خیلی عجب که جامع مباحث ابراهیمی مکرر در مباحث خود اشعار کرده
که از کتب شیعه نقل نمی سازد و اگر بندرت از کدام کتاب شیعی مذهب نقل کرده وجوه
ایرادش ذکر میکند و درینباب خلاف طریقه خود راه رفته که از کتاب النوادر بدیه
سند جناب استناد کرده و اینجا تشنیع مصنف نکرده الحال بنده از تر سفر صحت این

نسبت او هم چه فقط یک سند از روی بیاض یافته است یعنی ابن حجر تاریخ الخلفای
سیوطی را تلخیص کرده دران بنقل عبارت بیاض تصریح این نسبت است و آن کجا و آنچه
از ناقل و ناقلی در تالیف و رسائل مخصم حسب قول حکما امیاز ته تا آب روشن است
و کلام وصی خیرالانام علیه الصلوة والسلام لسان العاقل وراء قلبه ناظر بهمین معنی است
بنده از سابق هم متأمل بودم فکیف بعد تصریح علما از جانب خدام گرامی دریافت
دل بس تعجلت میخواهد که کل مضامین مندرجه بیاض مذکور مع ماله و ما علیه بسلک تحریر
کشیده شود که عمر ناپایدار را اعتبار نیست خصوص بنده که بمعنی مراحل عمر را
بپایان رسانیدم نوبت بقرب واسط عشر سابع است و مضامین این بیاض
کنز مخفی بوده است و معهذا مجرد روایات بمنزله خمیر مایه است پس از آن درست کردن
خیلی کار است ان ساعد القدر و امهل الاجل بحیز تحریر می آرد و هنوز کاتب قابل که نسخه
هم صحیح نویسد میسر نیامده والا ارسال خدمت برای اصلاح اهم امور دانسته
ایشم است قریب بیست و پنج جزو متوسط المقدار از قلم شکسته این شکسته رقم تحریر یافته
قبله و کعبه حضرت مولانا سید حسین صاحب ظله العالی فرستاده ام و عرض کرده ام
که ملاحظه فرموده بتاریخ شفقت فرمایند اگر می بدیهان نوشته خط ناخوانای
خودم ارسال خدمت میسازم والا همین که کاتبی میسر شد هر قدر که مینویسد دو دو
سه سه جزو مرسل خواهد شد علما در فحوای حدیث اصحابی کالنجوم کاربه
استدلال و اطناب فرموده اند و بلا ریب بعکس قضایای قیاساتها مضمون

این حدیث دال بر بطلان نیست لکن ابطال به الادله عقلیه که متمسک خصم میشود دایم
حجت میباشد و بخلاف آنچه از روی نقل باشد پس باید اصغای عالی در رسید
که تقصید ذهبی درباره حدیث مسلم اهل سنت است وانهم لا یفضلون احدا علیه فی
هذا الباب و کتاب میزان ذهبی برای تفصیل حال مجاهیل و اباطیل موضوعات است
دران در ترجمه جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی چنین مینویسد قال الدارقطنی یضع
الحدیث وقال ابو زرعه روی احادیث لا اصل لها وقال ابن عدی یسرق
الحدیث ویاتی بالمناکیر من الثقات ومما روی عن محمد بن ابی الملک المبارکی عن الحسن
بن ابی جعفر عن ایوب عن نافع عن ابن عمر مرفوعا ما اصطلحت اثنان علی خیر و شر الا
حشر اهلیهم بلا وادا النفوس رجب وهذا باطل ثم ذکر ابن عدی له احادیث کلها لوا
وبعضها سرقه من قوم ثم ذکر معنعنا عن ابن عباس قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
نحو ما سرد افه جعفر ثم ذکر اخراج المستعین بالله ایاه و نفیه الی البصره بعد عزله
من القضاء و موته فی سنه ثمان و خمسین و مایتین و دعاء القعنبی علیه وافتضاحه
وقال بعد ذلک و من بلایاه معنعنا عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله و سلم
اصحابی کالنجوم من اقتدی بشیء منها اهتدی لفظ و من بلایاه دیدنیست که بر حدیثی
مرتبه دلالت بر کذب دارد و بعد ازین علمای سلف و خلف سنیه احادیثی را
که بعجزه شرم غرق شوند لکن لیس لهم ذلک بر خاطر فلاک فرسا نفیس
که بعد تفحص ذهبی رسیدان که بطریق دیگر این حدیث صحیح شده است قابل اصغا

که اگر نزد ذهبی الطریق دیگر صحیح میبود چنانکه عادت او درین کتاب است تنصیص
میکرد و العجب العجاب ان عمار ابن سنه خلقا عن سلف الی الحین یاتون بهذا الحدیث
فی محال الاستدلال و درباب حدیث لا تجتمع امتی علی الضلال ترجمه ایوب
بن واقد راویا عن عبدالله گفته هذا عبدالله لا یعرف و انتقد بهم برای تضعیف
کافی و بسند و نیز حدیث ابوعبیده الجراح امین هذه الامة و ابن عباس حبر
هذه الامة را هم باطل گفته و حدیث اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر را عن نافع
عن ابن عمر میگوید که باطل بل المشهور من حذیفة و فیه تحریفا ما فیه و آنچه ناصب عنید
همچنین بند نموده که حال تشیع تحفه چنین است تا بدیگر کتب چه رسد و لیکن خیالی
از واقعیت نیست شده را مدة العمر اتفاق دیدن تحفه بالاستیعاب نشد بلکه حصه حصه
و آنهم بسیار کم دیده ام وقت تالیف این رسائل بعض طلبه آنچه روایت کردند
درج کردم لیس حس عجب که در روایت خلل باشد و ذکر ابن قتیبه معارف همین قدر
که خدام نوشته بودند و در کبود نوشته است تسمیع خورده و ذکر کتاب الامامة
و السیاسة معلوم نیست که جای هست یا نه حالیا اگر میسر میشود برای تصفح
ورقا ورقا میگویم و آنچه تازه دریافت میشود عرض میکنم و بکلام رشید
یافته باشند که تناقض صریح با کلام استاد و شاگرد دارد یعنی قول شاه عبدالعزیز
انیکه ابن قتیبه دو باشند یکی سنی دوم شیعه و هر دو کتاب موسوم بمعارف
تالیف ساخته اند و رشید الدین خان میگوید که همان ابن قتیبه کموصاحب

جامع الاصول وغیره توثیقش کرده اند شیعه است واز تحریر سرشته کرد از علمای امامیه

چنان معلوم میشود که ابراهیم بن قتیبه شخصی از رواة امامیه در باب ثالثه

برده اند مگر هیچ کتابی موسوم بمعارف ندارد و به حاشیه تحفه حکایت که سوی

ریشا نیل السنة نوشته دیده ام که ذکر ابراهیم بن قتیبه ذهبی کرده است

رجوع بذهبی کرده شد بی اصل و باتحمله تسنن و وثوق ابن قتیبه از تشیع ثابت

کلام در نسبت کتاب امامت وسیاست سوی او ست لعل الله یسر لنا

کتابی که این فقیر قدالادراک در صدد تالیف است اگر از مکمن قوت بمنصه فعل رسید

هر کس می پسندید بادی الرأی اذعان بابطال تسنن میسازد و بعد التحقیق باقتضا

حمیت انچه گوید گوید لکن اشکال همین است که ناصب احادیث طریقه امامیه را

التقاط کرده بالفعل هیچ جزو تغلیط از کتاب برامر بصارت العین تا حینام

فرستاده در ان حدیثی مبسوط از تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام

در مدح ابی بکر نقل کرده پس اگر تالیفش و تالیف شده بدست کسی از متعصبین

غیر سلام افتد واحیراه واسفاه یعنی معاذ الله حکم بتعارضها وتساقطها

مدبر عالم جلت قدرته زمان ظهور صاحب الامر والزمان عج زود برساند تا این

اختلاف از میان برخیزد و حظ از مکالمت مثل آن خبیر علامی فهامی خاصه مرا اغتنام

کسته می برد مگر مخافة من اضاعة الاوقات الشریفه عنان گیری لعل

وهرگاه بزعم خدام کرام ارسال آن الفیض از راه لکهنو اولیست دارد تا سمع

شده هنوز مبتلای فکر و تردد هستم درین باب زمین دار قدیم آن علاقه ضلع
قرار یافته بود و هرچند خسارت بسیار داشت مگر نظر به جور و اعتدای حکام متعصبم
انگاشته بودم لیکن حکام ملک که در حقیقت مدعا علیه ایشان شدند خیلی از نام
مصالحه دریغ شدند حتی که با تخاصم زاده گفتند که اگر تن بصلح در دادید کان
افضل هستیم بلکه لا علاج رجوع بمشوره ایزدی باستخاره ذات الرقاع کرده
شد در باب صلح سه بار لا تفعل برآمد حالیا متوکلا علی الله بار بر سر معرکه
رفتیم مقدمه محکمه سرکار صاحب بهادر در راجع است باید دید که رای ایشان
چه اقتضا میکند از انجا که آبادی و بربادی زیست فتح و شکست این مقدمه است
البته باقتضای جبلت بشریت اضطراری لاحق و هو مجیب المضطرین بلا زبان بحدیث
نشان که حال ناخن بسته خود در استجابت تفصیل جواب الفرمودند الحق که این امور
کی سزای مرتبه خدام است مگر درین زمانه که جمله شرفا داخل کلیه من قد علیه زرقه لیست
هستند اگر سر باز زده آید و چه اقتدار و عیار عیال بزعم ناقص زیل عصیان
فلهذا راجی تفصیل تا باشد که سروری بخاطر فاتر و حیارشو زیاده تحریر آرزو
شد بهاجه عرضه دهد طول آفت همدو و باد راقم آثم سبحان علی عفی عنه و
رنگه نظر بدستیاب شدن کتاب معارف حاصل گشته عنقریب ترجمه
وعنا مبدل خواهد شد چنانچه درباره انوار بدریه اول در برهمن تخجید
و آخر بکمال ندامت و ملالت معترین کردند چنانکه دانستی و خود اعتراف

جناب مدعی انصاف و نورالدین حسین آقای ایشان حجت ساطع است که
آنچه حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه تحقیق فرموده عین
حق و صواب و خلاف آن بیهوده و نقش بر آب و انتحال صاحبین بیاض که خود بعدم
ذکاوت و فطانت شان قائل اند و نورالدین حسین معلم و ملقن ایشان زیاده بر
این اسرار مکتوم جناب صاحبین بیاض واقف بوده هیچ بینی نیست که بعد دعوی [illegible]
که از کتب اهل سنت نقل مستقیم نه از کتب شیعه از انوار بدریه ایشان روایات
برای الزام اهل حق فرا گیرند زیرا که جل همت شان بسوی همین تکثیر و افترا
مصروف است و این همه حسن ظن جناب است که رطب و یابس [illegible]
نقد تتبع بالغ و استقرا کامل دست ندارند و هنوز استحضار در اسامی کتب و [illegible]
که چه نام دارد و مصنف آن کیست حاصل نکرده اند و الا از آغاز تا انجام در
مجلدات بیاض همین کید و تلبیسات واقع است و صد ها کم از سوی اوراق
ایشان بیانی و تراخی صریح است در انکار جناب ایشان [illegible] تحمل الجوار
دانسته باندرز و نصیحت بار بار تذکیر میکنند و تنبیهاتی که باعث ندامت و خجلت
ایشان خواهد گردید به تحذیر مینماید و حصول اذعان که منشا مؤلفین بیاض گر مخفی
بوده است بقلب جناب که هنوز ضروریات فن را ندیده و نشنیده امری آسان است و
لیکن مشکل این است که سفاهت علمای ما سیلا زم می آید که مؤلفان مجلدات
بیاض پرداز اند و وقت تصنیف [illegible] زند و بآن لا ابالی گر

هنوز عند العلما متداول نگشته و اکابر امامیه از اعلق نفیس برای شهرت و
نام آوری خویش می‌نهادند شهرت نکنند و حال آنکه تمامی همت ایشان
مصروف بالزام سنیان باشد بخلاف علمای ما که طریقهٔ جدل را هر وقت ملحوظ
نمی‌داشتند و اما اگر این طریق اختیار کردند جز بضرورت کتب شیعه را کم
کم دستیاب شدند کما لایخفی الغرض اگر قول سامی مطابق واقع باشد
وجهش همانست که قبل ازین بگوش رسید و گمان برم که هیچ عالم قطبی از امامیه تمسکی نجسته
اذعان نکرده اند که در مجلدات ساطع دلائل قویه غیر متداوله برای الزام خصم
باشد و علمای شیعیان از آن غفلت ورزند و آنچه از کتاب ذهبی یا
باشتباه از کتاب دیگر عبارت عربی نقل کردند و بر آن مباهات و فخر
فرمودند همه را در مکتوب سابق بر باد نمودند و برای کشف این تلمیعات
بی‌اختیار دل میخواست که یک دو جزو دیگر نویسم مگر خیال آنکه جناب سامی
بطرف ممالک جنوبی تشریف می‌برند و بروز دیگر ازین شهر رخت می‌بندند
نگذاشت که این آرزو بوقوع آید معذلک از وضع اصل این رساله هم خارج است
پس معلوم شد که جای نیست که اهل خلاف کلهم اجمعون بتقلید رئیس خویش البخاری
عرق شرم غرق شوند ولکن لیس لهم ولم یسیهم ذلک وقبل ازین گذشت
که روایتی در یک طریق ضعیف است و در وثاقت و اعتبار آن نیز جهابذه
محدثین سخنی هست آری تصحیح حدیث عدم میراث انبیا بنیاد مذهب قوم را

برمی‌اندازد کما سبق سابقا و قبل ازین برای جناب صدوق بما فی الفقیه
ریشاتیل قرار یافته بود و اکنون که لفظ مولوی ضمیمه شد و معلوم گشت
بر کدام دقیقه مبتنی است و الحمد لله که انچه در باب خطای ایشان و اکثر
مذکور تقریرش کردم و ثابت نمودم که حال ابن قتیبه در تحفه ... و ...
رد و قدح کلام حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی قدس سره العزیز افتاده اند
انچه بجانبش نسبت کردند دامنش ازین لوث منزه است بر طبق واقع برا
حتی که خود اعتراف نمودند و ازان اینهم ثابت شد که مدار تصنیف و تالیف
ایشان بر روایات و التقاط دیگران بود پس غیر از رنگینی و شوخی در رسائل
منسوب بایشان نتوان کرد کما لا یخفی غرضکه کتب ضروریه فن را ندیدن
و دامن بر آستان مناظره اهل حق برچیدن کار کسی جز حضرت بانی مبانی
و ماننده ایشان نیست و انکه حدیث تفسیر امام عسکری علیه السلام ندیدند
و در حقیقت بر خود دلیر زدند و حکم کردند انچه کردند جوابش این است که بدا
جدل که اما تیه اختراع آن کردند بر متعقدین افتاده که هر چه در کلام
مذهبش باشد آنقدر تحقیق است و انچه برای او مسند او ...
پس بالیقین هر که تالیف شده او ... بطلان ...
کو تقلید ابو جهل یا ... و ... بطلان ...
بر زبان قایل نباشد کما قال الله تعالی و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم

وسعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین مکتوب دیگر مخدوم عمیم الامتنان
مایهٔ افتخاری نوع انسان بنوع عنایت واحسان مدظلهم السامی سفینهٔ نیاز
گنجینهٔ هجوم آرزوها چنان تنگ فضاست که نفس سوخته را بمنای انصباح
اهبات قلب مجال بر آمدن مفقود تا گزیر از بیان این فسانهٔ مژگان سوز زدم در کشید
بعد تقدیم مراتب نیازمندی بها خامه و قرطاس را بمیانجی گری عرض مشمول
خاطر نیاز ذخایر مامور میسازد بعد سپری شدن مانی نگرانی سرمایه فخار در
رفع انتظار اعنی صحیفهٔ ابتقه رافت انتمار قرز ده دهم ماه صیام تاریخ شانزدهم
ساحت وصول را باستنارهٔ بهجتم دیده نگران ساخت و عرصهٔ خاطر را از خس
خاشاک تردد پرداخت مسرتها افزود ولسان حال و مقال را باین ترانه مترنم
نمود سپاس نامم من بان خدمات کرده است از کلیم سرور و سرور
رسن بالیده است منکه باشم کز من یقدر یاد آورده نامه از رشک آن معنی
نحو دمیده است چند صباح تخیف باگونه انحراف طبع از منهج اعتدال دست
دگریبان هم لیالی اخیر شهر رمضان و متوزع البال از عوارض مزاجی بعض
عزیزان بود ولهذا در ارسال جواب تعطلی رو داده از الطاف کریمانه
راجی عذر نیوشیهاست از اوراق غیر معلوم المولف عباراتی که سواد
بر نوشته شفقت فرمودند ظن متناخم یقین است که عبارت بیاض آنجمعی
منقولا عن تاریخ الخلفاء السیوطی یا السیف عسقلانی است یا منها سیطی

بان از دکبری متعاقب عرضه دیگر که بتقریب مذکور الذیل موسوم بارسال
میکردد بالتنقیح عرضه میدهد که تصفح مهلتی میخواهد وخدام کرام از دقت نسخه
بدون تصریح نام کتاب امامت وسیاست اشارت بآن سوی میکنند
وبنده مختتم می انگارم که بشهادت قرینه احتمال وتفصیل ادعا توان کرد که
مراد کتاب مذکور است مگر چون آن مختصر کی نسخیست معاند نقل ناقض را
قبول میکند وضعفش علی ما له که حسب الارشاد در انوار بدریه انکار نسبت
کتاب مسطور سوی ابن قتیبه کرده وکلامش آل مصادره علی المطلوب باشد
که مانع را خرق احتمالی ولو من غیر سند وبسند ضعیف کافیست اثبات تصحیح
نسبت بر ذمه مدعی وآن کجا میسر شود که آنرا مردود موسوم بعلماء
حلیم مثل شاه عبدالعزیز اند که خود را در دیباچه تحفه باین نام وانموده اند بلکه مخفی
ساخته اند یا شخصی آخر وآن کتاب بالفعل نزد ملازمان هست یا نه که بنده در
مجالس اندر عشر یک الا قلین استدلال برخلاف منطقه امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام نموده ام ومیدانستم که بآن متفرد ام در انوار بدریه
که بعد ازین دیدم که ماتن اعور ملعون نیست و دو وجه بزعم باطل خود
ابطال این استدلال نموده وشارح مغفور مجیب شده پس اگر بجواب الجواب بله
شوم تعرض بآن هم سازم وبنده بعد ایمای ملازمان بتحقیقات نشان نسخه
این تحفه اثنا عشریه را بطور ورق گردانی دیده ومطاعن عائشه را خوانده ام

بوده‌ام و ذکر این شبهه جزو جاها که با این اسم دو کس سنی و شیعه و کتاب
هر دو تحفه معارف موسوم ساقیم وحاشیه بنظر آنم نیامده پس مذکور شد مقام
ثالث درین دو محل بوده باشد علی سبیل منع الخلو پس اگر خدام کرام ایشان تعیین
دهند تا بنده در یابم که بمقام ثالث این ثانی تا بلکه رابع ثلثه چه نوشته است
و از مروی بودن اصحابی کالنجوم بکتب احادیث شیعه بنده را رنجی عظیم نشد
مگر نه از آنکه جواب اعضال از جانب امامیه اعضالی داشته باشد چه هر چند
بدون ادراک تفصیل تاویلات حدیث عبارت جواب فضولیست مگر با دراک
اجمالی بنده جواب کافی می‌بینم که هرگاه بارشاد معصوم علیه الصلوة والسلام
معلوم شد که اصحاب خلص او مراد اند باز معنی اقتدیتم اهتدیتم اینکه انهم علی منهاج
علی من اقتدی بهم یهدونه الی ذلک المنهاج فیهتدی بهم رنج عظیم ازین دارم
که از سیران دینی مفتضح بودن این حدیث بر آورده تشنیع بسیار کرده بودم اما
بسیار منشور گشت والمنة لله ثم لکم که بفرع عصا خدام از خجالت عظیم محفوظ
ماندم و همچنین معلوم نیست که تعرض جناب محمد بن حنفیه را بذکر شراب خوری یزید
پلید چسان دلیل عدم تقیه در بیعت ساخته بلکه تعرض بامثال این دلیل است بر آنکه
بیعت به تقیه بوده چه جناب ممدوح نزد احدی از فریقین کسی نبودند که شرب
خوار را لایق خلافت و بیعت شمارند پس بیعت برای حفظ نفس کردند
و مع ذلک مقتضیم هم کردند که بیعت من چگونه است و آن بدون که

و پروائی از نسبت فسق بخود نمیکرد حتی که اولیائش بیعت از مردم بر عهد غلامی
میگرفتند حسب ظاهر هم بر حکم خدا و سنت رسول نمی گفتند ناظرین جمیع دانشمند
که از تحریف بدعتی بر دین خلاف تقیه نباشد و آن ملعون بیعت فرزند شیر خدا
را کیف ما کان مغتنم دانست علاوه درمیان ابن عمر و ابن حنفیه بعد نسبت و
تفرقه زمین و آسمانست آن مطرود از اساطین دین سنیان است که معظم روایات
آنها در فروع و اصول منحصر بعبادله ثلثه بخلاف شیعه که غالبا یک روایت هم
از محمد بن حنفیه نباشد اشکال اینقدر که جناب ممدوح فرزند امیر کل امیر و مورد عتابات
و ممدوح شیعه بعد معامله شهادت حجر الاسود با مامت امام عصر بشرط حیات
اگر نوبت بجواب کلام ناصب رسید فهمیده خواهد شد و حسب ظاهر نوبت
جواب کلامش رسیدن متعذر مینماید چه مراصد تکیه فقیر بر تبیان متخیله و اوهام
غالب که بصد حیز و کشید پس اینقدر رهیلت کجا عبارت فتح الباری حسب الایما
ملفوف هرچند اصل حدیث مشتمل بتعلیل ابن عمر که برای هر غادر لوائی در قیامت
نصب خواهد شد و ما این کس یعنی یزید بیعت کرده ایم و فسخ عهد و شکستن بیعت
نمیرسد قابل تاویل نیست و اعتذار جامیانش که برای رفع فتنه گفته بیکاره
محض لکن بتنصیص صاحب فتح الباری که این حدیث دلیل عدم خلع خلیفه است و
آن جا نیز و تاسف ابن عمر که چرا لحمایت امویه با ابن زبیر محاربه نکرد اگر باز هم
حرفی از آن قبیل بر زبان آرند خاک بدهن آنها باید ریخت و از سر نباید

حدیث و الحسن علیه السلام کان یطالع اللوح المحفوظ فی سن الصبی که ملازمان هم
تفحص فرمودند و بعد عاجز شدند بعجب متحیر تا الم دارم که در بیاض ابراهیمی آنجناب
مندرج و جد امجد جناب شهید ثالث اعلی الله درجاته فی فرادیس الجنان بکتاب
احقاق الحق و مصائب النواصب با کن عدیده آن عبارت نوشته اند و بروایت
ثقه شنیده ام که عبدالحی و اسمعیل ببلده بنارس در مجمع عام سر منبر انچه بشیخ خوانده
اند و از عقل دور است که عبارتی از کتابی این علمای اعلام نقل کنند و با محکی عنه را
مطابق نباشد و حالانکه بمقاماتی که مظنه این مضمون بود تفحص و فتح الباری
غربال کردم و آب در غربال نمودم ذلک عجب عجاب و بعد انیهمه اگر بعد معاینه برای العین
هم در تطابق با منقول عنه شبهه دیگر و بیجا هست و در بیاض مزبور انچه بشیخ
را منقول از مونس الحزین نام کتابی تالیف شیخ عبدالحق دهلوی نیز نوشته اگر
این کتاب بهم رسد و مطلوب دران باشد اسم با مسمی باشد مگر این نام مونس آشنا
نیست تا به تیسر چه رسد و انچه از راه قدر فرمائی بقدر ان تحقق این هیچمدان
ارشاد شده هر چند سر هم سود نساک لکن تقرظونی و لست هناک فاقد الادراک
بهره از ادراک که دارد همینقدر که ادراک فقدان ادراک خود دارد و درین
موقع ابراز خلاف واقع بزرگ کرد های ایزدی جایز نمیشمارند و بنده در ازای
این حقیقت نفس الامری را از کجا زبان بیان وا کنم که عرضه دهم با آنکه هنوز
جز صفا و صفای مستفیض با فادات ازمان نشده ام انچه از غزارت معلومات و بالا

بیان و وثاقت کلام از تراویدهٔ خامهٔ افادات رقم یافته‌ام درین جزو زمان
نظر جناب بر همه پیدا نیست و کفی بالصدق و السداد علی ذلک شهیدا و بحکم ما لا
یدرک کله لا یترک کله مدح واقعی جناب را باین مجمل بیان می‌سپارم که متانت کلام
و وثاقت بیان با فخام و تبکیت مخالفین ما بین زمان از جد امجد خود بمیراث یافته
و افتخار احتجاجی از دهن حق دو زیاده بر زبان می‌آرم که نوعیکه از رهگذر رسیده نوازی
انعامی بممالک سکنه شوخی و مطایبه باین هیچکاره بخشیده‌اند و کفی بذلک فخرا
لی و لکم چه بقدر این تالیف تجدید مطالعه کتب مستطاب احقاق الحق بشروع
کرده‌ام بعین الیقین می‌بینم که با وجود طول باع در علوم و تکثر و تعدد تصانیف
احدی از مهره سابقین و لاحقین پا سنگ سعد ما و معتمد ما آیة الله فی الارض
امجد جد امجد آن وحید العصر و الاوان نمی‌شود و اگر کسی تصفح و تتبع کتابی تصنیفی
تواند کرد آنچه فاضل عزیز با اینهمه تاخر زمان در تحفه جا بجا بدست جواب ائمه
از احقاق الحق مستنبط و مستفاد است چنانچه فاضل جلیل مولوی سید محمد قلی
خان بهادر در تالیف خود بجواب تحفه بتشییر همین امر کار بند شده‌اند و گوی ظفر
ربوده‌اند مصرع فلا یدرک الواصف المطری خصائصه و از حال جناب
میرزا محمد صاحب که استعلام فرموده‌اند بنده را خدمت شان در خورد نشست
اتفاق نیفتاده که در کیفیت علمی شان یا وصف علمی خود ذکر کرده باشم و اینقدر
بیشتر ما بیند که یکدو بار در سالف زمان بدست آمده ام تصنیف را این همه

از فکر افتاده دیگر از فحوای مراسلات شان که ذکر بعض ارباب علم هم در آن هند نیز
می یابم که بعضی الیه استعداد تامه هستند و هر چند تعصب اخباریت از تحریر
شان می تراود دیگر یادگیری که فی زماننا هذا رواج دارد و فرد کامل این نوع
جناب سید فدا علی صاحب هستند ندارند حتی که در جناب مولانا مجتهد العصر جناب
سید حسین صاحب ظله العالی تلمذ هم اختیار کرده اند و در سواد معلومات جناب سید
فدا علی صاحب بگرد ایشان نمی رسند بالفعل متکفل تحریر جواب کتاب ناصب شده اند
و بنده مغتنم می انگارم که برای انطفای لوعه قلبی شهره تحریر جواب هم بسید است
علاوه اگر عمر بنده وفا کرد و هر چند ناقص تحریر شان مجری و حتی منظر نماید بعد تصحیح
وتصحیح شان بنده در سهولت بسیار خواهد شد مگر بیچاره بکم یغلبها مبتلا و انصرام
این کار بدون ممد و معین و کاتب و مصحح دشوار و بدی ایضا فی هذا الاوان معهود له
در فکرم که اعانتی باید نمود که هنوز نشنیده که اقبال بسازند یا نه چه از عنوان مراسلات
وضع هندوستان ایشان بر می آید و امید می افتد که کلام شان غیر معقول نباشد
و مطابق ارشاد ملازمان بنده هم توقع ندارم که حضرات مجتهدین دام ظلهما العالی
باصلاح بقیه ورای کمترین متوجه شوند جناب اولین از بس مشاغل دامن چیده اند و
جناب دومین بس علیم الفرصت و بعد توجه ملازمان سامی بدین امر بنده را تحصیل
حاصل می انگارم آری بعد انتصاب ثانی و ختم اگر عمر بس از آن ختم نشود یک نسخه
البته ارسال خواهم داشت حالا ناصب ذکری از جواب رساله ثقلین تالیف انام

باتم هم نه نوشته اندلم و سر اینجنی مکتوم آری پرده اشتیاق دیدن تحریر بتقصیر
تقاضای جواب تکریر کرده اند و این انصاف دشمنیها ازین قوم بعید نیست
چه جواب رساله مختصر شده در عرصه چهار سال تالیف پیوسته از هند جواب نقضا و
جزو را درین کم مایه مدت خواهان تنگ کونات ده دوازده جز برای رسال
خدمت که مسوده محکوک و مخدوش سبب مرتب ساخته ام نکرده دلم را جنا
از راه مصلحت که واقعی سبب ارسال خط بخط مستقیم ملی پسندید و کوشش نمید خدمت کشیده
ام بحکم الارواح جنود مجنده بحدیث باصطلاح هند در رساله جناب مشکک لیس تکلفی
ندارم لکن اگر واسطه از لازمان تکلف و چه احرت تکلیف تکلیفی نیست و کاتب نیستند
حنبلی موثوق به و متمذهب بمذهب اسلام نیست که فرضا و قدحا افشای این اسم
از و متوهم باشد مکرر در اینولا بیمار و علیل شده باین علت این ضعیف خط با تقریر خود هم
بجای نافیه نوشته ام والجه بجواب سئولات مولوی فضل علی بریلوی ارشاد
شده حقا که غایت تحقیق و شائبه مدحیت و شائبه کشتر الا ازین در حد امکان علمای
اعلام زمان نیست و واقعی اعضال بروجهات ابنای ابوالبشر علیه السلام که حریت
باشند عسیر نیست که تفاوت درجات حسن تحمیل نیست و جواب اشتراک غیر مکلفین
بعذاب مکلفین در کتب مصرح و نظیران تعذیب و لاد مشرکین بالکمال نظایر این امور
آنکه باشکال قضا و قدر و آن از مشکلات جمیع ادیان سماوی الا باشکال حضرت
آیت هو الذی خلقکم من نفس واحده الایه بای اعتقاد می بخشند و خارجیت

می شکند عبارت تفسیر صافی معطوف در بعض تفاسیر عامه مراد از نفس واحد
کدام قرشی است و از جعل منها زوجها از یک قبیله بودن زوجین و اشاره اجمالی از
اینمعنی در تفسیر صافی نیز و این تأویل سالم از اعتراض نکر سیاق و سباق آیات
اباهی کلی ازین توجیه دارد و هرگاه از نفس واحده و زوجها مراد حضرت آدم
و حوا باشند امر بس مشکلست و لو سلمنا که ضمیر جعلا راجع سوی اولاد آدم علی حذف
مضاف باشد لکن منافات شرطیه فلما آتیهما صالحا جعلا له الایة باین تأویل
غیر مستور و کاش همین منقول در حدیث می بود مشکل عظیم نیست که قمی موافق عامه
مما لا یلیق بشان الانبیا از معصوم علیه السلام روایت کرده و اعتذار تقیه در نسبت
کلمات کفر برسول اولوالعزم متمشی نیست و اگر تفصی بضعف راوی جسته شود بنای
مذهب متزلزل میگردد که مدار و بنیات بر همین روات المختصر چون باین جا رسیدم
در روایت اخیر ام سلمه و آنجا از حدیث نفس می یابم بر زبان نمیتوانم آورد و لا باخر
دل باین قدر تسلی میشود که اشکال مخصوص بمذهب شیعه نیست عموم دارد چنانچه
شنیده ام که در توریه هم بهمین اسلوب است و بنده از مذهبها حنفی دارم که عجم
انهم در فرقان مجید هیچ امر صریح تر از دو امر نیست یکی صدور ذنوب از انبیا علیهم السلام
بلکه کبایر دوم حلت جمیع انعام سوای میته و دم و لحم خنزیر و ما اهل به لغیر الله
چنانکه مذهب مالک است اگر نص در قرآن مجید وارد است این بی شبهه بر نصوص
است و اگر مأول باشد که بدون آن چاره نیست پس مصحف از قبیل لغز و معما و [illegible]

اخباریین که قرآن را کسی جز معصوم نمی فهمد صحیح و در صورت اشکالی دیگر عظیم
لازم می آید که حکم ربانی بعبور و خوض در قرآن و تدبر و اعتبار حکم عبث
فنعوذ بالله من همزات الشیاطین ملا اذوق کلام با شمل خدام عالیمقام کمیت
خامه را عنان گسسته و شتر ده می برد میخواهیم که عنان کمیتی را نرم زمام
اختیار از دست می باید در امر خیر و قدر تحریری با سلوب جدید بیشتر از این گردانم
مرکوز است که بموقع اقرا جزا این رساله کردانم و چون اشاعره بر مسئله وجوب
لطف و اصلح علی الله طعن بسیار بر اثنا عشریه میکنند و اشد منافی لطف بسیار
بسند می آرند بنده را در جواب بطور معارضه بالمثل امری بخاطر رسید که
شرحش اطنابی میخواهد لکن در عرض جناب افادت مآب که از اشکال کلمه
سفینه محضور دقایق مآرب عند الذهن الثاقب میکرد و لهذا اشاره اجمالی بکار
که ارحم الراحمین و رب العالمین علم جمیع ملیین حتی تعالی انه اشر من الالف
و الام پس هر اعضائیکه بر مسئله لطف ایراد میکنند بعینه بر این مسئله وارد و مسدود
مگر اینکه در جواب بگویند که ما قایل اینیم که افعال عباد مخلوق حق است لکن القدر
پس جمله مظالم عباد راجع به من هو لیس بظلام للعبید میدانیم مگر اینکه بالفظ
ظلم تعبیر نمی سازیم تا راه سخن لوا رست مشهد الانصاف اینکه آنچه بر آنها لازم
می آید بر ما هم لازم می آید مگر طریقه ما مطابق ظاهر عقل و مقرون با دست و فطرت
علی خلاف ذلک معمای ناگشودنی بنده را پیش آمده باشد که ناخن را

عقده کشای بلا زمان وا شود وان نسخه کتابیکه نزد بنده هست و از آن سندها
آورده ام وگاهی نامش میزان ذهبی و گاهی لسان المیزان بر زبان می آرم کتابیست
کهنه بخط عرب و بر ظهر ورق اولین نام مولف شمس الدین ذهبی و نام مولف میزان
الاعتدال نوشته و در دیباچه مینویسد لما فرغت عن تصنیف کتابی الکبیر المعروف
بالمغنی شرعت فی تالیف هذا الکتاب و در بعض رسائل سیوطی مصرح است که
مغنی کتاب ذهبی ست و آنچه در بیاض ابراهیمی منقولا عن المیزان الذهبی نوشته
جمله درین کتاب موجود الا ما شذ وندر و اینهمه دلیل قطعی ست که این کتاب میزان
ذهبی ست و معهذا در بعض محال مینویسد که کذا ذکره الذهبی و کذا قال الذهبی فی
کتاب العبر که کتاب عبر هم بنده دارم و این صحیح ست که این کتاب تالیف ذهبی
نیست و همین ست وجه اعتراض ناصب بنده در تسمیه این کتاب رسیدم
بر عرض حال پر اختلال متعلق بامور دینیه دنیوی که بنده منظر شعر طالبای آملی
شعر دوش از غنچه لعل تو گویا گشتم آنقدر گفتم ازان لب که مسیحا گشتم
و از وفور فکر مجسم شده ام هر گاه زنی مو سرانه میشود اعتبار اقتدار
زیاده تر ابهام آرزومی بنده که گاهی در تحشیدم ظاهری نموده ام که بفقدان آن
متاثر باشم یا بتفحص آن کفات مصارف سازم خالق مکونات از فضل خود
اولاد و احفاد زیاده بخشیده و لحمه و شحمه هم از اجزاء لاینفک و قوانین انگریزی
مارا گشت جز پاره زمینی دیگر هیچ از غارت حکام اوده باقی نبود و آنچه اندوزد

ماندر مال برد یعنی خود فروختن و خود ابطال بیع نمودن و باز بر فاضل صول
سود و ها نیدن و ادرس حقیقی بداد اهل هند رسد و خشک سالی امسال و الٰه
آباد و کاهنه پور زیاده از حد نوم وود و دیگر باقی نگذاشته مگر بعد احمد که د
از جا برفته است و بارشاد حضرت سجاد علیه الصلوة والسلام که از بعض ثقات
شنیدم که مردم را رنج از نهر زیاده میشود که بد نمای از اللحن طلبکار حیث
فقدان آن زیاده اذی میرساند تسلی میسابم و به پرتو این ارشاد دیگر
مضمون دلچسپ بخاطر فاتر رسید و خدمت میرتقی بالی که عرضه دادم
فرمود مگر اگر بدر روه استحسان ملا زبان بخدمت نشان رسید با
و آن اینکه شخصی فرض کنم که براءت نجاتش مهر حضرت روح الامین داده با
و اولاد کثیر سعید نجیب باشند و اختیار حیات و حیات خودش و ابنا
پرستش باشد و از زوال دنیا انقدر که ان مقابله تنور بالعصبة اولی القوه لکن
اگر صاحبدل است رحب از و مراحل بعید جهنم و رنج نی نوح برای
حکم است و این حال و حد انست کننده در خود فی بعض الاحیان
مثلا در رهگذر دیده شد که جابری بر غیری از قبیل کار فروشش بشکستن
نمود و داد و فریاد میکند تا دیر دل ملول مانده است و سطاس این حال
حال شیخ محمد علی حزین رحمة الله علیه تصوفه که در تذکره حال خود در رساله
مسمی سوانح الاحوال نوشته که در اواخر عهد نادری در ممالک ایران

خوب ازاری شیوع داشت که شیخ دیوانه وار از شهری بشهری میگریخت
بالاخر چون تاب شدن آن همه ظلم و ستم نیاورد وطن مالوف را خیرباد گفت
و بهند آمد جد مادری بنده که بیشتر مستفیض از خدمتش شده بودند نقل میکردند
که بسیار ها دیدم که کسی ذکری از فلاسفه حق دیا حیی الهی در حضور شیخ کرد و دو اشک
از چشمهای شیخ جاری شد حرفی بی محل بود که بلذت اصغای خدام کم میسر
شد الله باشد از زبان خامه ریخت زیاده بهاب و رازدت باب تفحص کتب
عرض شد و تحصیل حاصل و اگر کتاب عقد الفرید ابن عبد ربه که ذکر مصنف لا تصنیف در
مرآة الجنان یافعی است بهم رسد خیلی مفید و آنچه از عزم دامن چیدن از اشتغال
دنیویه رفتی بود این نمی خواهم و خدا نکند بلکه جناب را کامروای انبساطی
نوع دارد و آثری مسئول از بارگاه کبریا که اسلوبی برانگیزد که بحصول مقاصد
دارین منجر شده فایز باهم مقاصد یعنی ملازمت سراپا افادت شوم و هو علی
کل شی قدیر و بالاجابة جدیر تحریر فی لیلة المنتصف من شهر شوال و الکاتب
الوارز مخلصکم الذلیل سبحان علی عفی الله عنه از صدر این مکتوب
یعنی قریب یقین است که عبارتیکه اکبرآبادی فرستاده
عبارتیست که در بیاض ابراهیمی از تاریخ سیوطی که ابن حجر عسقلانی بوده
منقول است عیانا و صراحة هویداست که جامعین مجلدات بیاض که نزد
مستغری الیه از افادات باهره و عند العقلا از ترهات قاصره خواهد بود

دعوی نسبت اختصار کتاب تاریخ الخلفا بسوی محدث مشهور یعنی شیخ ابن حجر
عسقلانی دروغ گفته‌اند و داد سفاهت داده‌اند زیرا که حافظ عسقلانی بر شیخ جلال
الدین سیوطی وطناً و لقاءً مقدم است و این مقدمه نزد طلبه علوم دینی در ادنا
بدیهیات محسوب است ولیکن بنابر دفع اوهام مکابر رجوع بهمین کتاب که تاریخ
الخلفاست بنمایم و عقده وهم مجادلین و مکابرین را بناخن این تحریر بگشایم
که شیخ مذکور در دیباچه کتاب مزبور بعد حمد و صلوة در ذکر مصنفات خود
که تمهید تصنیف کتاب مسطور توان نسبت میفرماید فافردت کتابا فی الانبیاء
صلوات الله علیهم و سلامه و کتابا فی الصحابة رضی الله عنهم لخصتها من الاصابة
لشیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر و بعد فاصله دو سه ورق نوشته قال
شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن باقل فی [illegible]
انتهی مقام الضرورة من کلامه الی غیر ذلک پس نسبت اختصار تاریخ الخلفا
بسوی ابن حجر عسقلانی که جامعین باعث اقرار این جامع العلوم نموده‌اند
سواد اهم بر داشتند که دلالت بر نسبت امامت و سیاست خاص ابن [illegible]
[illegible] دارد و در غرابت و طرفگی کمتر از آن حکایت نیست که بر زبانی [illegible]
عاشورا از حضار برسید که خبر دهید که ذو القرنین با امام حسین [illegible]
کرد که مردم گریه و زاری برین و [illegible] کنند و هم این نسبت و [illegible]
بعضی از اعیان قصه بلا اصل است که رضی شارح کافیه برادر شریف سید

ست وحالانکه انها در مائه رابع بودند کما مر و تازه اینکه صاحب طرائف
میگوید ان ولادة المرتضی علی بن الحسین الموسوی فی شهر رجب سنة خمس و خمسین و
ثلثمائة و هو اکبر فی السن بنحو اربع سنین من اخیه محمد بن الحسین الرضی الموسوی
مولف نهج البلاغة لان تاریخ مولد محمد بن الحسین الرضی الموسوی سنة تسع و خمسین
و ثلثمائة و تاریخ وفاته سادس محرم سنة ست و اربعمائة انتهی بلفظه بخلاف تاریخ
ابن حاجب تغمده الله بغفرانه که در آن وقت بوجود هم نیامده کما فی وفیات الاعیان
وغیره تا به تصنیف کتاب مذکور چه رسد پس حاشا نجا این شیخ بر تقدیم خود مقدم افتاده
آن اختصار عسقلانی قبل از تالیف تاریخ الخلفا رو داده سبحان الله جامعین بسا مفاخر
مجلدات ضخیم تالیف نمایند و مقلدین سوادش را زیب سیمای خود کنند و یاد
ندارند که مقدم کیست و متاخر کدام آری الکذوب لا حافظة له و بعد از تسلیم محال
عبارتیکه بطور بشارت برای ثبوت نسبت امامت و سیاست سوی ابن قتیبه
سیوطی نزد ملای اکبرآبادی فرستادند در مقصود نمیگشاید چه غایت الامر آنکه عسقلانی
در مختصر تاریخ سیوطی میگوید که ابن قتیبه خوب نکرد که مشاجرات اصحاب را
تطویل نمود و ازین عبارت همین قدر ثابت میتواند شد که ابن قتیبه در بعضی از
مصنفات خود مشاجرات اصحاب را طول داده و این نوع امور درباره کتب
قدیم از علما جدید منقول است که فلانی در فلان کتاب فلان امر را ذکر کرده و فلان
ذکرش نموده و فلان مقدمه را یاد نه فرموده نبایستی موقوف داشتن و تمیم الکلام

کتاب الاستیعاب لولا فیه مشاجرة الاصحاب و کتاب استیعاب نهایة
دلالتی بر جور و عدوان و غصب و طغیان خلفای راشدین ندارد بلکه دلیل حقیت
ایشانست فکذا هذا این از کجا که کتاب امامت و سیاست که دلیل بر غصب
خلافت است از ابن قتیبه نیست فاین التی من التیا و این الثری من الثریا و
اعجوبه روزگار آنکه خان صاحب پرده کشای رموز و اسرار تمامی رتق و
فتق تالیفات خود را با انتخاب و التقاط شان مفوض فرمودند و بر صوابدید آنها گذاشتند
پس بالیقین بنیاد رسالهٔ امامت را بیخ نهادند کما لایخفی و از اینجاست که چون
طوق تقلید آنها که نه بر ضروریات آگاه بودند و نه بهره از فطانت داشتند
زیب گلوی حق جوی خود ساختند بیاد نمی آید که در مکتوبی ازین مکاتیب حسنت
افزا اصابت رای و عصمت از خطا بنصیب گرامی افتاده باشد بلکه در
هیچ مقامیکه سخن در مابه النزاع رفته با وصف تشبث و تذکر آبادی که هر
وقت از راه دور رسید هیچ حرفی را بهیچ صواب ادا کرده باشند خطر
ادب مانع است ورنه حکایت مشهور را در مقام ذکر میکردم که ظریفان آورده
اند که شخصی بجهت آنکه قصابی از سکنه قصبه قاضی قهری و ظلمی نموده بود
پیش قاضی فریاد کرد و گفت ای خاضی جقصاب خصبه او جهر کرد قاضی بر
آشفت و گفت که ای بی خبر در هیچ جا قاف نگفتی نادم شد و گفت که بسیار
قوب و از امثال عرب یعنی ضغث علی ابالة که بجای آن یاد نصیحت و

درسیدن صدمه دیگر بر صدمهٔ اول استعمال میکنند صریح توان یافت که
بشهادت مولوی نورالدین حسین که نظیرشان اکنون در زیر سقف گردون
اخضر همخوابهٔ عنقا و مثل کوکر داحمر است مساعی جناب مستطاب در بهم رسانیدن
سند کتاب امامت و سیاست که از ابن قتیبه سنی دانسته اند نامشکور و
بی سود است و داهیهٔ آخر که آنرا بمثل مذکور تعبیر کردند این است که کتابی
مثل ثمرة الغراب بآن جد و جهد بجواب مولوی محمد واسطی نحوی که نام او را
مقارن سب و تبرا و لفظ اعور یاد کرده اند یافته بودند یعنی انوار بدریه آنرا نیز
هم علمای حق باقی نگذاشته اند و برد و نقض آن کتابی ضخیم بر داشته اند و در آن
کتاب از نسبت کتاب امامت و سیاست بجانب ابن قتیبه سنی
انکار نمودند پس شکست بر شکست افتاد مقام شگفت است که این نوحه بر سر منبر
و پیش اهل تشیع باهنگ آقا محمد کتابخوان داخل فرمایند و ماتم دیگر زیاده
بر این نوحه و شیون این است که چنانچه در تالیف رساله حدیث الحوض
گمان تفرد و اینکه مضامینش از نتایج افکار است خلاف نفس الامر آمد
این گمان در تالیف رساله امامت و استدلال بآیهٔ کریمه انذر عشیرتک الاقربین
هم بر باد رفت و اولا که قضیهٔ تقدیر در هر تدبیر و تقریر منعکس شد و ازین التعب
والالم مصیبت علاقه ماند و هم از یاد رفت و از بیان بلاغت تبیانش مثل
الشمس فی وسط السماء روشن است که تحفهٔ اثنا عشریه بعد الحاح و اصرار مولوی

نو الدین حسین دیدند وآنهم بنظر سرسری و ورق گردانی هر چند اهل نظر در انظار

تحقیق یقین واثق واعتقاد جازم است که جناب خان تحدیث نشان انچه

بجواب علامه دهلوی در اوراق خویش تفوه نموده اند سخن از زبان ایشان

است مگر از بعض مقامات بطور الزام انهم عیان شد که ابحاث وانظار ایشان بر این

کتاب مستطاب لاطایل بارد و از آغاز تا انجامش غیر وارد خواهد بود و شیعیان

دیگر که جگرهای مخلصان از آن کباب و قلوب ایشان خون ناب گشته که شنیعات

ایشان که بر علمای اعلام نموده بودند همه آتش باعتراف ایشان [illegible]

شد واثری ازان باقی نماند وهنوز در پی باشند که سند تحدیث ماله وما

علیه آن در کتاب منتهی الکلام خود موجود است غرضکه انهمه تغافل وتجاهل از

عجایب روزگار است که گاهی بذهن کسی بطور تصور هم خطور نکرده باشد که

بدولت جناب شان معاین ومحسوس گشت و درین مکاتب هر کرا دلی غیور [illegible]

بکار برد برو عیانست که مذهب تشیع را فقط بهوای نفس تحصیل اختیار کرده

بودند ومحض بفریب ملبسین گرفتار شدند وطوق تقلید زیب گردن خود نموده

که معتقدات ایشان با وصف رسوخ و وثوق لعنات ایزدی باطل [illegible]

پس چگونه حکم توان کرد که در عالم برزخ حقیقت مذهب تشیع بر ایشان [illegible]

واضح خواهد شد وصفحات [illegible] وازعجایب روزگار آنکه جناب [illegible]

[illegible] اوراقیکه برایضاح نوشته بودند تقلید اکابر خود مثل سید مرتضی [illegible]

اند که هیچکس معتقد بحسن اخلاق و لیاقت یزید نبود بلکه همه او را فاسق و فاجر
میدانستند پس ابن عمر را که از بیعتش کناره بود و هرگز قبول نمیکرد و از شهری بشهری
هجرت مینمود معتقد خلافت یزید نداشتن قباحت دیگریست که برپا کرده اند
فرق همین است که محمد بن حنفیه برای زیارت یزید و ایستاده شتافتند بخلاف
عبدالله بن عمر که خروج بر یزید بعد از استماع واقعه کربلا با وصف تنهائی
نموده و این امور را در کتاب ازالة الغین عن بصارة العین بسط تمام ادا
ساخته ام و انهم بمحاورات عرب عربا و احادیث حضرت شیر خدا که
در کتب سید مرتضی مرویست واضح گردانیده ام که هرگز لفظ بالعیا که از
عبدالله بن عمر نقل میکنند و از ادلیل بیعت یزید قرار میدهند دلالت بر
مطلوب امامیه خصوصا حضرت رئیس المتشیعین ندارد و این اوراق لائق
ذکر این مباحث نیست و فرقیکه درمیان عبدالله بن عمر و محمد بن حنفیه برآورده اند
باعث مزید حیرت و فراوان تعجب است حتی که از مطالعه آن امان از فهمیدگی
های شریف مرتفع میشود و حمیت از قلوب مخلصین خست می بندد چه بر کسی
مخفی نیست که در روایت حدیث حضرت امام حسین نسبت با امام جعفر بلکه امام
باقر نیز کمتر اند بلکه خود جامعین و شارحین صحاح امامیه تصریح بقلت روایت شهید
کربلا کرده اند و ابوهریره را در صحاح اهل سنت سابقه اولی در نقل روایات است
بخلاف دیگران از اصحاب که مرتبه شان بلاریب زیاده بر مرتبه ابوهریره بود

فلا تکن من الغافلین و از عجایب امور یکه باعث حیرت عقلا و ظهور قدرت عظیمه
حضرت کبریا باشد آنکه برین تقریر که حضرت خیر البریه ارشاد کردند تیرا فضیلت
عبد الله بن عمر حاصل است فکیف که او را بالفاظ درشت خلاف داب علما یاد
نمایند بیانش بر سبیل اجمال آنکه صحابیت و جهاد و دیگر کمالات کثیره را
بجوی نمی ارزد بکسور روایات او در کتب معتبره اما صحیحها و بزاخم کذا الان
الواب میباشد موجود و روایت محمد بن حنفیه در کتب شیعه خود با اعتراف شان
مفقود فالترجیح حاصل و اگر وهم دیگر رود باید که بکتب اما سبیل محقق و [illegible]
شما همه کتب قوم است رجوع فرمایند و اگر سلسله بسیار محمد بن حنفیه بر [illegible]
محمول شود بعد از موازنه مرویات هر دو در زیادت احادیث عبد الله
کلامی نیست فحصل المطلوب ایضا والحمد لله که آقا و مولای ما خبر اینکه شوخی
و رنگینی را که پیشه منشیان و فارسی نویسان باشد چیزی دیگر مخاطب عنایت
اند و متوهم نشود که مجتهدین را درین لباس مزیتی بر جناب ایشان می باشد
زیرا که آنها رنگینی و شوخی هم ندارند که باتفاق مقلدین اصولیه ولد ارشد
باشند و چون بیشتر جمله قربان ایشان شوند و از اعتراف جناب که مستر محمد
بکاسه لیسی افادات قاضی نور الله شوشتری مشغول شد و جواب تحفه بهم رسانیده
اند واضح گشت که رد احقاق که فضلای اهل حق مکرر نوشته اند و نام
و رغم زو نام جواب دیگر تسمین الحق چنانچه از کلام مراد [illegible] جناب که

جواب ایضاح است و از تحقیق صاحب فضایح الروافض که سید خواجه نصر الله
کابلیست و آن کتاب در بلاد مشرقیه از نظر فقیر گذشته معلوم توان کرد در رد
کتاب میر محمد قلیخان که نزد بنده بفوائد بیش بیش نیست کافی است و تصحیح موثقی
برای نقض آن در کار نیست و آنچه در ترجمه میرزا محمد صاحب نوشته‌اند صریح
حاکم است که جناب را فقط ایمعنی منظور است که با فواه خلایق افتد که علمای شیعه
جواب منتهی الکلام مینویسند و عاجز گشته اند و شورش قلبی فرو نشود بگزین است
که کتاب بی جواب میماند و الحمد لله که با وصف امتداد هفت سال جواب
جزوی از منتهی الکلام هم علمای اخباریه نوشتند و از اینجا عجز همه کس از اصولیه
و اخباریه به ثبوت رسید و انهم عیان شد که هیچکس از اهل استعداد خواه
صوفیه صافیه که در اصلاح رساله امامت و آنچه نزد فقیر فرستاده‌اند شریک
گشته‌اند خواه اصولیه خواه اخباریه که لعن بر اصولیه مینمایند و انها را انکار
اعتقاد میکنند نانوشته‌اند که تکلیف جواب منتهی الکلام نداده باشند و انهم
بوضوح انجامید که مجتهدین لیاقت تصنیف و اصلاح ندارند تمامی لیاقت این
امور چنان که باید منحصر بنور الدین حسین اکبرآبادی است و او خود مواد جناب رئیس
اهل استعداد را از نظر دقت و فطانت برهم زده و جز انتساب صداقت شعریه خلعتی
فاخر بملوک خود نبخشیده کما عرفت اما نسبت انصاف دشمنی با اهل حق پس
عین انصاف دشمنی است چنانچه از دیباچه منتهی بسط و تفصیل معلوم توانند شد

سهند المقصود فقیر آن بود که بافواه افتاده که جناب صاحب از زدن شبهی در سخن و
فارغ میشوند پس هرچه نوشته اند اندکی باید فرستاد که مزید اشتیاق
بهم رسیده مقصود طالبین اینمعنی نیست که جواب تمام از آغاز تا انجام دیده
باید نوشت یا باید فرستاد فافهمه المقصود و علیه و آنچه درباره توجیهات
کریمه هو الذی خلقکم من نفس واحدة در ازالة الغین آمده و دلالت بران میکنند که
بیان مولوی نورالدین حسین که درین امور یگانه آفاق است موجب رفع
و باعث دفع خلجان ایشان گشته و در عصمت حضرات انبیا علیهم السلام
استیلای وساوس هوای نفس که با اینهمه اظهار استتار آن میفرمایند سوء
بهم رسیده و رهائی و مخلصی ازین تضعیف را غیر ممکن نیست که در خصوص
و دعایم وارکان مذهب مصداق و صحیح و تسلی عمر و شبهها میکردند و در خصوص
اختلاجهای انقلاب شریف را دیده باید گاهی باخباریت مائل میشوند و زیاده
ازین هم ترقی فرموده در دین اسلام متردد میگردند و درینمقام عقیده این
الاثام آنست که مرتبه این یگانه انفس و آفاق از درجه حضرت شیطان الطاق
کما بینا اعتراف علماء الطایفة بذلک فی الباب الثانی درگذشته و قاعده
الفضل للمتقدم هم برهم گشته چه او در مبدای حال ست کاظمی منطوق حدیث
گاهی بخوارج و نواصب و گاهی بمعتزله و قدریه و زمانی بزیدیه و حشویه
میشد و لیکن پا ازین دایره بیرون نمی گذشت و ترک تجارت کرده

دیگران نشسته بهای های بیکرانست و حال تمامی اصحاب کبار امام صادق
که مایه فخار قوم اند همین بود و ازینجا بعلو مدارج مخاطب فاقد النظیر می توان برد
تفصیل حدیث کشی و تذبذب و گمراهی همه اصحاب مذکور در رساله الاثنیه الخاطر
علی من خرج من اهل البیت فاطمه کما ینبغی بعمل آمده و شاید که مراد از
فاطمه همه اطفال باشد که دایگان برای اناث آنها از فسق و فسوق
زبان می آرند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا چون حال پیشوای شیعیان کج زبانست
کلام و مناظره بذات عالی صفاتش منتهی میشود چنین است حال دیگران
ازانجا قیاس باید فرمود که چه خواهد بود مذهب و ملت خود را که مستحدثه
عبد الله بن سبا است از دست نهند و مانند ابو الحسن هارونی چنانچه
دیباچه تهذیب امام اعظم طوسی بران شاهد است و قدم فقها قبل ذلک از رد برامی
آرند آمده هم برینکه غوث الاعظم امامیه یعنی شیخ ابو جعفر طوسی تقلید ابو الحسن
هارونی را مدعی گشته و او را فقط باختلاف مسایل و روایات فقهیه ترک
تشیع دانسته تا ابلهان را از رفض تشیع باز دارد و در قلوب شان ازین سیحی شنازد
که اصول عقاید قدما و احادیث ائمه در هر باب مختلف و متضاد است پس اولیا
او را باید گفت که دلیل این دعاوی اگر همین حجیج او است باعث تقلید و ملاحظه
اختلاف احادیث در احکام فقهی است چنانچه از دیباچه تهذیب که قبل ازین
دانسته بعد تحریر پیدا است فتکون دعاوی او مصادرة علی المطلوب

بالیقین و الا با تواتر باشکم اگفتم چه باد قیق شد و متحیرم که چون علامه بارونی از
علمای شیعه بود دست نشسته تقلید در اصول عقاید چنانچه از تعلیل شیخ دریافت گشت و
یعنی چه زیرا که این تقلید هرگز درست نیست فیکون بصیر الا مستقلا و هیچ عاقلی
تجویز تواند کرد که عالمی اختلاف روایات فروعیه بیند و از اصول
سر رشته امن فرا چینید و حالانکه خود شیخ تصریح فرمود که حدیثی در ... و
نیابد و بکر پیشا دارن موجود و سالم عن المعارض منقول در کافی کلینی و توحید
و کتب دیگر از اساتذه شیخ برهان قطعی است که بانیان تشیع بدعوی تعلیم
ائمه هدی و دلالت اخبار ایشان بحکمت باری عز و جل یعنی ابعاد ثلثه فلک
و علم او را قبل از وجود اشیا منکر بوده اند الی غیر ذلک من العقاید و در
کلینی و خود مرویات شیخ با وصف حق پوشیها صد بار روایت موجود
احدی در ائمه مثل انبیا مفترض الطاعت نبود و انکار امامت باعث
تجلیه از سنت و علم غیب خاصه خدا و بعضی از ائمه خواستند که کنیز را باذن
نمایند و او متواری شد با وصف اعضای کلی معلوم نگشت که کجا رفت و چون
این برگزیدگان کبار بعد شیخ بر فرقه شیعه فرمودند که ما را شریک خطا ...
سید افند و انحصار امامت باثنا عشر باطل و مستر و قدمای شیعه ... و
... علامه ... هم بنا برینا بر اصول و هم تخالف فروع ...
دست بردارد و چگونه سبیل نجات را در نظر ... شد و بنا به ... حال و ...

تقلید او مجملا معلوم نیست که شیخ درباره کافه علمای دیگر که باعتراف شیخ اکثر
بلکه اکثر مستضعف بوده اند و توبه از مذهب تشیع نموده هم اعتقاد و تقلید مینمودند
نعوذ بالله من العصبیة والاضلال که حضرت شیخ دیده و دانسته از عیوب
خانگی چشم پوشند و با بطال حق و احقاق باطل کوشند و هر گاه بجای خود
ثابت شده که شیخ الطایفه بتاویلات رکیکه که احدی از علما بلکه عقلا از زبان
خود با آن آلوده نکند در جمع و تطبیق احادیث مشغول گشته چنانچه در منتهی الکلام
از کتب معتبره امامیه منقول است پس تبحر و بصیرت و حیا و اکثر مولانا ابو الحسن و تحسین و جمعی
کثیر از علما که حال شان در دیباچه تهذیب قبل از علامه بارزی بالاستقلال مذکور
است که مذهب شیعه را از دست دادند و رو براه نهادند باید دید که از عار و
ننگ نقض خود را باز کشیدند و بساحل نجات رسیدند حشرهم الله تعالی فی زمرة
الشیعة الاولی و عاملهم بلطفه مرة بعد اخری بلی از اصرار شیخ و تاویلات جاهله اش مویدا
شد که اضلال مردم و هواخواهان خویش که او را بر کرسی مرجع نشانیدند
و از صدر نشینان مجلس علم گردانیدند چنانچه از رجال روضة المتقین معلوم توان شد
مقصود داشته طرفه آنکه شیوخ الامامیه بعد از حکم باینکه اختلاف مسائل و روایات
موجب ترک اصول و باعث گمراهی شیعه باشد چنانکه والی بی تهافت نبرد
و خارهای مغیلان در قلوب اهل تشیع شکسته و لطائف همت بر رفع بنای قصص
اخبار غیر متناهی بر میان جان بسته زیرا که اول خود اعتراف کرده که پیشوایان شیعه

بجهت اختلاف مسائل فروعی بسبب عدم نص که بعد از تتبع [illegible] حاصل شده
باشد حکم ببطلان مذهب اهلسنت میکردند و اختلاف مسائل در مذهب امامیه
باعتراف مجتهدین زیاده بر نسبت حتی که از هزار هم متجاوز و حال اخبار ایشان
بدرجه رسید که حدیثی در اصول و فروع بدون معارض مروی نیست فیلزم
من صدق کل کذب الآخر والشیخ لا یشعر بذلک و لقصد جمع الاخبار المختلفة
هنالک مهذا حدیث متنا والاسناد و متعلم این علم معلوم که معتقد فوق الطاقة
بود و در کتاب علل حاکم است باینکه اختلاف مسائل فروعی موجب گمراهی [illegible]
الی غیر ذلک من الاحادیث المقطوعة المرفوعة پس معلوم شد که شیعه [illegible]
دانسته ضلال و اضلال را اختیار کرده و خود را از مذهب حق [illegible]
و تاویلات ظلمانی که هیچکس از عقلا گوش بآن نتواند نهاد [illegible]
و قدرت کردگار آنکه تقریریکه در باب الزام اهل حق بجانب [illegible]
و بلفظ ارحم الراحمین تصدیرش کردند [illegible]
جائیکه خود اقرار کردند که بر ما هم لازم می آید و آنکه [illegible]
مطابق مذهب عقل غالب که مراد از عقل عقل معاش باشد و از [illegible]
نموده‌اند همین قدر مقصود بود و الا [illegible] که خود را [illegible]
براهین عقلیه بطرف اهل حق واقع است و مطالبات [illegible]
رسول را بانی خود و نصب ایشان [illegible] و ذلک فضل الله [illegible]

و الله ذو الفضل العظیم و حاشا که نسبت ظلم بسوی باری تعالی جل شانه بدهند یا
باشد فانه لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون اگر تمامی علمای شعرا و غربا فراهم آیند
و در مسائل الهیات لب گشایند و خواهند که عقاید انبیا را برکرسی نشانند
بدون اختیار مذهب سنت و جماعت نتوانند که خود را از گرداب مخالفت
قرآن و حدیث که ثقلین عبارت از آنست نجات دهند پس حکم باینمعنی که جمله
مظالم عباد راجع بسوی کسب العباد است بوی از مطابقت واقع ندارد
شیطان و تمامی جنود او را از مفاسد و شرور مخلوقات ابدی میدانم
و آیت قرآنی قل کل من عند الله در کتاب مجید میخوانم و تعلیم ایزدی این حکم
می رانم که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
نسبت گناه گرچه بنوع اختیار ما حافظ او در طریق ادب باشد و گناه من است
فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا و اشهد بالله که اعضال فقره دربارهٔ ا
منو و خبر که نام کتاب دریافتند هنوز برجای خود است و باشد اینها
عقولهم در انحلال این عقده با وصف آنکه منادی برچهار سو کرده اند
دست تشبث بدامن حلال مشکلات مرغوبی اخی نور الدین حسین الهٰ آبادی
زده کمند اندیشه ایشان بکاخ مطلوب نمیرسد پس مقام ماتم و شیون است
باید که چاک گریبان و لباس این مدعی مزید ولا تا بدامن رسد و آه و زاری و عصیان
و واویلا و آهنگ ها بالای ایشان نمیکنند کردن چه سبحان الله

بی بضاعتی و ضعف و ناتوانی با حضرت علامه دهلوی معاصرت ظهور [illegible]
و بمناظره ایشان دامن چیدن چه یاری ست که کسی در تشریح دقائق [illegible]
درجهان پدید باشد و مخفی نماند که مقولات و روایات این مجتهد ربانی از کتب
فرق نقض بخاطرم راسخ ست و آنچه درین باب حضرات امامیه اندیشیده اند
همه اش در ذهن فقیر مرتکز ست حاشا که از مخیلات و التزام الحق [illegible]
باشد و اگر در کشکول و انبان اینجا از دریوزه چیزی داشته باشد اظهار آنها
تا جلایل قدرت ایزدی مجدداً سرایه ظهور در بر کرد و از عجایب [illegible]
آنکه جناب ایشان بتقلید جامعین باطل که مال شان باعتراف این جامع
کمالات و پیر دستگیر ایشان یعنی [illegible] الدین حسین مایه فخار و مباهات
کتاب عقد السوی ابن عبد ربه نسبت میدهند و مجتهد الزمانی در رساله
تشیید المبانی اسوی ابن عبد البر فهم فی تیه الحیرة یتیهون و فی طغیانهم یعمهون
مکتوب دیگر مولوی صاحب منتهی المناقب حاوی الفضائل [illegible]
عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم [illegible]
دست رفعتهم بعد سلام تمنا انضمام و شرح آرزوهای اشتیاق که [illegible]
دست و گریبان ست منطبع صفحه اظهار میسازد که صحیفة العنایات مرقومه
نوزدهم محرم بسبیل ڈاک انگریزی سر از گریبان حصول برآورد و [illegible]
فاتر را که مدتی بانتظار ورود نامه نامی بس نگران و چشم [illegible]

و اطمینان بیاشد عرض نماید قبض و ضعف قلب اولا و بعد حادث شدن
ریحی که مرقوم بود عنوان شرح داد که چه قدر باعث اضطراب دل گردیده
حق تعالی ذات والا صفات را پیوسته از گزند و آسیب مکاره دوران
مصون و محفوظ دارد که جمله مومنان را دعای صحت و سلامت ذات
ملازمان که از ارکان دین اند ورد زبان می باید بلکه اگر در حیز امکان باشد
میباید که عوض ملازمان مستدعای بلیات برای خود قصدا آرزو کنند
بالجمله بنده هم درین روزها بجهت علالت بنده زاده مسمی به بنده حسین که بشدت
ضعف قلب بسر میبرد و خفقانش باعث خفقان با مردم است سخت پریشان
خاطر و ناچار مانده ام لهذا این عریضه از دست خود هم نوشته نتوانستم
انشاء الله تعالی بعد از رفع آنچه گزارش کردنی است تحریران از دست خود هم خواهم
انتظار باید ورزد هم این دو کلمه محض برای استخبار خیریت مزاج مبارک که دل
جویای آنست گزارش رفت لطف و عاطفت بر مزید باد بجاهم سبحانه تعالی
عفی عنه مقصود از نقل این مکتوب همین است که اخلاص و جان نثاری هم
و رسوخ عقیدت حضرت خان عالی منزلت درباره نور الدین باد و ...
عیان گردد که در وقت بیماری او قصدا آرزوی بلیات و امراض او برای
خویش مستدعا گشته الغرض حقتعالی بمحض فضل از شفاعت ایشان صحت بخشید
بسوی او رجوع کردند و دانستند که شاید او درباره ما لا بامشت ...

و تحریر او چنانکه دانستی و هم مکاتیب حضرت والد بر این هست که عقلا و فضلا
اکبرآبادی مذکور تقریرات فقیر را مستفیض شنوا رسیده‌اند و ایشان را در هر مقام
سخن بر توضیح می‌نماید و آنچه جناب ایشان برای رساله امامت از مجلدات
بیاض جمع فرموده‌اند نزد او قابل اعتماد و اعتبار نیست فاهدم بنیان ما هو
فی نفسه ... فلیف که عبارت سراسر بشارت جناب نیز اول دلیل بر خرافت
و سخافت جامعین بیاض و دیگر علمای شیعه باشد که عاقبت اندیشی نکرده
و باعث مشاهده این ... ورسیا کرده‌اند و از این قسم مکاتیب دیگر هنوز در او را
بجانه فقیر خواهد بود که نورالدین اکبرآبادی را بر تمامی علما و مستعدان عالم
ترجیح داده او را باستادی برگزیده‌اند بلکه خود را لایق تلمذ او هم ندیده

مکتوب دیگر که هم املای آن از دست مبارک است

جناب مستطاب مخدوم و مطاع نیازکیشان دامت عنایتهم بعد نیاز
و آرزو در عرضه سید ... ورود وثیقه عاطفت انتما ... از عوض ...
و افاقه از آن صحیفة العنایتی ورود فرموده شیم تنزل فی حلقه ... و تسکین انتظار
که اینک وقت صحیفه ... سید از ارسال عرضه قاصر ماندم و باز دواتم هم
چار بود که لعلعه الله اباوا از دست رفت فقط زر ... از مالک ... قدیم ید
هر چند انهم نظر با انصاف حکام ... نکر خسارت عظیم الاحق شد الحمد لله
علی السراء و الضراء و بنده را ... بسیار ... شده بود که بحث ... مشوش بود

المنة لله که حالیا افاقه بهم رسیده و از تحریر مبحث سقیفه که دو بیست جزو
ابعرض و طول کذائی گنجید فارغ شدم و این میخواهم که در تنقیح کلام داخل
سازم و کاتبان هم میسر شده اند همینکه به تسوید و تصحیح میسر شد ارسال
میدارم ناصب معلوم نیست که بکدام وجه دیگر تالیف خود به بنده بفرستاد
و نسخه سابق طبع میشود و بالاخوانی را پایانی نیست شصت و دو جزو
مجموع تحریر کلیتره بنده هم رسیده است حالیا مرکوز که دو سه جزو دیگر
متعلق بآیت و انذر عشیرتک الاقربین بنقل عبارت انوار بدریه و ما له
و ما علیه نوشته بر این اخیر النظر ثانی کرده فکر ارسالش نزد ناصب سازم
کتب سیر شاید خصوصا کتاب العقد لابن عبد ربه المغربی که روایات عجیبه
ازان در بیاض ابراهیمی مندرج است ملاذا اگر ممکن باشد روایت ضعف
رواة خطبه شقشقیه از کلام مرزا محمد استرآبادی بعینه دریافته آگاه فرمایند
که تحیف در صدد جوابش افتد و رجا که ایام خلافت خالیه از صحت و خرمی مزاج
و ابتهاج مطلع و مطمئن فرموده باشند زیاده ایام دولت کامیاب بکام
ملازمان نجدت نشان باد معروضه شب ۲۵ ربیع الاول یوم شنبه ساطر
القاصر میسند الوار مخلصکم الذلیل سبحان علی ازین مکتوب ناشی
شده تا شیر صبح منجلی است که راویان خطبه شقشقیه را که خود شارح حسن
نهج البلاغه از احاد بوده نشانه حکم میکنند بعضی از اشد متکلمین امامیه که اند

مناظرات و تکلم معاصرین بر افادات شانست در روایات نهج البلاغه
قیل و قال دارند متکلم میرزا محمد استرآبادی و نورالدین حسین مجلای حضرت
سند آرای مجالس کلامیه ضعیف بوده اند پس بنا بر مطاعن خلفای راشدین
که باعتراف فاضل مصنف بر آن خطبه بود از پا در آمد و اینهمه با اقتدار
ایشانست ورنه بنده دعوی انبتی میکنم که کلام قدمای ایشان اکثر بر صحت روایت
آن خطبه دلالت دارد و لیس الخبر کالمعاینه هر که خواهد بکتاب کبیر این قاصر
یعنی ازالة الغین عن بصارة العین رجوع نماید و دریابد بلکه ادله عقلی و
دلائل نقلی را هم بر وضع و افترای آن بر جناب مرتضوی کرم الله وجهه
دران کتاب خواهد یافت انشاء الله تعالی و جناب که در فهم عبارتش مستحیر
میشوند چه مجال دارند که جوابش جز حیرت را سر انجام دهند مگر بعصبیت
و اعتساف را علاجی نیست پس اماسه را در اثبات صحت خطبه شقشقیه لطف
خود دلیلی نماند چه جای آنکه در مقابله خصم خویش استدلال بآن نمایند و
انجام و نکبت شان منطبع نظر دارند کما لا یخفی غلط کفهم اکابر طائفه را دلیلی
بس متین بر صحت آن خطبه و استنادش بسوی حضرت امیر المؤمنین است
و آن اینکه عبارت سجع بلاغتش بهتر از نظم آیات قرآنیست مراکه بلاغت
اختلافی و بلاغت جناب امیر اتفاقی است چنانچه از عبارت کتاب تحفه
عبد المجید اثنا عشریه که در کتاب کبیر آورده ام واضح میشود و بی

ومن اعجب خصائصه ان القرآن یختلف الناس فی فصاحته وبلغت فصاحة
علی بن ابیطالب الی انهما متفق علیها عند جاحد فصاحة القرآن وغیرهم من
سایر الناس انتهی بمقام الضرورة بعینه فتذکر ولا تغفل یعنی از فضائل و
کمالات مرتضوی یکی اینست که فصاحت انجناب بر فصاحت قرآن مجید هم
زیاده ترست زیرا که در فصاحت قرآن شریف قیل و قال ست منکرین
فصاحت آنرا قبول ندارند ولیکن این منکرین بلکه احدی از مخلوقین در بارهٔ
فصاحت امیر المومنین سر نمی پیچند و مجال جحود و انکار ندارند انتهی محصله و از این
مکتوب این هم عیانست که اجزای رسالهٔ امامت با وصف امتداد چند
سال هنوز در کشاکش محو و اثبات گرفتار اند و با وصف اجتماع علما و اطباء
قوم چنانکه مشهور ست هنوز از اصلاح و ازالهٔ اخلاط متعفنه آن فارغ نشده‌اند
و اگر اندک مایهٔ انصاف بدست آرند و بر نقصهای خود اطلاعی بهم رسانند
امید دارم که در وقت رجعت و خرابی البصره و آبادی کوفه که زیادت ان
متصور نباشد چنانچه در حق الیقین و مانند آن ست نام اظهارش هم بزبان
نیارند و از این مکتوب و مکاتیب دیگر که از مصنفش یکی آنست که صوفی
صافی جواب میرباقر را قریب ختم رسانده اند هم ظاهر و باهر ست که
میانه خانصاحب جلیل الشان و نور الدین قاضی شان تا امتداد زمان
که پنج سال باشد این مراسلات دایر بود و هر چند جناب تقدس قباب

مطالب علمیه در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ پوشیده‌اند و در بسیار
از معتقدات خود بوقلمون گردیده‌اند ولیکن عقیدهٔ جازم ایشان در بارهٔ [illegible]
المتصوفین یک منوال بی تغیر و تبدل واقع است کما لا یخفی علی الناظرین [illegible]
آخر ما اوردته فی هذه الرسالة التی سمیتها رسالة الکاتب فی رد [illegible]
والغرائب و از حضرت مخاطب الامر است که دلیل قصیر را ثمرة الفؤاد [illegible]
از اوراق تعبیر کرده‌اند چند چیز را امید و آرزم انکه ازین نام [illegible]
و غضب در نیابند دوم انکه سبب تصمیم همت ملازمان همانا که جنون [illegible]
که جگرهای مخلصان از تصورش خون میشود در بین چند چیز و در خلاف [illegible]
ننمودم ورنه بخیال داشتم که در هر بحث رسالهٔ جداگانه بسلک تحریر کشم [illegible]
نام حدیث موالاة و طعن فدک و تقریر قرطاس را با زیاده بر زبان آورده [illegible]
به بسط تمام ثابت کنم و بوجوه جواب و انقلاب واضح گردانم که زنهار [illegible]
اصول اهل حق درین حادثه اشکالی نیست چنانچه بخاطر شریف خطور کرده
بلی امامیه را باید که بعد از تقریر این مطاعن سبب دامان همه خود را از [illegible]
وارد اتحاد اهل سنت سلامت برند و بحفظ و صیانتش کوشند چنانچه از کتاب [illegible]
کبیر معلوم توان کرد بالجمله در کمال عجلت تحریر این اوراق [illegible]
وچون ازین مکاتب بعد اندک تصور و امعان معلوم میگردد که اغلاط [illegible]
وقوع یافته و مغلطه‌ها ظاهر در آن متطرق گشته و خود این منشی بلاغت [illegible]

سوم بکوشیدم آن اصلاح و عبارت تزیین در فرموده خود تحریر و تصحیح و تخفیف سیر الفاظ
آنکه خلاف عقل و نقل است که قصیر را بلفظ ناصب اولو فی مکاتب المخلصین یاد میفرمایند که تا نام صاحب
معنی که باشند بر اهل الحق الصادق نمی آید و این بحث را هم چنانکه باید در کتاب منتهی الکلام بیان نموده ام
و در کتاب کبیر بعنوان جلی بدیهیم با دلائل قویه ثابت نموده ام که امامیه در تلقیب از نصفت و عدالت
دست بر داشته اند لیکن بعون الله امر که در کتاب منتهی الکلام بقلم سیر آمد و استعمال الفاظ ناصبی
بر کمال حیات مجهولیست کما لا یخفی والمنة لله تعالی که لفظ رافضی و روافض در باره علما
خویش درین مکان نیز بتضمیر وقت نوشته اند و برفض خود و عند المحققین اقرار نمود حق تعالی
بهمین نهج زبان صدق ترجمانرا بابطال مذهب تشیع و حقیت اهلسنت علی رؤس الاشهاد
هم گویا کرده اند و هرگاه نکوهش مذهب رفض در کتب فریقین آمده چنانچه در منتهی
الکلام مخفی نیست و از غیظ و غضب تشیع وقت شنیدن این لفظ هم بجای خود ثابت
است پس اقرار برفض خود اقرار بابطال تشیع خواهد بود و درین اقرار شهید رابع هم سهیم
شریک گشته چنانکه بدفع طعن صاحب نواقض که رفضه بسجود سلاطین
حکم کرده اند گفته مع انا قد رأینا صاحب النواقض حین کونه فی دیار الرفضه
لخواقین قزلباش سجدا ولا دلی محل ماند او بسیار سرخوشی کرده در ترجمه مصائب
مفتضحی این عبارت نوشته با آنکه دیده ام صاحب نواقض را در دیار روافض
که خواقین قزلباش را ساجد بوده و لی محل را نمانده انتهی بلفظه و اگر او لیکن
خصم نفس را درانجا دخل نمی دهند قدرت ندارند که خود را از سجده قزلباش

در رساله اولی وحدیث تفسیر امام حسن عسکری وارد شده زیراکه لمعان آتش

بارش تر وخشک این قسم تا ولایت را همی سوزد و سکان آبدار آتش لهیب

مسولین را همی دوزد کما لا یخفی علی المتتبعین والحمد لله رب العالمین

تمت بالخیر

بدانکه اصل این رساله مطبوعه از نظر مصنف مد ظله العالی گذشته و بتحریر

نور الدین نسبت منقول دیگر زیاده تر شامل گشته اگرچه بعضی از مکاتیب

هردو کس تلف پیوسته تفصیل این اجمال آنکه هرگاه مجتهد شیعه استعانة

کتاب منتهی الکلام پیش حاکم کوفه یعنی لکهنو بمقتضای مثل مشهور که عادت

جهلا است که چون بدلیل از خصم فرو مانند سلسله خصومت بجنبانند بر

لیس ناگزیر جناب مصنف بطرف کانپور هجرت فرمودند و اول چیزی که

همراه برداشتند مصنف و فقیر این مکاتیب بود و باز مسودات خویش را آتش لگی در پا

نهادند و شبا شب سفر کردند هرگاه در شهر مذکور رونق افزودند سبحانه تعالی

خانصاحب بهار تذکره مذهب باوجودیکه از ذات شان ثابت بود آن گفت

درمیان می آوردند و هرچند حضرت مصنف در صحبت شان مجتمع هستند لیکن درین وادی

قدم نمی نهادند باز روزی مشار الیه را الجواب مضطر کرده اند که ذکر مباحث

وبقین ناگزیر شد پس از آن زمان خانصاحب مذکور بهر مجلس که سخن درین امور

میرفت اینقدر ذلیل و مبهوت میشدند تو گویی اجل رسیده در مقتل نشسته

و هوش و حواس یکسر باخته و تعطیل فهرست را برطاق گذاشته تا نوبت
تحریر فارغ‌خطی رسید لیکن جناب ممدوح گاهی تذکره مکاتیب بر زبان [illegible]
که مبادا اخوان مزبور مهر سکوت بر لب گذارند بالاخر جماعتی از احباب دست
بدامن آویختند و اصرار را درباره تألیف این رساله بالحاج آمیختند جنابش [illegible]
بدیباچه داستانی این ناگزیر آنجناب روزی بخلوت نشستند و دست و [illegible]
مکاتیب گشادند اثری از آن پدید نیامد آن وقت در گرداب تحیر و فرط غموم
و شدت هموم افتادند که تصرف تحریرش در دفتر نگنجد و میزان بیان نسنجد و از بامداد
تا شام روز بهمین تجسس و تلاش و رنج و تعب بی‌شبهه بود و چون سراغی بهم نرسید و
نشانی پیدا نشد بحضرت مجیب المضطرین رجوع کردند و زار زار گریستند که خدا
وندا این مکاتیب را انجمان عزیز میداشتیم و درین وقت که اظهارش ناگزیر شده
و مردم بدیدنش مشتاق گردیده اند همه گم گشته پس بکمال خلوص نذر بضیافت
مساکین منعقد کردند و در تضرع و زاری بودند که ناگاه بدل آمد که اهل و عیال
را باید طلبید پس دروازه بام گشادند و حقیقت حال پرسیدند بعضی گفتند
که فلان روز طفلی را دیدیم که دفتری بدست داشت و بازی میکرد و دیگر
اطفال دیگر را نشان دادند و از هر گوشه آنچه بدست می‌آمدی آوردند تا نگاه
اینمقدار جمع شد پس حضرت مؤلف بزودی برخاستند و نذر را وفا نمود
بشکر عنایت ایزدی پرد [illegible] این رساله را [illegible]

و وجه سنوح این سانحه با وصف آنهمه احتیاط در باره مکاتیب این بود که روزی
قفل صندوقچه مسطور خراب شد پس همه خطوط بیرون آورده بجائی نهادند و صندوقچه
را باهنگر دادند و بعد از مدت کثیر وقتی این صندوقچه آوردند که تصنیف داخل حاشیه
مشغول بودند پس باهل و عیال فرمودند که همه دفاتر و مکاتیب را که فلان جا است
درین صندوقچه باید نهاد و قفل باید زد از مردم ذهولی بوقوع آمد تا کاغذی چند بدست
طفلان افتاد و تلف شد الغرض حق تعالی دستگیری فرمود که این رساله مرتب گردید
و چون خیال بود که شاید قطعه دیگری بدست آید اشاره درین رساله ننمودند و روزی از سبحان علیخان
کتابی مستعار گرفتند مطلوب را ورق گردانی میکردند تا کاغذی از خطوط نورالدین
اکبرآبادی پیدا شد چنانچه درین رساله داخل است بعضی از شاگردان مستفیدین که این رساله
میخواندند بکمال مبالغه عرض کردند تا از ضمیمه گردانیدند و تاریخ اسم ترتیبه آن مردم
شرح مشکلی از الفاظ زبانی حضرت مصنف می شنیدند بر حاشیه می نوشتند و بعضی از آن
ناقلین در اصل رساله داخل کردند وقت طبع هرچه اصل بود مطمح نظر گشته و اوراق
اکثر از نظر عالی گذشته است حال مکاتیب تصنیف این رساله که تحقیق و تنقیح انجام یافت
و در آخر ماه ذی الحجه سال یکهزار و دوصد و شصت و هشت تجری مقدس طبع آن بانجام
رسید سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین

في نهج البلاغة إنما الشورى للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا على رجل وسمّوه
إماماً كان ذلك لله رضاً فإن خرج منهم خارج بطعنٍ أو بدعةٍ ردّوه إلى
ما خرج عنه فإن أبى قاتلوه لاتباعه غير سبيل المؤمنين وولّاه
الله ما تولّى والصلاة عليهم وسائر معشر الصحابة فيه علامة
الإيمان إيثارك الصدق حيث يضرك على الكذب
حيث ينفعك بر باد خود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٣١١

…e	No.	Date	No.